

تولدت بهاری بود ... (یادداشتی از فریده جمشیدی) ■ گزارش فیروزه صابر از پیگیری پرونده قضایی
لحظه دیدار (امیر طبرانی) ■ ردپاهای هدی ■ خطابه اشک ■ سنگینی آواز مرگ صابر
تاریخ و استعداد درنگ در آن ■ ترسیم یک رنج ■ انسانم آرزوست... ■ هدی صابر و جنبش دانشجویی

یادنامه دومین سالگرد

نی صابر
سهمه



تولدت بهاری بود ... (یادداشتی از فریده جمشیدی) ■ گزارش فیروزه صابر از پیگیری پرونده قضایی
لحظه دیدار (امیر طبرانی) ■ ردپاهای هدی ■ خطابه اشک ■ سنگینی آواز مرگ صابر
تاریخ و استعداد درنگ در آن ■ ترسیم یک رنج ■ انسانم آرزوست... ■ هدی صابر و جنبش دانشجویی

ای مرغ سحر! چو این شب تار / بگذاشت ز سر سیاهکاری،
وز نفعه‌ی روح بخش اسحار / رفت از سر خفتگان خماری،
بگشود گره ز زلف زرتار / محبوبه‌ی نیلگون عماری،
یزدان به کمال شد پدیدار / و اهریمن زشتخو حصاری،
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

خردادماه دیری است که در این مرزوبوم یادآور حوادث شگرف و رخدادهای فراتر از ذهن و بیان است؛ از خیزش پانزده خرداد تا شهادت محمد حنیف‌نژاد و یارانش، عروج معلم انقلاب، دکتر علی شریعتی، فتح خرمشهر و احیای غرور ملی و نزدیک‌دست‌تر، شور و نشاط دو خرداد و بیست و پنجم خرداد و ده‌ها رخداد ریز و درشت دیگر. اما به سیاهه‌ی این رخدادها، در دو سال اخیر درگذشت عزت ایران، مرحوم مهندس سبحانی، و سپس شهادت و تدفین غریبانه‌ی هاله سبحانی، و چندی بعد، شهادت پهلوانانه‌ی هدی صابر نیز افزوده شده است. هر سال که بیست و یکم خرداد فرا می‌رسد، خاطرات تکان‌دهنده‌ی آن صبح پخش خبر شهادت، در ذهن علاقمندان به هدی صابر مرور می‌شود؛ خبری که باورکردنی نبود، اما افسوس که واقعیت داشت.

اکنون با گذشت دو سال از آن روز، نبودن هدی صابر را باور نکرده‌ایم - که شهید، زنده و حاضر و حیّ است؛ شرایط و فضا و توان محدود اما به گونه‌ای بوده که امکان پاسداشت یاد و نام هدی صابر را آن‌طور که شایسته‌ی جهد آن آموزگار و کوشش آن حق‌گذار است، فراهم نیاورده. ناگزیر به همین خرده‌تلاش‌ها دلخوشیم و روزی را انتظار می‌کشیم که این شب تار ز سر سیاهکاری بگذارد، خماری از سر خفتگان برود، باغ دوباره خرم شود و زمانه ز نو آباد گردد. چه بسا آن روز یادآوران بهتری برای یاد آن آموزگار فقید باشیم. ♦

فهرست مطالب یادنامه‌ی دومین سالگرد

- ۱ ♦ تولدت بهاری بود... ♦
- ۲ ♦ اعتراض به جایی نرسید، پرونده مسکوت ماند ♦
- ۴ ♦ لحظه دیدار ♦
- ۶ ♦ رد پاهای هدی ♦
- ۱۰ ♦ سه نون هدی صابر ♦
- ۱۴ ♦ خطابه‌ی اشک ♦
- ۱۸ ♦ سنگینی آوار مرگ صابر ♦
- ۲۰ ♦ ترسیم یک رنج ♦
- ۲۲ ♦ انسانم آرزوست... ♦
- ۲۵ ♦ به یاد استادم، هدی صابر ♦
- ۲۶ ♦ خسته نباشی آقا معلم! ♦
- ۲۸ ♦ تاریخ و استعداد درنگ در آن ♦
- ۳۵ ♦ «هشت فراز، هزار نیاز» و تجهیر کنشگران ایرانی به بینش تاریخی ♦
- ۴۵ ♦ باب بگشا: طرحی نو در الهیات اجتماعی اسلام ♦
- ۶۰ ♦ هدی صابر و جنبش دانشجویی ♦
- ۶۳ ♦ آخرین آثار منتشرشده از هدی صابر ♦

تولدت بهاری بود...

دلنوشته همسر شهید صابر به مناسبت سالگرد تولد وی



تولدت بهاری بود، چه زود زمستان زندگی را آوردند. تولد ۵۳ سالگی مبارک. این دومین سالی است که باید تولدت را گوشه گورستان جشن بگیریم. اما این سنگ سرد و بی روح هیچ به آغوش گرم تو نمی ماند. ”پدر“ کلامی که بر دهان حنیف و شریف خشکیده، دو سال است کسی را پدر خوانده اند.

بار سنگین زندگی را بر دوشم گذاردی و رفتی. شهادت ناگهانی بود. تنم تاب نیاورد. باورت نمی شود با چه بیماری‌ها که دست و پنجه نرم نکرده‌ام که رنگ رخساره‌ام خراب دهد از سر درون.

بارها و بارها، لحظه به لحظه ملاقات آخرمان را مرور کرده‌ام. خنده‌هایت نشان بی‌وفایی

نداشتند. ناگهانی رفتی! دو سال گذشته دستگاه عدلیه کشور به جای رسیدگی به فاجعه شهادت تو و برخورد با عاملان این جنایت، در صدد عادی جلوه دادن قتل تو و مختموم کردن پرونده ات هستند.

اما هدی جان! بعد از تو هم زندگی در جریان است، با تمام دردها و سختی‌هایش. دوستان ما را تنها نگذاشته‌اند. دستان گرمی که مرهم گذار زخم نبودنت هستند. چشمان نابینایی که به جای تو ما را می‌بینند. حنیف و شریف مشغول تحصیلند. سخت در تلاشند تا نام عزیزت را در تاریخ ایران زنده نگه دارند. برایمان دعا کن بتوانیم همسر و فرزندان لایقی برای تو باشیم.

اما همیشه جای خالی است نه تنها ما، بسیاری از

خانواده‌ها چشم به راه اند. عید است. منتظریم. سفره هفت سین بیاور. بهار آمده گل بیاور....

”در آستانه اوج به اسارت گرفتند

و به هنگام بلوغ منشاش

کندند پُر از پُرش تا رسیدند به شَه پُرش

و سر آخر، با هم زدند شاه پُرش و

شاهرگش“*

تولدت مبارک - همسرت فریده جمشیدی

* قسمتی از شعر هدی صابر در وصف حنیف نژاد

که خود نیز همان شد. ♦

این یادداشت در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۹۲ در وب سایت

ادوارنیوز منتشر شده است.

اعتراض به جایی نرسید، پرونده مسکوت ماند

گزارشی از روند رسیدگی به پرونده قضایی درگذشت هدی صابر

نخواهیم گذشت؛ شکایتی که با گذشت بیش از یکسال و ۹ ماه نتیجه‌ای نداشته است. فیروزه صابر می‌گوید: هنوز هم هیچ جوابی نمی‌دهند. ۲۱ خرداد گفتند خانواده و وکیل بیایند که رفتند. همان زمان مسئولان و پزشکان بیمارستانی که هدی در آن جان باخت را هم خواسته بودند. اما دادگاهی تشکیل نشد و گفتند هیچ کسی مقصر نیست و سکتہ کرده است. خانواده اعتراض کردند و خواستار تشکیل دادگاه شدند، وکیل هم لایحه اعتراضی نوشت و به دادگاه ارائه داد. اما از همان موقع تا همین الان هیچ رسیدگی نشده و پاسخ دیگری نداده اند. پرونده را کلا مسکوت گذاشته اند.

به گفته خواهر آقای صابر، خانواده او همچنان سؤال دارند و به انجا مختلف سؤالاتشان را طرح خواهند کرد حتی اگر جوابی نگیرند. او می‌گوید: همچنان برای ما این سؤال باقی است که چرا این اتفاق افتاد؟ چرا شرایط ایجاد شده به مرگ هدی منجر شد؟ علیرغم اینکه همان اوایل خود دادستان کل اعلام کرد که این موضوع بررسی می‌شود و خودشان هم به نوعی اشتباه‌شان را عنوان کردند ولی هیچ گونه اقدامی نشد و با همین جمله "کسی مقصر نیست" پرونده را مسکوت گذاشتند.

خانم صابر در عین حال می‌گوید: البته با رویه‌ای که دارند انتظاری هم نیست که جوابی بدهند، ولی بالاخره باید یکجایی پاسخ دهند. متأسفانه دستگاه قضایی که خود را خیلی مسئول نمیداند در مقابل چنین مسائلی، بخصوص درباره کسی که در بند آنها بوده مسئولیت قبول نمی‌کند. اما ما همیشه سؤال خواهیم کرد حتی

فیروزه صابر از مسکوت ماندن پرونده شکایت خانواده هدی صابر در دستگاه قضایی خبر داده و گفته است که به اعتراض خانواده رسیدگی نشد و پرونده را مسکوت گذاشته اند. به گزارش روز، خواهر آقای صابر گفت: قبل از آنکه دادگاهی تشکیل شود گفتند کمیته پزشکی نظر داده و هیچ کسی مقصر نیست. خانواده اعتراض کردند و خواهان تشکیل دادگاه شدند اما به این اعتراض هم توجهی نشد. هدی صابر، روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی به دلیل شوک قلبی ناشی از اعتصاب غذا در زندان جان باخت. او به اتفاق امیرخسرو دلیرثانی، دیگر فعال ملی - مذهبی که در بند ۳۵۰ زندان اوین به سر می‌برد ۱۲ خرداد سال ۹۰ دست به اعتصاب غذا زده بود؛ اعتصابی که خواسته‌ای به همراه نداشت و به گفته خانواده‌های این دو زندانی سیاسی، در اعتراض به کشته شدن هاله سحابی صورت گرفته بود.

۶۴ زندانی سیاسی که در بند ۳۵۰ با آقای صابر هم بند بوده اند در نامه‌ای حاکمیت را "مسئول مستقیم مرگ شهید هدی صابر دانسته" و شهادت داده اند که "هدی صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود در بهداری از سوی مامورانی که حدس می‌زنند ماموران امنیتی و اطلاعاتی بوده اند به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته است".

خانواده آقای صابر نیز با طرح شکایت در دستگاه قضایی اعلام کردند: "آقایان باید توضیح دهند چطور کسی را که اعتصاب غذا کرده و مریض است به درمانگاه می‌برند و به جای درمان، مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند؟ این یک فاجعه است و ما از آن

تماس با خانواده را ندادند و... اینها سئوالاتی است که ما داریم و هیچ جوابی هم نمیدهند. با گفتن اینکه هیچ کس مقصر نیست پرونده بسته نمی شود ما روی شکایت خود هستیم و سکوت نمی کنیم.

فریده جمشیدی، همسر هدی صابر هم پس از جان باختن همسرش گفته بود: هدی در اعتراض به فاجعه ای که برای هاله سحابی و خانواده سحابی پیش آمد اعتصاب غذا کرده بود. هر چه اصرار کردم اعتصابش را بشکند قبول نکرد و گفت ما در زندان دستمان بسته است، دستمان خالی است و کاری نمی توانیم بکنیم حداقل با اعتصاب همراهی خود را با هاله و عزت سحابی و خانواده های آنها نشان دهیم و اعتراض کنیم به این فاجعه.

هاله سحابی، عضو مادران صلح و فرزند عزت الله سحابی، ۱۱ خردادماه سال گذشته در جریان تشییع پیکر پدرش جان باخت و پیکرش شبانه به خاک سپرده شد.

پیش از این محسنی ازه ای، سخنگوی قوه قضائیه در خرداد ماه و در آستانه اولین سالگرد جان باختن این روزنامه نگار و فعال ملی مذهبی گفته بود که وی به مرگ طبیعی از دنیا رفته و آخرین نظریات پزشکی قانونی هم اعلام شده که طبق آن کسی در این خصوص مقصر نیست.

اظهارات آقای ازه ای در حالی در دوم خرداد ماه بیان شد که از خانواده آقای صابر خواسته شده بود ۲۱ خرداد ماه در دادگاه حضور یابند. به عبارت دیگر دادگاه رسیدگی به شکایت خانواده آقای صابر قرار بود ۲۱ خرداد برگزار شود؛ دادگاهی که برگزار نشد و تنها پاسخی که به خانواده آقای صابر داده شد این بود که کسی مقصر نیست. اعتراض آنها هم تاکنون به جایی نرسیده است. ❖

*این گزارش در تاریخ سه شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۹۱ در وبسایت روزآنلاین منتشر شده است.

اگر کسی مسئولیت را قبول نکند. ما دستگاه قضایی را مسئول میدانیم و به عنوان یک مطالبه جدی طرح سئوال را ادامه میدهم.

محمد سیف زاده، حقوقدان و وکیل دادگستری، یکی از زندانیان بند ۳۵۰ زندان اوین بود که شهادت نامه زندانیان سیاسی این بند درباره جان باختن هدی صابر را امضا کرده بود؛ شهادت نامه ای که حاکمیت را مسئول مستقیم مرگ آقای صابر معرفی میکرد. اما همسراو هفته گذشته به "روز" گفت که برای آقای سیف زاده به دلیل امضای این نامه و همچنین چند نامه و بیانیه دیگر پرونده سازی شده و این حقوقدان به ۶ سال حبس تعزیری محکوم شده است.

به خواهر هدی صابر می گویم پرونده شکایت خانواده شما مسکوت مانده کسی پاسخی نمیدهد اما امضای شهادت نامه از سوی هم بندی های آقای صابر هم به اتهامی برای آنها تبدیل شده و حکم زندان را به دنبال داشته است. خانم صابر می گوید: کسانی که همبند هدی بودند همان موقع اعتراض کردند و براساس همان شهادت نامه ای که آنها نوشتند یکسری موضوعات برای ما روشن شد. هرچند که خود آنها در زندان بودند ولی از خود مایه گذاشتند و من واقعا خیلی متاسفم اگر به خاطر امضای آن شهادت نامه یا نامه ها، اتهامات و حکم های آنها بیشتر شده باشد یا بیشتر شود. درباره پرونده آقای سیف زاده هم از جزئیات خبر ندارم ولی این مسئله واقعا تاسف بار است.

فیروزه صابر پیشتر هم در مصاحبه با "روز" گفته بود: به هیچ یک از سئوالات ما پاسخ ندادند. روی پیشانی هدی زخم بود این زخم چه بود؟ ۶۴ نفر از هم بندی های هدی شهادت دادند در نامه اعلام کردند که هدی را به شدت مورد ضرب و شتم قرار داده بودند. بعد هم که وقت طلایی دو ساعته برای نجات فرد سخته ای را از دست دادند و با ۶ تا ۷ ساعت تاخیر هدی را به بیمارستان رساندند، در بیمارستان هم اجازه

لحظه دیدار

امیر طیرانی

کردیم. آشنایی ما خیلی زود به رفاقت تبدیل شد و آن رفاقت از آن پس تا پایان عمر با برکتش ادامه یافت، نه؛ تا به امروز.

روز چهارشنبه ۳۰ فروردین ۹۰ حوالی ساعت ۹ با برداشتن گوشی تلفن صدای آشنای همیشگی بعد از سلام و علیک مانند همیشه کوتاه، گفت که

لحظه دیدار نزدیک است

باز من دیوانه‌ام، مستم

باز می‌لرزد، دلم، دستم

باز گویی در جهان دیگری هستم

های! نخراشی به غفلت گونه‌ام را، تیغ

های! نپریشی صفای زلفکم را، دست

و آبرویم را نریزی، دل

ای نخورده مست

لحظه‌ی دیدار نزدیک است ...



در زندگی هرکس لحظه‌ها و گذرهایی است که همچون یک نشان برای همیشه برای او باقی می‌ماند. نه می‌تواند آن را فراموش کند و نه دلش می‌خواهد آن را از یاد ببرد. روز چهارشنبه سی فروردین سال ۹۰ برای من از جمله‌ی آن روزهاست. از آن روز دوچیز برایم باقی مانده است، نخست صورت گرم هدی و بوسه‌ای اشک آلود که بر گونه‌های من و هدی به هنگام خداحافظی جاری شد و بعد احساسی که بعد از آن خداحافظی برتمام وجودم مستولی گشت.

سابقه آشنایی من و او به مهر سال ۵۱ بر می‌گردد. آن هنگام که سال دوم دبیرستان را در مدرسه شهریار قلهک با یکدیگر آغاز

حالا باید برگردد و کارهای بر زمین مانده‌ای که دغدغه همیشگی اش بود. آری مانند همیشه سرشار از ایمان و امید، با توکل بر خدا، سرزنده و شاداب بود.

پس چرا سراسر وجود من را اضطراب گرفته بود، چرا آن همه دلشوره داشتم؟ هرچه با خود کلنجار رفتم تا علت حال خود را دریابم، نتوانستم.

اما ۵۰ روز بعد از آن به دلیل و علت حال آن روزم پی بردم. ۲۱ خرداد ساعت حول و حوش ۱۰ صبح بار دیگر تلفن به صدا درآمد. از آن سوی سیم صدای لرزان پیرمردی با نگرانی از حال هدی از من پرسید. حاج آقای شاه حسینی که او نیز چون دیگران اخبار جسته گریخته‌ای شنیده بود از من درباره وضعیت هدی سوال می‌کرد. به ایشان گفتم که شب قبل با فیروزه خانم صحبت کرده‌ام و اتفاق خاصی نیافتاده است. بعد از آن با خواهر هدی تماس گرفتم، تلفن مشغول بود، شماره حنیف فرزند بزرگ هدی را گرفتم، هنوز صدای گریان حنیف در گوشم طنین انداز است که می‌گفت: امیرخان، بابام رفت.

ای کاش ۲۱ خرداد هرگز نیامده بود، ای کاش هرگز تلفن به صدا درنیامده بود. به سوی بیمارستان مدرس حرکت کردم و در میانه راه با خودم زمزمه می‌کردم:

گل به گل، سنگ به سنگ این دشت

یادگاران تو اند

رفته‌ای اینک و هر سبزه و سنگ

در تمام در و دشت

سوغواران تواند

باید به زندان باز گردد و به دلیل ضیق وقت، امکان آمدن را ندارد و از من خواست تا برای دیدنش به دفتر خانه پژوهش نواندیش بروم.

بلافاصله راهی شدم، در خانه پژوهش نواندیش پس از سلام و علیک و عذرخواهی از این که از من خواسته بود که به دیدنش بروم، مانند همیشه یک لیوان چای برایم آورد و گفت مدت مرخصی‌اش پایان یافته و باید بازگردد. من ضمن این که از شنیدن خبر بازگشت او به اوین ناراحت شده بودم با خودم گفتم حتما توصیه‌ای یا کار انجام نیافته‌ای داشته که خواسته انجام آن را به من بسپارد. ولی او در این باره چیزی نگفت، فقط سفارش‌های همیشگی و دعایی بدرقه راه.

این اولین بار نبود که من و او از هم جدا می‌شدیم و خداحافظی می‌کردیم. در طول این ۴۰ سال بیش از صدها بار این اتفاق تکرار شده بود. خداحافظی برای بازگشت به زندان نیز در سال‌های ۸۳ و ۸۴ چندین بار رخ داده بود، اما این بار پس از جدایی و بیرون آمدن از ساختمان ناگهان حس کردم که چیزی در درونم فرو ریخت.

ساعت ده و نیم صبح روز ۳۰ فروردین بی‌اختیار و بدون هدف در خیابان قائم مقام فراهانی شروع به راه رفتن کردم. مقداری که به سمت شمال رفتم حس کردم دیگر توان راه رفتن ندارم، دلم می‌خواست کنار خیابان بنشینم.

دلیل این حالت خودم را نمی‌فهمیدم. مگر چه چیز تغییر کرده بود؟ هدی مانند همیشه بود، بجز نگرانی که درباره وضعیت همسر بیمارش داشت و می‌گفت قصد پی‌گیری درمان او را داشته و

رد پاهای هدی

نیاز به بحث و بررسی بسیار بیشتری دارند که در مقالات این ویژه نامه به برخی از آنها پرداخته شده است.

آنچه هدی را رقم زد

هدی صابر دارای سرمایه ها و دست مایه های گرانقدری است که بازخوانی آنها و به قول خودش ” کرگردن وار به جانش افتادن“ برای همه یاران و شاگردانش جهت بازتولید آنها ضروری است. این سرمایه ها را می توان به دو گونه تقسیم کرد: سرمایه های فکری و دست مایه های تاریخی، جریانی

سرمایه فکری هدی صابر نشأت گرفته از درک توحیدی اش، پیوند با قرآن و تاریخ، تجربه زندگی اش به خصوص هم نفسی با مردم است. و دست مایه تاریخی، جریانی هدی صابر از طریق ارتباط تاریخی یا پژوهشی و یا زیست با اشخاصی مانند طالقانی، بازرگان، حنیف نژاد، مصدق، مهندس سبحانی و یا قرار گرفتن در میان جریان روشنفکری مذهبی، جریان ملی - مذهبی و فرهنگ پهلوانی، کسب شده است.

”رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق وجعلنی من لدنک سلطانا نصیرا“

”نیازمندیم به مردانه مردی، صادقانه عشقی، دست گرمی، به شانهای که اعتماد انگیزد استواریش پس؛ در ویتربین قفل و چفت دار به امانت نسپاریم اش

در زوروق نوستالژی دل خوش گنگ نیچانیم اش در پربیان نرم و دست نیافتنی اسطوره نخواهیم اش غیرمسئولانه و تنزه طلبانه، متعلق به دورانی که ”گذشته“ نخوانیم اش

از ”گذشته“ برغم تحول سرمشق می توان هر آن عاریه گرفت؛ رسوب اش، عصاره اش غیر از این، خود محروم می کنیم از گذشته و میراث اش، از انسان ماقبل و رمز و رازش“^۱ هدی صابر به مانند همه انسانهای تاثیرگذار در

جامعه، تاثیر گرفته از مفاهیم، آموزه ها و اشخاصی بوده است و به تبع در حوزه های مختلف تاثیرات و یا ”نقطه چین“های مختص خود را به جای گذاشته است. در نوشته زیر سعی شده است این دو مقوله تحت عناوین ”آنچه هدی را رقم زد“ و ”آنچه هدی رقم زد“ به صورت خلاصه آورده شود. بدیهی است هر یک از این موارد



الف: قرآن: کتاب گفتگو

نمی دانست بلکه به دنبال پیدا نمودن نگاهی استراتژیکی در مسایل از طریق پیوند با تاریخ بود. آموزش تاریخ ایشان نیز به نسل نو نیز در پی خلا دید استراتژیک در میان آنها بود. هدی صابر ثبت و ضبط های زیادی را در زمینه شخصیت ها ، جریان ها و اتفاقات تاریخی با نگاهی پژوهشگرانه برای کاربست امروزین داشتند: به مانند سه هم پیمان عشق یا تختی و... همچنین در زمینه روایت های یک اتفاق تاریخی نیز پژوهشها و ثبت هایی انجام دادند به مانند روزشمار انقلاب، روزشمار تنباکو، شعارهای انقلاب که در ارائه بحث های خود در کلاس های آموزشی شان از آنها استفاده می نمودند. و به یاد ماندنی ترین فعالیت هدی صابر در زمینه تاریخ ساسله نشست های "هشت فراز، هزار نیاز" بود که اختصاص داشت به بررسی دقیق و پژوهش گرانه هشت فراز مبارزاتی ۱۵۰ سال اخیر در ایران. که این مباحث را هدی صابر نخست در چند جمع دانشجویی مطرح و دست آخر در سال ۸۵ تا ۸۷ طی جلسات منظم هفتگی در زیرزمین حسینیه ارشاد ارائه نمود.

پ: سیاست؛ دست زیر، ذهن مخملین
"دست زیر است

گونه لطیف است

قلب مخملین است

ذهن ابریشمین است

این هر چهار؛

همواره در مخاطره

در کانون نشانه

هدی صابر در دو زمینه دست به آموزش حوصله مند و قوام یافته در مکان تاریخی حسینیه ارشاد زد. فعالیت متاخر و اصلی هدی صابر آموزش بر محور قرآن بود. هنوز طنین تاکید ویژه او بر "قرآن، کتاب گفتگو" در زیرزمین حسینیه ارشاد شنیده می شود. "قرآن؛ کتابی بدون سانسور" در زمینه گفتگو که همه دیالوگ ها در آن آمده است. هدی صابر یکی از کلیدهای اصلی حل مسایل کنونی امروز را شکسته شدن قفل گفتگو با خدا عنوان می کرد. او البته همیشه توشه گیر جدی از قرآن در تمامی بحث هایش بود. پژوهش های مستقل هدی صابر درباره قرآن، او را نسبت به این کتاب مسلط تر نموده بود: پژوهش هایی در باب زندگی ابراهیم، زبان و آوای قرآن و... علت رجوع هدی صابر به قرآن در زمینه آموزش به نسل نو متأثر از تجربه زندان سال ۸۲ بوده است. او در آن زندان و پس از آن مهمترین خلا نسل نو را در مسایل ایدئولوژیک و به خصوص ارتباط با خدا می دانست و به همین دلیل آموزش برپایه قرآن تحت عنوان "ضرورت رابطه استراتژیک و همد لانه با خدا" را در راس برنامه نشست های مداوم دانشجویی خود در تهران، اهواز و... قرار داد که ماحصل این بحث ها به سلسله نشست های ۷۵ جلسه ای "باب بگشا" در حسینیه ارشاد رسید که با دستگیری و سپس شهادت او، ناتمام ماند.

ب: تاریخ؛ کتاب جاری

یکی از مهمترین وجوه هدی صابر نگاه پژوهشی به مساله تاریخ به خصوص تاریخ مبارزات ۱۰۰ ساله اخیر در ایران بود. او خود را معلم تاریخ

نمی توانید اهل اصطکاک باشید ولی استهلاک
نبینید. نمی توانید فعال هستی باشید، فعال
اجتماعی باشید، فعال کیفی باشید، فعال سیاسی
باشید ولی هزینه ندهید. بالاخره آمده اید اینجا که
مستهلك شوید، خراشی ببینید، آسیبی ببینید. همه
اش که نمی شود خراش زد، پنچول زد، همه اش
که نمی شود قمه کشید، بعضی وقتها قمه
می خوری، تاول می زنی، آسیب می بینی، ملتهب
می شوی، دل شکسته می شوی. استهلاک، قاعده
حضور در متن و در تداول است. نمی شود پاک و
پاکیزه، لیف و قلیفه کشیده در میدان حاضر باشی
و نه آسیبی ببینی، نه کت و شلوارت خاکی بشه .
همه اش که فرش قرمز نیست. آیه به زبان
امروزی این را می خواهد بگوید که قانون
استهلاک وجود دارد.^۳

مهمترین ویژگی ای که آقای صابر در رویکردش
به سیاست هم دیگران را با آن ارزیابی می کرد و
هم خود سخت به آن پایبند بود، "تمام قد
ایستادن" بود. از دیگر ویژگی های بارز هدی
صابر تاکیدش بر منش و اهمیت فراوانش بود.
ارجحیت منش بر روش، بینش و مشی و
ماندگاری آن برای آموزش دادن و آموزش
گرفتن از تاکیدیژه های هدی صابر بود. او پا به
عرصه های دانشجویی به خصوص به خاطر علاقه
اش به انجمن های اسلامی با همین دو رویکرد
می گذاشت. در بسیاری از صحبت هایش،
نقدهایش و توصیه هایش به جریانات دانشجویی
می توان رویکردهای بالا را (زخم نزدن به ذهن
ها، پذیرش هزینه، تمام قد ایستادن و تاکید بر
منش) ردیابی کرد. او در مقاله های تحلیلی و



در معرض زخمه

زخم هر چهار را می رود نشانه

آشنایی زخم با زبری دست؛ چند روزی
نشیمن زخم بر لطافت گونه؛ چند هفته ای
ماندگاری زخم بر مخمل قلب؛ شاید دراز، شاید
کوتاه مدتی

[به هر روی رفع شدنی]

لیک! منزل گزینی زخم بر ابریشم ذهن؛ ناتمامی،
بی زمانی

[محو ناشدنی]

مرحمی هست آیا؟ هان؟

نه نیست درمانی

دست؛ آرامش دادنی است

گونه؛ نوازش کردنی است

قلب؛ آلام یافتنی است

ذهن؛ چروک شدنی است

ترمیم ناشدنی است

ذهن را خُش ندهیم

ذهن را زخم نزنیم^۲

"می رسیم به قانون استهلاک. در میانه تبیین
{تبیین خدا پس از شکست احد} خدا، عنوان
می کند که زخم در متن قاعده تداول است.



تاریخی و یا حتی پژوهش‌های تاریخی اش نیز به دنبال نشان دادن الگوهایی در این زمینه هاست. تاکید بر منش مصدق، تمام قد ایستادگی میرزا، زخمی نکردن ذهن‌ها توسط حنیف نیز از همین زاویه الگوگیری بوده است.

ت: اقتصاد؛ تخصص و امید

رویکرد هدی صابر را در اقتصاد را می‌توان در ثبت و ضبط تجربه‌های تاریخی به خصوص در ارتباط با "دوستان برنامه و بودجه" از یک طرف و همیشه دانشجو بودن در این زمینه با ارتباط همیشگی با دانشکده اقتصاد علامه دید. هدی صابر دیدگاه‌های خودش را در زمینه اقتصاد نیز در مقالاتی در ایران فردا و چشم انداز ایران به چاپ رساند مانند آب پاش پر سوراخ که نقدی بود بر لایحه بودجه دولت نهم.

ث: ورزش؛ پاسداشت منش

نگاه هدی صابر به ورزش که خود نیز به انجام آن اصرار می‌ورزید برای پر کردن خلاء منش در جامعه ایران بود. رویکرد آقا هدی به تختی و برگزاری چند برنامه برای تختی و چاپ کردن چند ویژه نامه برای او نیز جهت باز زنده کردن منش پهلوانی او جهت کاربست امروزی اش بود. هدی صابر علاوه بر پیدا کردن منش در زیست پهلوانان که کتاب "میراث پهلوانی" نیز در همین راستا به سعی و کوشش او به خصوص در زمینه مصاحبه‌ها به چاپ رسید، در سطحی پایین تر، برای جستجوی متد نیز به تاریخ ورزش در ایران نیز نگاهی داشت. نگاهی که او در دیگر بحث

هایش در باب باب بگشا و هشت فرار، هزار نیاز به کار می‌بست.

ج: اجتماع؛ عرصه آستین بالا بودن

او هم اعتقادش و هم منشش هم نفسی با همه مردم بود. او باور کاملی به مردم و توانمندی‌های آنها به خصوص فرودست ترین اقشار جامعه داشت. "کی گفته آن زن ۴۰ ساله چهار سرعابله دار سرپرست خانواری که با ۹۰ هزار تومان زندگی اش را می‌چرخاند استراتژیست نیست؟" همین رویکرد هم بود که او را به زاهدان برد. تجربه زاهدان هدی صابر که همراه با طرحی کاملا پژوهشی نیز همراه بود نشان از آستین بالا بودن او داشت. تجربه‌ای که اگرچه با زندان و شهادت او ناتمام ماند اما راه خود را در این گوشه از ایران باز کرد. ♦

پی‌نوشت‌ها:

۱. برگرفته از شعر سرشار از حضور مجموعه پر یارگار؛ دل نوشته‌های هدی صابر
۲. شعر مرحم ذهن مجموعه پر یارگار؛ دل نوشته‌های هدی صابر
۳. بخشی از صحبت‌های هدی صابر تحت عنوان راه حل خدا در مواجهه با بحران (شکست احد) در سلسله نشست‌های باب بگشا

سه نون هدی صابر

سخنرانی امیر طبرانی در مراسم یادبود هدی صابر



قرار گرفته. من چند نکته حاشیه‌ای در این زمینه می‌گویم و بعد هم عرایضم را تمام می‌کنم. یکی بحث بر سر ضرورت این بحث‌های تاریخی است؛ از دوجهت، اول این که متأسفانه جامعه ما علی‌رغم این که بسیار نوستالوژیک فکر می‌کند و دائم ثر فکر بزرگ کردن گذشته‌های خود است، یک جامعه ضد گذشته و ضد تاریخ است و آشنایی به تاریخ ندارد. برای همین است که بعد از گذشته ایام، شخصیت‌ها و در حقیقت ضد شخصیت‌هایی که در تاریخ معاصر ایران حضور داشتند، فراموش مردم می‌شوند و شروع می‌کنند به تمجید از آنها. از محمدرضا پهلوی بگیر تا احمد قوام و تا شخصیت‌هایی که بهترین جوانان این مملکت را به دیار باقی فرستادند، بهترین سرمایه‌های ما را از بین بردند و راهگشای ورود استعمار به ایران بودند.

بسم الله الرحمن رحیم
وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ
فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ
عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَكُنْ يَضُرُّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ
الشَّاكِرِينَ (سوره آل عمران)

وقتی که دوستان به من گفتند که در این جلسه صحبت کنم عرض کردم چرا من؟ حق این است که در مورد بحث تاریخ و هشت فراز هزار نیاز هم مثل بحث‌های دیگر همکاران و شاگردان آقا هدی طرح بحث کنند که در این مباحث شریک بودند و حضور داشتند، با این حال دوستان از من خواستند که صحبت کنم در نتیجه بحث من ممکن است زیاد با بحث هشت فراز در ارتباط نباشد. ما دوستی ۴۰ ساله‌ای باهم داشتیم. ببخشید که من به ایشان نه شهید می‌گویم و نه آقا هدی، چون زبانم نمی‌گردد. درست است ایشان بزرگ ما بود ولی رابطه خیلی نزدیکی باهم داشتیم.

من کم و بیش در جریان بحث‌های تاریخ بوده‌ام و دنبال می‌کردم. بعد از آن هم به لطف دوستان تا حدودی در جریان کارهایشان بوده‌ام. از من انتظار نداشته باشید تا در مورد هشت فراز صحبت کنم. همان طور که می‌دانید هشت فراز تاریخی از تنباکو، مشروطه، جنگل، نهضت ملی، انقلاب و بعد هم دو خرداد مورد بررسی درونی

جامعه‌ی ما نمی‌خورد. بحثی را که دوستان راجع به روش مند و ارائه روش در برخورد با مسائل قرآنی مطرح کردند تا آن جایی که من در جریان هستم در بحث هشت فراز هم به طور مبسوط وجود دارد. یکی از ویژگی‌های هدی این بود که خیلی خوب می‌توانست مسائل را دسته‌بندی و منظم بکند و ارائه بدهد. در هر زمینه‌ای که بحث می‌کرد چه سیاسی، چه تحلیل شرایط، چه بحث تاریخی و چه بحث قرآنی.

رشته‌ی من تاریخ است، کتاب زیاد خوانده‌ام و در کتب تاریخی زیاد چرخ خورده‌ام اما به واقع این تاریخ خواندن دانشجوها و این چیزی که در سطح عموم رایج است مساله حل نمی‌کند. زمانی تاریخ می‌تواند به درد آدم بخورد و برایمان تجربه شود و ما را از مشکلات گذشته بیرون بکشد که بتوانیم روش مند و با چارچوب با مسائل تاریخی و مسائل دیگر برخورد کنیم. این کاری بود که هدی رد هشت فراز انجام داد و برای خود من که یک دانشجوی تاریخ هستم مفید بود. در کلاس هیچ استادی ندیدم، بنده فارغ التحصیل دانشگاه تهران هستم، یعنی مادر دانشگاه‌های ایران، در هیچ کدام از کلاس‌ها و نزد هیچ یک از اساتید محترم چنین چارچوب دار و روش مند با مسائل تاریخی برخورد نشده است. این بود کلیتر راجع به تاریخ

اما بحث آیه‌ای که اول خواندم، این آیه در جنگ احد نازل شد هنگامی که لشکریان رسول الله شکست خورده بودند و دامنه کوه پناه برده بودند. شایع شد که رسول الله کشته شدند. جماعت به هم ریخت و هریک از یک طرف پا به فرار گذاشتند.

الان وقتی در جوامع گوناگون و بین اقشار مختلف جامعه قرار می‌گیریم و بحث می‌کنیم.. یک نمونه را که همین امروز اتفاق افتاد خدمتتان عرض می‌کنم. همین امروز به طور اتفاقی ۴-۵ نفر از دوستانی که همه تحصیل کرده بودند و در یک محیط فرهنگی مشغول کار بودند سر یک بحث تاریخی بدون هیچ اطلاع و آگاهی اظهار نظر می‌کردند و از یک طرف طرفداری می‌کردند. اشکالی ندارد هرکس آزاد است هرچه را می‌خواهد فکر کن و نظر بدهد اما رویکرد به دشمنان ملت باعث تکرار تجربیات تلخ گذشته خواهد شد، یک بار، دوبار، سه بار... چندبار باید تجربه کنیم و باز همان اشتباهات و همان ضربه‌ها...

گرایشی که هدی به بحث تاریخ داشت نه از باب طرح یک سری مسائل مکرر مطرح شده قدیمی بود. آقا لطفی و خانم صابر و دوستان دیگر می‌دانند اوایل انقلاب یکی از کارهای دوستان دانشجو این بود که این طور بحث‌ها را مکرر در جمع‌های مختلف طرح می‌کردند که ظاهراً خیلی هم مفید نبود و بعد از گذشت ۳۰ سال از شور اولیه انقلاب هدی به اینجا رسیده بود که جامعه‌ی ما با تاریخ نا آشناست و به همین دلیل مکرر در مکرر اشتباهات گذشته‌اش را تکرار می‌کند. این یک بخش قضیه بود، بخش دوم این است که علی‌رغم این که تاریخ نویسی در ایران قدمت بسیار زیادی دارد از دوران ابولفضل بیهقی تا به امروز و در دانشگاه‌های ما چندین و چند دانشگاه هستند که رشته تاریخ را تدریس می‌کنند اما این گرایش و این رویکرد به تاریخ خیلی به درد

دیگری هم داشته ولی این سه نون را در نظر داشته باشید اگر م این سه نون را که در هدی صابر دیدیم در خودمان متبلور کنیم، کار هدی بی اجر نمانده است. نظمش که روشن است، نیازش پاسخی بود که به مشکلات و گرفتاری های جامعه داشت و آن هم نه از راه شعار دادن و از راه فریاد زدن. جمع بندی هدی بعد از زندان سال ۸۴ این نهفته است که ما نیاز به چند چیز داریم؛ فکر، تفکر، مطالعه و تعمق بر روی مسائل، انباشت این تفکرات و انباشت دستاوردهای گذشته مان و سپس آموزش و از این طریق است که جامعه می تواند به بیرون رهنمون شود و اگر نه باقی مسائل بیهوده است. بحث سوم هدی نماز بود یعنی وقتی کسی او را ملی مذهبی خطاب می کرد، واقعا یک فرد مذهبی بود و با نماز عاشقانه رفتار می کرد، تکلیفش نبود. هدی مذهبی واقعی بود و این چیزی است که امروز در برخی دوستان کم رنگ شده است. اگر به هدی صابر علاقه مند هستید این راه و روش اوست. یک ویژگی دیگری هم داشت که فوق العاده مستقل بود. وقتی شوروی از هم پاشید برخلاف خیلی از دوستان که افسرده شدند هدی گفت خیلی خوب شد، دیگر امید یک عده به خارج از کشور نیست که کسی بیاید و مشکلشان را حل کند و دیگری تئوری بدهد، بریده شد. منظورش چپ ها بود، حتی چپ های مذهبی هم به شوروی یک گرایشی حالا حداقلی و کم داشتند. این یک نوع برخورد با واقعه تاریخی است که می گوید این اتفاق که افتاد امید مردم قطع شد و حالا باید روی پای خودمان بایستیم و فکر کنیم. این

عمرین خطاب فهمید و فریاد کشید و شمشیر کشید که هر کس بگوید محمد کشته شده با همین شمشیر او را می زنم. رسول الله که زخم برداشته بودند عمر را دعوت به سکوت کردند و در همین حین آیه ای نازل شد: و ما محمد الا رسول، محمد نبود مگر یک فرستاده، قد خلت من قبله الرسل، قبل از اوهم رسولانی آمده بودند، ا فان او قتل انقلبتم علی اعقابکم، اگر کشته شود یا بمیرد به گذشته باز می گردید. این جا برگشتن شما به گذشته چه تاثیری دارد؟ و من ینقلب علی عقبه فلن ینصرالله شیئا، خدا خودش پاسخ می دهد که این بازگشت شما به ارتجاع قدیمیتان و بازگشت به کفر و الحادی که پیش از رسول داشتید هیچ ضربه ای و هیچ آسیبی برای خدا ایجاد نمی کند. شما هستید که ضرر خواهید کرد و باز به گذشته ی تاریک خود باز می گردید. و سیجزی الله شاکرین، کسانی که شکر نعمت خدا را می کنند و آن پیام واقعی رسول را گرفتند و به شخص رسول بسنده نکردند این ها را خدا پاداش مکفی خواهد داد. عادت ما بر این است که وقتی صدای دوست خودم را می شنوم منقلب می شوم. من یک جمع بندی از این آیه می کنم خطاب به دوستان و کسانی که با هدی رفیق بودند و رابطه داشتند و هنوز هم رابطه شان را حفظ کردند. بحث بر سر هدی یا جسم هدی یا شخص او نیست، این آیه برای رسول خدا می فرماید بحث، بحث پیام است و این پیام در منش و روش هر فرد متبلور می شود.

هدی صابر سه تا نون داشت، نظم، نیاز و نماز. به نظر من به این سه خیلی معتقد بود. ویژگی های

نظمش بود، در کار سنگین بی خستگی اش بود. هدی مجاهد نستوه بود. یعنی کسی که از کار خسته نمی شد. هدی تپیی بود که اگر می خواهید او را بزرگ بدارید روش و منش و کارش را پاس بدارید و اگر نه شخصیت او مثل همه ی آدم ها است.

هدی صابر از میان ما رفته اما خدای هدی صابر باقی است. بکوشیم با استفاده و تکیه بر آن چیزی که هدی به آن عشق می ورزید یعنی خدا، خدای به قول خودش حداکثری، خدایی که همه جا حضور دارد و همه جا حاضر است به این سمت برویم که راه او را ادامه بدهیم. "وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا" سوره مریم آیه ۱۵.

تو خاموشی که بخواند؟ تو می روی که بماند؟ که بر نهالک بی برگ ما ترانه بخواند؟

موضوع در همه ی موارد صادق است یعنی روی پای خودمان بایستیم، از آموزه های گذشته استفاده کنیم و بدانیم که حق ار بین رفتنی نیست. "فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَنْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ" آیه ۱۷ سوره رعد، آن چیزی که به نفع مردم است می ماند به شرطی که نفع مردم در کار باشد. کار هدی به نفع مردم و جامعه اش بود. سعی کنیم از منش هدی، رفتار هدی، فکر هدی و نه شخصیت هدی تبعیت کنیم. هدی هم آدم بود مثل ما، حالا آدم گردن کلفتی بود ولی ضعف هایی هم داشت. غیر از خانم فیروزه صابر هیچ کس اندازه من هدی را نمی شناخت. چون من از همه بیشتر با او بودم، هدی صابر آدمی بود مثل همه ی ما که ضعف ها، قوت ها و اشتباهاتی داشت. اما چیزی که می گوئیم این است که منش اصلی این فرد در



خطابه‌ی اشک

(به یاد آموزگارم هدی صابر)

شایان صبوری

تقدیم به حنیف و شریف صابر

سودمدار یک الگو بود. منشی که از آموزه‌های بزرگان تاریخی این سرزمین از میرزا و تختی و مصدق و حنیف نژاد و مهندس سحابی آموخته بود و خود در این مسیر خوش درخشیده بود. بگذریم از این مقدمه‌ی لازم، اکنون نوبت عاشقی است و به تعبیر حافظ "رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد".

صابر! ما در سیمای تو پرومته‌ی فداکاری‌ای را دیدیم که آشوب‌ها و شور حادثه‌ها در سر داشت‌ای برانگیخته به عصیانگری همچون معلمان دیگر این راه، ما سرگشته در نقطه‌ی سرگشتگی خود پرگار می‌زدیم این تو بودی دم به دم در جستجوی سرگشته‌ها بودی و آنها را درمیافتی و با آن پشتکار بی‌نظیر و عشق جوشان و زاینده‌ات صابری را تمام می‌کردی و برای ما سرگشته‌ها و بریده‌ها امیر قافله می‌شدی و از آن دریای آرامش متحیرکننده و شگفت ما را جرعه‌ای می‌نوшاندی، صابر به اعتبار خداوند سوگند که مطلقاً دوست نداشتم صفا و پاک‌ی‌ات را به نوشتن و گفتن آلوده کنم - که به تعبیر دکتر شریعتی "ایمان هرچه پنهان‌تر است پاک‌تر و عشق هرچه در پناه کتمان مخفی‌تر است زلال‌تر" - زیرا خلوص و زلالی سخت غریب می‌نماید و در فضای مخلوط پیرامون نیز هزاران گودال و مرداب و گنداب در برابرمان صف کشیده

گفتن از کسی که از شهرت بیزار بود و بارها شاهد دعایش بوده‌ایم که خدایا به من شهرتی نده، بسیار سخت است و سخت‌تر آنکه ما در زمانه‌ای قرار داریم که عشق به چهره شدن مصیبتی متعفن شده است. اما خدا نام او را به عشق بلند گردانید و بی هیچ تردید بر کرامت و بزرگی این مرد بی‌شهوَت شهرت به شایستگی خواهد دمید و عشق و اخلاص را به نام او گل افشان خواهد کرد و رسانه‌ی او خدایش خواهد شد "و رفعا لک ذکرک" اویی که به ننگِ خودبزرگ‌نمایی خود را نیالود و این هنر او در زمانه‌ی غلبه‌ی رسانه‌ای شدن بر وزن کار و اندیشه است، اما بگذارید امثال این افراد را شاهد و نمونه بگیریم بر تاریخ و خدا که مردانی در این سرزمین چون سربازانی برای آزادی زیستند و شهید گشتند بی دغدغه‌ی نام و نان و بی چشمداشتِ پاداشی و تقدیری، این صرفاً ایده‌آلیسم و از سر حسی نوستالوژیک نیست بلکه مهر به خلوص و از خود گذشتن است و پاسداشت حقیقت.

شهید صابر مصداق "فاستبقوا الخیرات" بود و با دوری تندگوی سبقت را در این مسیر روبرو بود. او با کسی بر سر شهرت و قدرت و ثروت مسابقه نداشت، اما بر سر عشق به خدا و کار برای مردمان محروم، از تهران تا زاهدان بی‌هیاهو طایر فکرش در دام اشتیاق افتاده بود، در منش پهلوانانه در عصر مناسبات کثیف بده بستانی و کاسبکارانه و

می دانستی و این تو را به کار فکری و عملی تمام وقت کشانده بود و منتظر بودی مدعیان نیز چنین باشند و از این رو بود که بر انفعال‌ها می‌شوری. فراخوان تو دعوت کار، عشق و امید بود که در پس آن نغمه بهبود اوضاع بود و در این مسیر همه اتهامات را از دوست، دانشجو و... می‌شنیدی، متهمت می‌کردند که ایده‌آلیستی، تحقیرت می‌کردند که حسی نوسالوژیک نسبت به گذشته داری و این چنین بود که غریب شده بودی، آخر کسی نمی‌توانست بسان تو این حجم انبوه وقت، دغدغه و عشق را مایه بگذارد ولی هرگز اهل تسلیم شدن نبودی و در میان بی‌برگی و بی‌کسی به دولت قرآن و دولت عشق مثنوی چنگ زده بودی و خود را در

میان این دو بوستان ابدی پر برگ و بار خوش شکوفا نمودی و در میان لهیدگی اندوه زای دوران گداخته تر برتراویدی و چون مشتهی از می‌بی‌غش سیراب نوشیدی و در میان این لجن‌زار بلاهت و لودگی فراگیر سرمست، سبکبار و موزون، احسن تقویم گشته بودی، آراسته به عطر خوشبوی قرآن، مثنوی، خوشک خوشک غزلیات نرم و پرن شمس و زیور یافته به زرین مهری کیمیایی از عشق و خاکساری، آری شیرمردی تو به همین عزت برخاسته از خاکساریت بود.



اند که اعتبار پاکی را ستانده و یا بی‌معنی کرده است و این عمق غربت تو را مضاعف می‌نماید.

معلم شهید مدت‌ها بود فکر می‌کردم آن سطح اخلاص و بی‌چشم‌داشتی به گذشته‌ها تعلق دارد و باور کرده بودم که عصر آرمان‌دار بودن به پایان رسیده است و عصر تن دادن به روزمره بودن، کسالت روح و امواج خش‌خش آشفته‌ای است که ما را به افقی سیاه، عفن و شوم دم‌به‌دم فرا می‌خواند اما در میان همه‌ی دعوت‌های به سازگاری تو را یافتیم آرام، اصیل و سرکش. آرامشت ما را به درنگ، اصیل و شریف بودندت ما را به خودیابی و خودسازی وامی‌داشت، سرکشی‌ات پیام تنفر از اخلاق موجود جامعه داشت، آری صابر با سلول

سلول وجودم حس می‌کردم سرکشی و عصیان تو فقط نسبت به ستم و فقر و فقد آزادی نبود، با جامعه و بویژه با روشنفکران و نخبگانش بیشتر از حاکمیت مسئله داشتی و بر آنها برمی‌آشوبیدی.

اخلاق و شرف در مرام تو نمی‌بایست جایگزینی پیدا می‌کرد و همه شاهد بودیم که چقدر این شیرازه را پاس می‌داشتی، همه می‌گفتند صابر با همه سر درگیری دارد اما می‌دانستیم که فوران تشره‌ایت به نسل ما و شکوه‌ات از فضای سیاسی به خاطر این بود که نابودی یک کشور را می‌دید و همه را در این نابودی مقصر

سرانگستان هنرمندت بر
تندیس جسوار وجودم قلم و
تراش زدی.

مدام از ارتباط همه گاهی با
خدا می گفתי، خدایی که با
چند تار موی سر و یک وجب
پارچه ی آستین آستانه اش
نمی لرزید البته خدای
کوچک مدار روشنفکری هم
نبود که در زاویه هستی
حاشیه نشین باشد. تو آن دو
نگرش به خدا را کلاسیک و
سنتی می دانستی خدای تو



تو فرزند قرآن بودی و یک تنه
در مقابل فاجعه ی مهیب کشتن
بی رحمانه ی ”هاله ی مهندس“
ایستادی و مهابت قدرت و
وحشت از مرگ را با شهادت
خود شکستی تا روزگار بداند
که در این سرزمین آیین
پهلوانی گرچه کم رنگ است
ولی هنوز رخت برن بسته است.
پهلوانا، به تعبیر شاملو ”شیر
آهن کوه مردا“! جهان پهلوان
تختی به عشق مرامت برخورد
خواست، باستانی کاران و مردان

رفیق رهگشا و طرف مذاکره و گفتگو بود،
گفتگویی بدون مزاحمت بی نیاز به وقت قبلی و
بی واسطه و حایل، خدایی که در کوه، در قدم زنان
پارک، ایستاده در اتوبوس و مترو از نیازها و
رغبت های اجتماعی و فردی می توان با او صمیمی و
بی سانسور سخن گفت، از او مشاوره گرفت و
راهکار طلبید.

معلم صابر، می گفתי باید با خدا همکار و رفیق شد؛
ای مرد! با سلوک این چنین بود که وزوزها و
زوزه ها را به ”رقص دعا در فضای نسیم“ جهت
می دادی و در این روزگار صنعتی که مرام ها و
روابط نیز رنگ صنعت و تصنع پذیرفته اند با ذوق
عشق و گرمای وجودت انجماد تصنع را می شکافتی
و چون لطافت لطف ها شور و نشاط محفل ها بودی.
خدا می داند که در کلام غلوی و تزیدی نیست، بلکه
کاستی و ضعف قلم از شرح تو بر نمی آید این
نوشتار فقط ناقل یک ”شکوه باحشمت“ هست گر
چه این وسیع بودن را کسی نداند یا نبیند، من

مرد زورخانه ها به پهلوانی ات حسرت خواهند خورد.
پهلوان! اکنون رقص اسپندوارت بر روی آتش همه
را به وجد آورده است، همه غیرت را آفرین
می گویند، ”مستی سلامت می کند“ غنچه ها بر تو
لبخند می زنند، نسیم باد برگ درختان را برای تو
رقصان می کند، گنجشک ها و قناری ها از شوق تو
آواز سر می دهند، آخر پهلوان این اشتیاق کدامین
قله بود که میل به پرواز را در وجودت ناقوس زده
بود.

نمی دانم چه بگویم روح از زاییدن شوق و رنج
بازمانده فسردگی بر هیجان غلبه گشته و جان در
مستوری تن بی علامت ضجه می زند، ”بوی کباب
می زند از دل پر فغان من“. گزش ناوکت
پرسش گرانه بر دل ها ریش می زند و من نیز بی ”او“
بی خود و بی توای راهبر.... من گم گشته راه مقصود
بودم این تو بودی که چون کوکب هدایت بر ما
آگاهی می باراندی و از زمانی که در درون ما پا
نهادی دست به معماری دل ویرانم زدی و با

را در سینه زندانی می کند در تیی گنگ می سوزم - مگر نه هر چیز در سوزش و حرارت شکل و حالت می پذیرد - هنوز نتوانسته ام سهمناکی این رنج را در دلم جا کنم، کسی نگوید خود را به رنجه میفکن و برقلبت خراش میانداز، هر روز این داغ به گونه ای در من سر بر می آورد درد مرا مسکنی نیست، نه هرگز نمی خواهم این آتش در من سرد شود.

”در نجوای بادها بر سر شاخسارهای سپیدارهای بلند، در زمزمه جویبار، در حلقوم هر دردمندی تو را نالیده ام، در چنگ هر نوازنده تو را نواخته ام، در زبان همه شاعران تو را سروده ام، در قلم همه نقاشان تو را نگاشته ام، در خلوت تنهاییان برای تو گریسته ام، در همه دل های عشاق برای تو تپیده ام ... عشق را در پی ات فرستاده ام هنوز آواره است، زیبایی ها از تو نشان می گیرند، کجایی؟ ... غربت طاقت فرساست.“ [شریعی]

ای خداوند! تیر دعای نیم شبان را در کمان یک سوز بی نهایت نهاده ام و به سوی بیکرانگی رحمانیت جهت داده ام، پس ناله های ما را بشنو، خدایا صابر در این سرزمین غریب بود - نه از منظر شهرت بلکه غربت روحی - او را دریاب، او را ای آشنا! با آشنایان راهت محشور و همدم ساز، خدایا! صابر خالصانه همه هستی اش را کف نهاده بود امنیت، رفاه و جان شیرینش را فدای آزادی این سرزمین کرد، پس تن رنجور ولی مشتاق ایران را دریاب.

در اینجا از جانکاهی این درد کلام در پایانه اش می لولد، اشک خطابه می کند و آه کتابت، دیگر حوصله قلم سر رفته است و سوز حکایت می کند، اما ایمان ها بشارت می دهند که مصیبت خواهد خشکید به احترام و شوق سبزه هایی که آشوب آمدن دارند. ❖

اکنون مداد رنگی هایم را برداشته ام و می خواهم رنگین کمان وجودت را نقاشی کنم، من کودکانه نقاشی می کنم، نقاشی قلبی را که دیگر همه شوق بود، گلوبی را که همه بغض بود و زبانی را که یک نیمه اش آموزش و دیگر نیمه اش پتک تشر بود و لطفی که از کارتن خواب تا فرزندان خردسال زندانیان سیاسی را همه در بر می گرفت، آقا هدی بزرگی تو را بزرگ مردی چون مهندس میثمی - که خود زخمی تاریخی بر پیکر آزادی ایران است - در پرتو شعارهای توحیدی در زیر تابوت رستاخیزیت نیک می سرود، ای که سزاوار شاعرانه ترین غزل های این سرزمینی.

آقا هدی جای این همه خلوص و رشادت طایری چون تو در خاکدان فسرده قبر نیست بلکه مستقر در آشیانه ای ابدی خود گرم آغوش مهر الهی مقیم دایم در میکده ای طرب هستی و در آن گلشن غرقه در لهله ی وصل، مستی سرور و پایکوبی و دست افشانی در نزد رفیق اول و آخر باز در پی حیات بی لغو هستی، این وعده ی خدای باب بگشایت بود.

ای معلم پر شور و شرامید، به سان سفیران پیام آور از ”حرای خبر“ سخن تازه آورده بودی و به جان های تشنه می نوشاندی، از روابط استراتژیک با خدا گفتی، از مدل رفاقت ابراهیمی و تعریف پروژه مشترک خدا و موسی در طه کلام راندی و آن ”مدل های تجربی نوی“ را نه انتزاعی و تفردی بلکه در بستر واقعیت های انسانی رونمایی می کردی.

ای معلم امید بعد از این خار هجران غربت چشمانم کجا را باید، از سینه ام آهی سوزناک بر می جهد ولی فشار بغض سنگینی بر گلویم چنبره می زند و سوز

سنگینی آوار مرگ صابر

ش. ۱.

این سال ها پر کشیدند و انگشت شماری را از نزدیک می شناختم، اما چرا رفتن او مثل آواری در درونم فرو ریخت و هنوز سنگینی این آوار را در درونم حس می کنم؟ هنوز یاد حیاط بیمارستان مدرس که می افتم، یاد آن آفتابی که زردیش همه ی حرکت ها را صُلب کرده بود، گرمایی که ناله ها و آه و فغان ها را گُرد می کرد و نسیمی که هر از گاه این گُرد خشک را به سر و صورت ها می پاشید، آغوش های سرد که برای هم باز می شدند و اشک های گرم که بر گونه ها می ریخت... شانه هایم به هم فشرده می شوند و آرام آرام مثل یک شیشه ی بی ارزش ترک بر می دارم و می شکم. هنوز شرمنده ام، از نمی دانم چند سانتی متر مکعب فضایی که جسمم بالاتر از خاک اشغال کرده بود، آن آبی که از شیر کنار در نگهبانی به دهانم ریخت و از گلویم پایین رفت، نگرانی ای که برای یک دوست خارج از شهر داشتم که با شنیدن خبر سراسیمه پشت فرمان نشسته بود، سبک سنگینی که برای سوار شدن بر ماشین یک دوست برای برگشت به خانه کردم، آن دستی که کمد را باز کرد و روسری مشکی را برداشت، آن خوابی که هرچند آشفته اما شب به چشمانم آمد، و... چطور این همه روزمرگی، این همه خدمت به تن را انجام دادم، چطور زمان بر من گذشت وقتی... وقتی به چشم دیدم که می توان از تن رها شد و من نشدم؟ وقتی این خاطره ها در

دوسال گذشته است و اکنون هدی صابر بدل شده به یک لبخند محو که هر بار به یاد می آورمش در ذهنم نقش می بندد. سرش را کمی زیر میاندازد، سرخ می شود، بی صدا می خندد و نگاهش را از چشم خیره ما شاگردانش می دزدد. در این دوسال همه ی ابعاد وجود او در دسترس تر شده است. برخورد هایش با من به عنوان یک شاگرد نه چندان جدی و خط و مرز دار همیشه جدی و در کادر پروژدهای تعریف شده بود. یادم می آید که تا همین ۳-۴ سال پیش حتی هیچ تصویری از خانواده و نقش او در خانواده اش نداشتم و تا همین ۲-۳ سال پیش تصویری از شغل و سوابق حرفه ای او. اما آرام آرام پازلی که هدی صابر را ساخته، برابم شکل می گیرد، حیرتم از برخی نکاتی که در انبان پراندوخته ی دانش اش داشت و آن موقع تصویری از چگونگی انباشت آن در سیر تجربه اندوزی اش نداشتم، ریخت. هاله تقدس ایمان اش که او را چنان برابم دور دست کرده بود، شکست و هرچند نصفه و نیمه اما می توانم مسیری را متصور شوم که او ذره ذره فولاد ایمانش را در کوره حوادث این مُلک و در گرمای قرآن نازل و قرآن های ناطق روزگار، آبدیده کرده است. اما هنوز یک چیز برابم مشخص نشده است؛ یک معلم، یک پدر، یک آزاده، یک لگو در صبح یک روز غم بار پرکشید، مثل صدها معلم، صدها پدر، صدها آزاده، و صدها لگو که در



ذهنم پس و پیش می رود و شرمی که تا الان مثل یک سنگ در گلویم گیر کرده بود با تلنگر اشک می شکند، تازه محکمه ی خود را آغاز می کنم. شروع می کنم خودم را به محکوم کردن که قهرمان پروری می کنم، بی عملی خودم را با بزرگ کردن عمل او پنهان می کنم، او را تافته ی جدا بافته می کنم تا به عکس های یادگاری در کنارش افتخار کنم، اندیشه اش را بزرگ می کنم تا این کارگری های کوچکی که داشته ام کار کارستان شود و شانه ام از مسئولیت خالی، مرگ او را حماسه می کنم تا تاریخ بی رنگ و روی نسلم را رنگ و لعابی ببخشم و... هزار خنجر اتهام را بر ذهن خود فرو می کنم اما در نهایت ذهن چاک چاکم بی رمق و بی دفاع، عاصی از دست من، در سه کنج خلوت خود تسلیم می شود و با لکنت زبان بر می دارد که این همه هست و اما همه اش

این نیست. حقیقت دیگری در پرواز هدی نهفته که مرگ او را یگانه کرده است. تصور می کنم آقا هدی با آن شلوار جیب دار و بلوز ساده ی چهارخانه و آن اخمی که با لبخندهایش هم همنشین بود، تند تند راه می رود، هر قدمش یک فصل تاریخ می شود و یک شهر این سرزمین... هرچه بیشتر قدم می زند، جهان کوچک تر می شود تا این که بعد از ۷-۸ قدم کل نقشه ایران مثل یک موزاییک کوچک زیر پایش قرار می گیرد، با استواری و با یک حرکت سریع یک پرچم از پیراهنش بیرون می آورد و در دل ایران برافراشته اش می کند و می گوید این مرگ من است و ناگهان محو می شود. "مرگ را همچون سلاحی بر دست گرفتن و بر سر خصم کوفتن، این است فلسفه ی شهادت"، این جمله را از ذهن دور می کنم تا مبدا تصویر می که ساختم را از آن خود

کند. تصویر خود را دوست تر می دارم، پرچم برافراشته ای که من را به "ما" گره می زند؛ صدها معلم، صدها پدر، صدها آزاده و صدها الگو و چه می گویم هزاران هزار در تاریخ پر درد و رنج سرزمین من هستند که هیچ گاه با آن ها "ما" نشده ام، بیگانه از من هزار هزار آینه ای بودند غیر قابل درک و لمس که نمی توانستم تصویری از امروز خود را در آن ها ببینم. هدی صابر با پرچمی که از مرگ خود برافراشت نشانی خواندن این آینه ها را داد و مثل یک نخ تسبیح این زنجیره را بهم وصل کرد و بر گرده ی امروز گذاشت، این است که بار مسئولیتی که او با مرگ خود بر شانه ها گذاشت و آوار مرگ همه ی گذشتگان را بر جان ها فرو ریخت، هنوز سنگینی می کند و تا نرسیدن به شانه ی فرداها آرام نمی نشیند. ♦

ترسیم یک رنج

پیوند عمیق و ناگسستنی ما با مردمان آن شهر بود. همیشه تاکید می‌کرد که به دلیل اعتمادی که مردم زاهدان به ما کرده‌اند ما مسئول هستیم و باید طرح را به طور کامل و بدون کاستی اجرا کنیم، زیرا این مردم به اندازه کافی به دیگران اعتماد کرده‌اند و بی نتیجه مانده است. زیرا قبل از ورود خانه پژوهش نواندیش به زاهدان و شروع طرح توانمندسازی در ۱۰ سال گذشته سازمانها و نهادهای مختلفی با وعده‌های متفاوت از قبیل وعده آموزش، اعطای وام و ایجاد شغل وارد محلات شده بودند ولی به محض اینکه با چالشی مواجه شدند و یا بودجه‌های مصوب را دریافت کردند طرحها را نیمه کاره رها کرده بودند. هدی تاکید داشت که ما پیوندمان با این مردم عمیق است و مسئولیت سنگینی در قبالشان برعهده داریم.

”هدی صابر“ مرد کلاسور به دستی که کوچه کوچه محله‌های حاشیه نشین زاهدان را با پای پیاده پیمود و به ما آموخت که همزیستی یعنی چه! اینکه در پایتخت بنشیننی و سنگ دموکراسی و عدالت را بر سینه بزنی و هر روز مقاله و کتابی در باب توسعه بخوانی در دنیا امروز معنا ندارد. آموخت که اگر ایرانی هستی، اگر دغدغه این

یکشنبه ۲۲ خرداد ماه ۹۰، زنگ‌های تلفن همه‌ی ما را با کابوسی غیر قابل تصور مواجه کرد. تماس‌های پشت هم که به دنبال تائید خبری بودند، از ما که در بی خبری به سر می‌بردیم. مایی که دلخوش به سلامهای هفتگی بودیم که از سوی هدی برایمان می‌آمد. فردا دوشنبه بود و روز ملاقات، مگر امکان داشت که دیگر سلامی نباشد، مگر می‌شد تصور کرد که دیگر پیگیریهای هدی تمام شده است، مگر می‌شد تصور کرد که تلاشهایمان برای جلب رضایت هدی در خصوص پیشرفت طرح زاهدان، بی نتیجه مانده است. بی اغراق تا آن روز بدترین خبری که شنیده بودم رفتن هدی صابر بود.

هنوز هم حضورش را حس می‌کنم، نبودنش کابوسی است که باور نکرده‌ام. هنوز هر گامی که در راه زاهدان بر می‌دارم باورم این است که در کنار خدای ناظر، او نیز شاهد و ناظر است. و اگر خواستهای او نبود من و ما راهی زاهدان نبودیم. اگر ویژه تاکیدهای او نبود همچنان مردم زاهدان، این حاشیه از کشورم را همچون ”عقدی‌های خود“ نمی‌دانستیم. ”عقدی‌هایمان“ تعبیری بود که هدی صابر در خصوص مردمان زاهدان بیان میکرد و با این تعبیر به دنبال تبیین



خاک را داری، اگر دغدغه عدالت و توسعه را داری اگر میراثدار بزرگ مردان سرزمینت از امیرکبیر تا مصدق و ... هستی باید پاشنه بالا کشتی، آستینها را بالا زنی و وارد گود شوی. رابطه نزدیک و چهره به چهره با مردم، حضور مستمر در زاهدان علی رغم سایر مشغله ها در تهران و دوری راه، بازدیدهای وسیع و زمانبر میدانی و ... مواردی بودند که هدی صابر برای تحقق آنها بارها و بارها این مسیر را پیمود و آری "هدی صابر" خود مرد میدان بود.

گذراند و به توجیه طرح و لزوم توسعه آموزش و توانمندی زنان و جوانان محلات پرداخت. بعد از "هدی صابر" سعی شد طرحی که به نوعی جاننش را در راه آن گذارد به طور کامل به اجرا درآید و با وجود اینکه فقدان وی بسیار بر طرح سایه افکنده بود به همت خواهر بزرگوارش و تیم همکار ایشان در خانه پژوهش نواندیش این طرح اجرا شد و همچنان این ارتباط به خواست هدی و به یاد او ادامه دارد.

هنوز هم کوچه‌های مناطق حاشیه نشین زاهدان چشم به راه گامهای بلند و استوار مردی است که امید و همدلی را به ارمغان آورد. ♦

"هدی صابر" با مردم حاشیه نشین زاهدان چنان پیوندی برقرار کرد که مرزهای سخت سنت و قومیت را درنوردید و به رغم همه تنشها و کاستیها، گروه گروه از زنان و مردان این گوشه از ایران به طرح توانمندسازی پیوستند و به استناد گفته های دست اندرکاران وزارت مسکن (کارفرمای طرح) طرح توانمندسازی در زاهدان (که به طور همزمان در شهرهای بندرعباس، کرمانشاه، سنندج و تبریز شروع شد) موفقترین و در نمونه خود پربارترین طرح از این گونه طرح‌ها بوده است. هدی صابر برای جلب این اعتماد ساعتها با معتمدین محلی، مولویهای محلی و همه افرادی که به نوعی در محلات ذینفوذ بودند وقت

انسانم آرزوست...

عینیت بدل شوند، همگی می سوزند و به مشتیی خاکستر بدل می شوند که باد آنها را با خود خواهد برد... داشتن یک برنامه‌ی درازمدت برای تغییر در وضع موجود و خروج از بحران- خصوصاً بحران‌های فکری در کشور- کاری است بس دشوار که به قول خود شهید صابر نیاز به یک عزم محورین و آستین بالا زدن و وسط گود بودن یا همان خصلت "حنیف بودن" دارد. هدی خود این ویژگی‌ها را داشت، شاید بسیار بیشتر از اطرافیان خود. در عین داشتن جلسات بحث و گفتگو و حلقه‌های مطالعه و مباحث فکری، از جامعه‌ی زمان خود غافل نبود و نمونه‌ی عینی و بارز آن، فعالیت‌های وی در سیستان و بلوچستان، در یکی از محروم‌ترین و فقیرترین مناطق کشور و از مناطقی است که اغلب اوقات مورد غفلت واقع می‌شود. البته در کنار پروژه‌ی سیستان و بلوچستان، صابر در پروژه‌های اجتماعی دیگری نیز فعالیت داشته است و همه‌ی اینها نشان دهنده‌ی آن است که او همچنان که مرحوم دکتر شریعتی می‌گوید، از آن دست روشنفکران ذهن‌گرایی نبود که فقط علاقه دارند در کافه‌ها دور هم بنشینند و سیگار بکشند و در مورد مسائل مردم نظر بدهند، اما وقتی پایش می‌رسد که میان همین توده‌ها - که ادعای دفاع از آنها را دارند - بروند، از بوی عرق کارگران حالشان بد می‌شود و فوری آنها را ترک می‌کنند.

دی شیخ با چراغ، همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما
گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست
در عصر ما کمتر کسانی مثل هدی ظهور می‌کنند. کسانی که دغدغه دارند، یعنی به روزمرگی زندگی اکتفا نمی‌کنند و می‌خواهند سر بلند کنند و به افق‌های دوردست بنگرند. افق‌هایی که می‌توانند در آن راهی برای خروج از وضع موجود پیدا کنند. البته شاید در اطراف خود افراد زیادی را ببینیم که دلشان می‌خواهد برای تغییر وضع موجود کاری کنند. ولی به راستی چند درصد از آنها عزم جدی برای این تغییر دارند؟ اگر این درصد زیاد بود که تا به حال باید شاهد تغییرات جدی در عرصه سیاسی- اجتماعی خود می‌بودیم. اما آنچه اکنون می‌بینیم - به طور کلی - زوال روزافزون امیدها و انگیزه‌ها و نابودی تدریجی سرمایه‌هایی است که یک ملت در تاریخ پرفراز و نشیب خود و با هزینه‌های فراوان آن‌ها را به دست آورده است.
یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های هدی صابر که او را از دیگران متمایز می‌ساخت این بود که علاوه بر داشتن دغدغه و درد جامعه، خصوصاً نسل جوان، برای این دغدغه‌ی خود طرح و برنامه‌ای در نظر داشت. چرا که پس از گذراندن سیر خود، به این نتیجه رسیده بود که تا وقتی استراتژی مشخصی برای اهدافی که در ذهن دارد نپوردد، به جای اینکه ذهنیت‌ها به

است و هدی یکی از همین انسان‌ها بود. انسان‌هایی که بیشتر از آنکه به فکر گذراندن خوش لحظه‌های زودگذر زندگی شخصی شان باشند، به این می‌اندیشند که چگونه می‌توان یک قدم برای دیگران برداشت؟ البته برای دغدغه‌ی خود برنامه داشتند تا بتوانند از روزهای بودنشان در این دنیای زودگذر، بیشترین استفاده را بکنند و کمترین بطالت زمان را داشته باشند. بی دلیل نیست که هدی با اینکه عمر کوتاهی داشت و چند سالی را هم در زندان سپری کرده بود، توانسته بود این همه تأثیرگذار باشد و به نوعی، حتی برای کسانی که به لحاظ فکری از آنان سرمشق می‌گرفت الگو قرار بگیرد.

در چنین روزهایی که کشور آکنده از بحران و نابسامانی در عرصه‌های گوناگون است و متأسفانه روشنفکران یا در زندان هستند یا در تبعید و یا اگر هیچ یک، عملاً از صحنه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی کناره‌گیری کرده‌اند و مردم را تنها گذاشته‌اند، جای خالی هدی صابر هر روز بیشتر از گذشته خود را می‌نمایاند. جای خالی کسی که آستین بالا بزند و بی ترس و ملاحظه کاری و مصلحت‌اندیشی، با تدبیر و اندیشه وارد صحنه شود و حتی شده، گوشه‌ای از کار

بی تردید رویکردی که صابر به خداوند داشت و در سلسله جلسات "باب بگشا" مفصل به آن پرداخته است نقش بنیادینی در ظهور چنین شخصیتی در وجود او دارد. خدایی که هدی شناخته و به ما نیز شناسانده، خدایی است که اهل کار، استراتژی، برنامه و تلاش درازمدت است، بی خستگی و خواب‌زدگی! خدایی که همان‌طور که خود نیز در کتاب آخر می‌گوید: "هر روز در کاری است!" که نشانگر عنصر مداومت و پایداری است و با همین عنصر، پیامبرانی چون ابراهیم، موسی و محمد را برگزیده و پرورده است. همچنان که می‌دانیم این پیامبران نیز در مبارزات خود چنین ویژگی‌هایی را از خود نشان داده‌اند و البته به غیر از پیامبران، در زمان معاصر نیز، هر انسانی که از خواب خوش بی‌خبری سر بلند کرده، آگاهی کسب کرده و به تبع آن، احساس مسئولیت وجودش را گرفته است، به میزانی که به این احساس خود اهمیت داده و برای خود و جامعه‌ی خود وقت گذاشته و تا جایی که توان داشته کار کرده و در راه و هدف خود با موانع و دشواری‌ها دست و پنجه نرم کرده، اما هرگز ناامید نشده، خصلت خدایی را در خود بیشتر زنده کرده



حس می کنیم انسان بودن ما مستلزم این است که حرکتی برای خلق ستمدیده داشته باشیم، همچون هدی، و همچون دیگر انسان هایی که خود را به ورطه‌ی سختی انداختند تا تحولی ایجاد کنند، آستین بالا بزنیم، کمر راست کنیم، پاشنه ورکشیم و وارد گود شویم. شاید خیلی دیرتر از آنچه فکرش را می‌کنیم تلاشمان ثمر دهد و شاید هرگز ثمره‌ی آن را در زمان حیات خود نبینیم، شاید سرنوشت ما در این وادی خطر مرگی خاموش و گمنام باشد و شاید حتی آیندگان نیز ندانند و نفهمند ما که بوده‌ایم و چه کرده‌ایم. همه‌ی این شاید‌ها هست، اما آنچه مهم است این است که خود بدانیم خالصانه برای خدای خود گام برداشته‌ایم. استراتژی و دید درازمدت داشته‌ایم و به دنبال اینکه زود و راحت به نتیجه برسیم نبوده‌ایم. بی‌آنکه توقع داشته باشیم همه ما را بشناسند و یا برای خودمان تیم درست کنیم و تنها به دنبال این باشیم که تریبونی پیدا کنیم که حرف بزنیم، عمل کنیم، آنها که خود دغدغه داشته باشند با ما همراه خواهند شد، حتی اگر همراه پایداری هم نداشته باشیم و در تمام این مسیر تنها باشیم، ناامید و بی‌انگیزه نمی‌شویم و دست از کار نمی‌شویم. چون با دیدی که صابر از خداوند به ما داده است، می‌دانیم که او ریفیقی است که هرگز ما را تنها نمی‌گذارد و پشت‌مان را خالی نمی‌کند.

سخن را با این گفته از معلم شهید، دکتر علی شریعتی پایان می‌دهم:

”خدا یا: اخلاص! اخلاص! و می‌دانم، ای خدا، می‌دانم که برای عشق، زیستن، و برای زیبایی و خیر؛ مطلق بودن، چگونه آدمی را به مطلق می‌برد، چگونه اخلاص، این وجود نسبی راه، این موجود حقیری را که مجموعه‌ای از احتیاج‌ها است و ضعف‌ها و انتظارات، مطلق می‌کند!“

را بگیرد. چه بسا از همان گوشه آهسته آهسته بتوان پیش رفت و پیش از آنکه کشور با دستان ناهلان به ورطه‌ی نابودی کشانده شود، دست کم در این راه به عنوان یک مانع عمل کرد. البته انسان هایی چون شهید صابر از آن دست کسانی هستند که بعد از مرگ خود نیز به اندازه‌ی زمان حیاتشان می‌توانند تأثیرگذار باشند. هدی بخش عمده‌ای از زندگی سیاسی و اجتماعی خود را مصروف جوانان کرد، چرا که به درستی دریافته بود یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد بحران‌های متعدد در کشور کم‌رنگ شدن انگیزه‌ی تغییر در جوانان است. کارهایی که او در این زمینه انجام داد، بنیان‌هایی از جنس اندیشه بودند که در سلسله‌جلسات ”هشت‌فراز، هزارنیز“ و ”باب بگشا“ و دیگر سخنرانی‌ها و تحقیقات علمی - فکری او که هم برای امروز و هم برای آینده مفید بودند تجلی پیدا کرد. هر اندیشه‌ای اگر بر بنیادی درست و محکم استوار شده باشد، حتی با مرگ اندیشمند خود از بین نخواهد رفت و هر روز بالنده‌تر می‌شود. همچنان که در مورد کسانی مثل شریعتی، طالقانی، بازرگان و ... دیده‌ایم. هرچقدر این چنین اندیشمندانی مورد قهر و غضب حکومت‌ها بوده‌اند، چون بنیان اندیشه‌شان محکم بوده است، امروز با وجود همه‌ی سانسورها و محدودیت‌ها باقی مانده و همچنان به رشد و زاینده‌گی خود ادامه داده است.

مسلم است که ادامه دادن راه شهیدایی چون هدی صابر از گریستن بر آنها بسیار ارزنده‌تر و واجب‌تر است. یک گام در ادامه دادن راه صابر انتشار افکار و اندیشه‌های او در میان دیگر جوانانی است که در زمان حیاتش از آشنایی با او محروم بوده‌اند. گام دیگر و مهم‌تر آن است که خود تلاش کنیم، اگر دغدغه‌ای برای تغییر وضع موجود داریم، اگر از وضعیت اسف‌بار جامعه‌ی خود رنج می‌کشیم و اگر

به یاد استادم، هدی صابر

دل‌نوشته‌ای از یک شاگرد

◆ همدل و همراه باشیم
◆ سر قول و قرار خود باشیم
◆ به بزرگتران و پیشکسوتان احترام بگذاریم
◆ و از تجربیاتشان پند بگیریم
◆ به هموعانمان یاری کنیم و دستاوردی
داشته باشیم

و.....

حقیقتاً استاد عزیزمان شهید صابر بود که واقعاً دست روی دست نگذاشته، آستین بالا زده و گیوه ورکشیده و با سرعت در پی ساختن بنیانی برآمد، علاوه بر تمام ویژگیهای کیفی باب جدیدی را در زندگیمان گشود و ما را از روزمرگیهای کسالت بار رهاشد. حال ما دغدغه‌دار شدیم و عمل کردن به فراگیری‌ها جزو وظایف مان شده است؟ راستی هدی میدانند یا نه؟ که حتماً می‌داند ولی شما هم بدانید یکی از کسانی که برای درمان بیماران "ان‌ای" فعال بود از جزوات و دروس کلاس باب بگشا و ادبیات ویژه هدی عزیزمان استفاده می‌کرد که برای گشودن بابی دیگر در زندگی شان بسیار موثر بوده. راستی خودمان هستیم از هدی این ویژگی‌های کیفی را دیدیم و شنیدیم چقدر مردعمل هستیم و در آن مسیر گام برمی‌داریم؟ ◆

به نام خداوند یاری‌گر که مهربانیش از حدافزون و رحمت خود را بی دریغانه بر ما مباراند، خداوند آزمون‌های سخت.

در مجموعه نشست های باب بگشا از استاد شهیدمان (عملاً دیدیم) آموختیم که :

- ◆ عضو فعال هستی هستیم پس بایستی منشی، روشی و هدفی داشته باشیم
- ◆ نسبت به پیرامون خود حساس و فعال باشیم
- ◆ در طول زندگی خلاق و به دنبال ایجاد تغییر کیفی باشیم
- ◆ وجدان کار داشته باشیم
- ◆ مشکلات دیگران را با اشتیاق پیگیری نماییم
- ◆ درخصوص زیست اطرافیانمان حساس باشیم
- ◆ انتقاد پذیر باشیم
- ◆ صداقت در گفتار، کردار، پندارمان داشته باشیم
- ◆ و آنچه نشان میدهیم همان باشیم
- ◆ پشتکار داشته باشیم
- ◆ استمرار در کار را فراموش نکنیم
- ◆ به آنچه میگوئیم عمل کنیم

خسته‌نباشی آقا معلم!

می‌شدیم. بله، این شلوغی‌ها و این سرگیجه‌ها و به دنبالش آن بی‌هویتی‌ها در سالن ذهن ما اتفاق افتاده بود. غوغایی که داشت ادامه‌دار می‌شد و خیال‌نداشت تمام شود. و متأسفانه ما داشتیم به آن "عادت" می‌کردیم. شدت تنش‌ها به قدری بود که جز با عادت نمی‌توانستیم با آن کنار بیاییم. اینجا بود که "آقای صابر" به داد ما رسید. سالن را ساکت کرد و بعد گفت که همه یکی یکی حرف‌هایشان را بزنند. یادمان داد که جنس هر

حرفی را تشخیص دهیم. نظم فکری داشته باشیم. دانستنی‌ها را بچینیم. رابطه‌ها را کشف کنیم. و طرح کلی را دریا بیم. ما هم تاتی تاتی - بچه‌وار - به دنبالش راه افتادیم. کم کم داشتیم چیزهایی می‌فهمیدیم و دیگر از سردرد و سرگیجه خبری نبود. بعد از سال‌ها بر چهره‌ی غم گرفته‌ی به غم عادت کرده‌ی ما، لبخند نشست. لبخند ناشی از یک "کشف". او ما را مکتشف بار آورده بود. و به این می‌گویند یک معلم واقعی که به قول معرف به جای "ماه‌ی دادن"، "ماه‌گیری" به ما آموخت... و حالا راحت شده‌ایم.

صحبت از یک کلاس درس است، که ما بچه‌ها واقعاً به آن نیاز داریم. و راز موفقیت این کلاس این است که معلم خود بچه بودن، متعجب و

من بچه بودم، شما هم بچه بودی. من هنوز هم یک بچه هستم، اگر چه پنج دهه از عمرم می‌گذرد... ما و شما همه "بچه" هستیم و "بچه بودن" خیلی خوب است. و بچه بودنمان همچنان ادامه دارد تا زمانی که:

تعجب می‌کنیم،

سوال داریم،

و دوست داریم قصه را از اول بشنویم.

و "آقای صابر" قصه را از اول برای ما گفت.

سالن پر از همه‌همه بود، هر لحظه از گوشه‌ای صدایی به گوش می‌رسید. از اتاق‌های مشرف پنجره‌هایی رو به سالن باز می‌شد و صحنه‌هایی دیده می‌شدند. یک دنیا خبر، یک دنیا تنش، و یک عالمه حیرت و پرسش.

سرعت وقایع به قدری زیاد بود که آدم فکر می‌کرد سوار چرخ و فلک است. داشتیم سرگیجه می‌گرفتیم. صحنه‌های یکی پس از دیگری از جلوی چشمانمان می‌گذشتند. تصاویر می‌آمدند و می‌رفتند و حیرت بر حیرت‌مان می‌افزودند. سیاه، سفید می‌شد و سفید، سیاه می‌نمود. حق و باطل قاطی شده بودند و هیچ چیز دیگر خودش نبود.

دنیایی بود که در آن "بصیرت" معنی نفهمی می‌داد و خود را به خنگی زدن دشمن در لباس دوست بهتر دشمنی می‌کرد و مقدسات را به لجن می‌کشید. در این گیر و دار ما مانده بودیم که "خودمان" کیستیم؟ کم کم داشتیم دچار یک نوع بی‌هویتی

خلق بیشترین صدمه را به خلق زدن، و در کسوت دین، دین مردم را به باد دادن، در میان مردم این مملکت سابقه دیرینه دارد. اما آقای صابر غیر از این خیلی چیزهای دیگر هم گفت.

او ستاره‌هایی را به ما نشان داد که اگر نبودند، باورمان نمی‌شد کسی

بتواند در تاریکی عمیق آسمان شکافی ببندازد. او تمام تلاش خود را کرد که منش پهلوانی این ستارگان را برایمان باز کند و از همه مهم‌تر، اینکه او خود این منش را باور داشت. او قاعده‌ی ستاره بودن را برگرفت، و کاربست امروزش را به کار بست، فکر و ایده‌اش را زندگی کرد و در آخرین دقایق زندگی درخت اعتقاد خویش را با خون خود آبیاری کرد.

او به پای دغدغه‌هایش که زندگی آزاد و سعادت‌مندانانه و خداپسندانه‌ی این مردم بود چنان تمام‌قد ایستاد که عکس قامت رسایش از چشم ما راه گشود و به قلبمان راه یافت.

حالا اگر خوب به چشمان ما بچه‌ها نگاهی کنی، دو ستاره‌ی سوسوگر می‌بینی... این عکس معلم ماست.

حیف! کاش بود و می‌دید شعله‌ی امیدی که با عشق و تلاش در دل ما افروخته است، حالا در چشمان می‌درخشد.

خسته‌نباشی آقامعلم! روزت مبارک! ❖



سوال‌مند بودن و میل به اکتشاف را فراموش نکرده است.

معلمی که از جنس ما است.

او هر هفته به کلاس ما می‌آید و درست مثل پرنده‌ای که ذره ذره غذا در حلق جوجه‌هایش می‌کند، یکی یکی درس‌ها را در ذهن ما جایگزین می‌کند و یادمان می‌دهد چگونه نردبان دانایی را پله پله بالا برویم. و به ما می‌فهماند که چگونه هیاهوی سالن ذهن خود را فرو بنشانیم. و در سیر تاریخی قصه زندگی خود و خانواده و شهر و کشورمان را از اول آن بشنویم. ما که با او در "هشت فراز، هزار نیاز" سرگذشت پدران و مادران، همسایه‌ها و همشهری‌ها و هموطن‌های خود را در این مملکت پی گرفته‌ایم، فهمیده‌ایم که هر فرازی فرودی دارد، هر جهشی منجر به نشستی می‌شود. دانسته‌ایم که چگونه قواعد را برگزینیم، کاربست‌های امروزم را کشف کنیم و به جمع‌بندی برسیم. حالا می‌دانیم اولین بار نیست که "شر" لباس "خیر" می‌پوشد و ماجرای این وانمود کردن‌ها در لباس خدمت به

تاریخ و استعداد درنگ در آن

نگاهی به مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" هدی صابر

توشه گیریها وتاویل‌های خود از متن مرجع دینی (قرآن) می پردازد. از آنجا که از منظر صابر، ما ایرانیان نیز بخشی از جهان هستیم و چون در خلاء زندگی نمی‌کنیم از تحولات جهانی نیز تاثیر می‌گیریم یا گاه‌آ بر آن تاثیر می‌گذاریم. بدین سبب او برای شرح وضعیت کنونی، تاریخ جهان را نیز از قرون وسطی تا اکنون با سرپل‌ها و داد و ستدهای آن با شرایط ایران را محل توجه جدی قرار داد و مسیر آن را به گفتار درآورد.

۱. چند نکته در باب جایگاه معرفت تاریخ

این معرفت قرن‌ها زیر سلطه الهیات بوده است و چه در الهیات مسیحی و چه در تفکرات اسلامی تاریخ در پرتو مشیت الهی تفسیر می‌شد و به هیچ علت دیگری احتیاج نبود، نوعی دترمیناسم مبتنی بر حفظ وضع موجود حاصل آن بود. تاریخ خود به عنوان یک معرفت استقلال داشت و به جای علیت یابی پدیدارها متفکران در پی توجیه محتومیت رخداد در پرتو امر الهی بودند، در این میان انسان و سرنوشت و فرجام او و جوامع تقدیری ناگزیر داشت. تلقی از تاریخ نیز مجموعه‌ی رخدادهای پراکنده و از هم گسیخته بود که نهایتاً نقش تذکار را ایفا

این نگاره‌نگاهی گذرا به اهمیت تاریخ و روش مواجهه‌ی با آن از منظر مجموعه نشست‌های "هشت فراز، هزار نیاز" ارائه شده توسط هدی صابر دارد. نگاه صابر به تاریخ نگاهی کرونولوژیک (گزارش نگارانه) نیست گرچه او با استناد به فکت (fact) به تحلیل و دسته‌بندی رخدادهای تاریخ معاصر ایران و جهان نظر افکند. مجموعه "هشت فراز-هزار نیاز" از درک یک نیاز شروع شد، اصل این نیاز نگاهی استراتژیک به مسائل تاریخی جهت کاربست آن در امروزین روز ما بود، نیاز و دشواری‌های مترتب بر نیاز را میتوان آغاز "تفکر" نامید.

صابر از درک شرایط تاریخی، ضرورت واریسی تاریخ و کاربدهای آن شروع کرد و به یک جمع بندی کلان استراتژیک -تاریخی از وضعیت موجود رسید، سرپل این ابتدا و انتها کنکاش و واکاوی فصل به فصل تاریخ معاصر با رویکردی متدیک بود. او ضمن این کار به تبیین منظرگاه قرون وسطایی و منظرگاه جدید در رویکرد به تاریخ پرداخت، سپس به شرح انگاره‌های کلان در باب فلسفه‌ی تاریخ از منظر فیلسوفان تاریخی همچون هگل، مارکس و توین بی پرداخت، صابر در انتهای این بخش به نگرش فلسفی به تاریخ و تحولات اجتماعی از منظر توحیدی با توجه به

اما “ذکر” جای خود را به اندیشه ورزی بر گذشته داد.

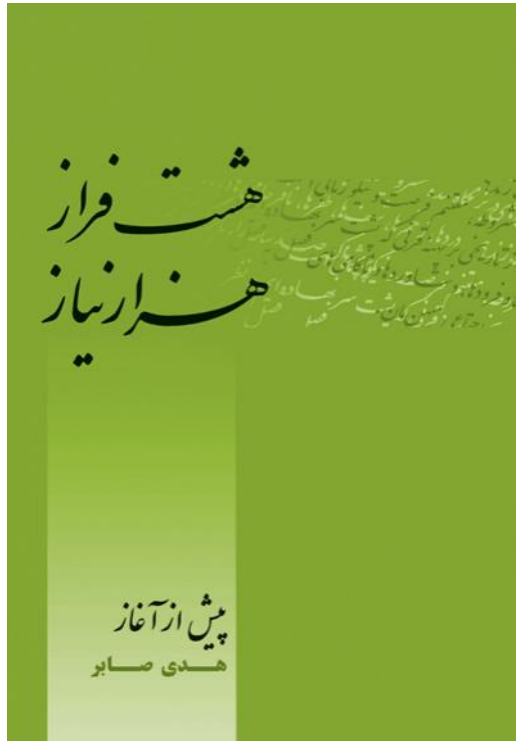
تاریخ بر اثر تحولاتی چند از حاشیه معرفت به سطح “معرفت درجه اول” (anthology) و سپس در سطح معرفت شناخت شناسی (Epistemology) رسید. از آن پس مطالعه تاریخ “مطالعه علل” گشت و برعکس تلقی کارل پوپر در فقر تاریخی‌نگری تاریخ از فقر اندیشیدن درآمد و شیوه‌ی فهم، برهان در علیت رخدادها و مبانی تبیین موضوع اندیشه گشت، فرآیند سیورورت آدمی و جوامع انسانی محل مطالعه گشت و به امر واقع به مثابه‌ی یک موضوع چرایی‌ی پرداخته شد.

قاعده، سمت، روند، غایت و تجارب تاریخی و در یک کلمه “معنا” و انکشاف آن کمک کار انسان کنشگر جهت فاعلیت و عاملیت موثر در تاریخ و روند تحولی آن شد یا به ادبیاتی “هگلی” تاریخ جهان پیشرفت آگاهی مان از آزادی است پیشرفتی که وظیفه‌ی ما فهم ضرورت آن است” و این آگاهی خود بر ضرورت غلبه می‌کند.

صابر نیز با تاولی بر مفاهیم توحیدی و قرآنی‌نگرشی کلی‌نگرانه به تاریخ داشت و تاریخ را گذشته مرده نمی‌پنداشت بلکه برای آن حیات و سیورورتی رو به تکامل قائل بود که سمت آن تا فرجام “تسری و رسوب حقیقت” مداوم ادامه می‌یابد. البته درک از این موضوع رشد خطی و جمع جبری زمان نبود.

می‌کرد به همین خاطر بود که “علم الرجال” و مساله تواتر سند جایگاهی رفیع تر از درنگ و تأمل و تدقیق داشت.

اما با پوست اندازی دورانی ما بعد قرون وسطی و فهم نو از انسان و جایگاهش به عنوان “سوژه‌ی شناسا”، هم‌اپیستمه‌ی تاریخ از الهیات کلیسایی استقلال یافت و هم انسان به تعبیر هایدگری کلمه “خودآگاه، صاحب اراده‌ی آزاد و توان آفرینش” بر جایگاهی کنش‌گرانه ایستاد، این تغییر نگرش آغاز اختتامیه‌ای بر نگره‌ی “دایره قسمت” و تقدیر‌گرایی بود گرچه رگه‌هایی از آن در قالب دترمینیسمی نو باز تولید شد،





در توشه گیری صابر از قرآن انسان نه به مانند تلقی سنتی در دام تقدیر و نه به مانند برخی از فیلسوفان تاریخ مقهور اراده تاریخ بل انسان "صاحب اراده ی آزاد، جانشین و بر گونه خدا و پیش برنده عاشق" بود، در تلقی او از انسان

محتوا و ماهیت و علل رونق پیدا کرد و عقل در حجیت و مردودیت نقش نداشت.

در نگاه صابر فراوری داده و خبر اهمیتی بسیار داشت بنابر این تحلیل او از تاریخ گزارش گذشته مرده نبود بلکه بازاندیشی در گذشته جهت انکشاف دال و مدلول رخ داده های تاریخی و بسط امروزین قواعد و اصول آن جهت کار بست و عمل بود، از این رو نگاه او در نگرش به تاریخ تاملی رو به پس نبود بلکه اندیشه ورزی متدیک و رو به جلو بود.

صابر جهت ارائه درک فراوری شده از تاریخ معاصر به "روش" و چهارچوبی چند علیتی در فهم فرازهای تاریخی دست یازید که می توان کنه آن را فهم و استفاده از هر کد و نشانه جهت تفسیر تاریخ دانست از آن رو که او جهان راجهان کدها ی نشانه ها می دانست ، هر داده او را به درون فهمی دورانی فرازا سوق می داد و هر کنش او را باظرفیت دوره آشنا می کرد و بدین ترتیب با برگ زدن لایه به لایه کارکرد دوران به ردیابی علل رخداد می پرداخت.

، انسان را "ایفا گر و صاحب سهم" در هستی می بیند از این رو تلقی او نیز از فهم ایپستمیک فلسفه تاریخ صرف نقل و تفسیر نبود بلکه تحلیلی با چشم اندازمیل به تغییر را از این معرفت در خوانش تاریخی خود به کار بست. (رجوع شود به جلسات هشت فراز، هزار نیاز)

۲. درنگ در نقش "روایت و درایت" در تاویل امر واقع

دو رکن مهم علم تاریخ فکت (fact) و دیگر تفسیر آن است و لازمه تفسیر نیز روش است . بنابر این تحلیل روشمندان اصلی اساسی است در گذشته به عنوان نمونه در ابتدای تاریخ طبری اینچنین آمده است "بیننده کتاب ما بداند که بنای ما در آنچه آورده ام و گفته ام بر روایات بوده است نه بر حجت عقل و استنباط نفوس" بنابراین همیشه مسئله تواتر و مرجع خبر اهمیت داشته است و هیچ گاه به بیان علل رخداد نمی پرداختند، محصول اینکه اخباری گری به جای درک عقلانی

روشی که خروجی آن به تعبیر گادامری "تقارن افقها" در آن اتفاق می افتد

۴. کژ نگرستن و خطای نابهنگامی

اسلاوی ژیک در کتاب "کژنگرستن" هم امکان و هم خطای اصلی خوانش تاریخ را ناشی از این می داند که "تاریخ همواره رو به عقب بازنویسی می شود و هر نظرگاه راوی تازه، به گذشته ساختاری نو می بخشد" اما تاریخ را نباید رو به عقب خواند خوانش تاریخ از آخر به ابتدا خوانشی واژگونه است و منجر به تحمیل نگاه و انگاره های امروزی بر گذشته می شود و خوانشی صواب نیست، بنابراین جهت فهم تاریخ باید به تعبیری ازهدی صابر باید با آن دوران "هم فضا" شد تا ضمن فهم مسیرها و روندها انتظار از دوران دچار "خطای نابهنگامی" پرشکاف نگردد.

نکته دومی که از نگرانیهای جدی صابر در باب فهم تاریخ بود نسبت تحولات داخلی و تاثیرات بین المللی بود او ضمن فهم سلطه و قدرت تغلب در جهان، توطئه را علل العلل رخداد نمی دانست بلکه ضمن تبیین زوایای گوناگون رخداد جوهر آن را "درون جوش" می دانست و جای "مبنا و شرط" را جابجا نمی کرد.

در تلقی صابر "مبنایی" که در ایران معاصر اتفاق افتاده خیزش مبتنی بر "زمینه ها و بسترهای داخلی" بوده است، اما از آن رو که در جهان ما داد و ستد آسان تر از دورانه های پیشین می باشد تحولات بین المللی بر حیات ما موثرند بطوریکه از منظر او مفاهیم انقلاب فرانسه بر انقلاب مشروطه ما نقش داشته است و یا معادلات قدرت

۳. خوانش تاریخ و چگونگی درک علیت رخداد

صابر نگاهی چند علیتی به عوامل رخدادن وقایع تاریخی داشت، او از آن رو که برای تاریخ "معنا و حیات" قائل بود علت های دور و نزدیک وقایع را مد نظر قرار می داد.

صابر هر رخداد را در بستری از علل ذهنی و عینی و تلافی آن دو قرار می داد و مقدمات پیشینی را مورد بررسی قرار می داد و حلقه به حلقه زنجیره ی پیوستار وقوع رخداد را می شکافت در نگاه او وقایع "صدفه ی بی دلیل" نیستند و به عبارتی از مولوی "آثار موثر" بر وقوع را میانجی فهم رخداد می دانست.

در نگرش فرایندی او به تاریخ هر مرحله بر روی مرحله تثبیت شده نسبی قبل قوام میافت، از نگرش نقطه ای پرهیز میکرد و رخداد را در "آنیت" آن خلاصه نمی کرد بلکه برای او سیر و روند و الزامات تحول حامل "رخداد" تا آستانه ی بزنگاه هستند.

در نظرگاه صابر تاثیر و تاثیری متقابل بین ساختارها و انسانها وجود داشت عامل بودن اراده ی انسانی برای او بسیار پررنگ بود از نظرا و "انسان در باریک ترین و سخت ترین شرایط عامل تغییر است" مجموعه این نکات و مفاهیم و الزامات در تبیین مجموعه ای از دلایل جهت فهم و خوانش رخداد او را برای روشی سوارمیکرد که با "تعاملی جریان دار" با امر واقع شکاف گذشت زمان را تا حد زیادی جبران میکند

ساختارها و موانع و توازن قوا مفهوم عمومی و کلی "توازن قوا" را قبول نداشت و بسیاری از مثالها و نمونه‌هایی مبتنی بر جوهر عشق و آرمان که با بی‌امکانی در سیر خود امکان‌آفرینی کرده‌اند و "خدای موظف-مسول" نیز برای آنان امکان‌آفرینی کرده است را شاهد می‌گرفت، بنابراین مضاف بر توازن قوا و آرمان و عشقهای شور انگیز و خدای فعال و دخیل در پروژه‌ها و روندها را نیز لحاظ می‌کرد و می‌دید و این برای او صرفاً یک حس رمانتیک نبود.

۵. نکاتی در باب "درک درونی" تحول و "سعی هم‌زمانی-فهم دورانی"

درک صابر از جوهره‌ی تحول در (هشت فراز- هزار نیاز) مبتنی بر اصولی بنیادین بود که از یافته‌ی "ره یافت نو" تا مساله‌ی "پیشبرد" را در بر می‌گرفت، او به طرح یک مدل با توجه به عناصری گوناگون پرداخت و در نگرش تاریخی خود آن عناصر را بکار بست در نظرگاه صابر "جوهر تحول" بر ۶ اصل بود که عبارتند از:

- ◆ رهایی ذهن
- ◆ ادراکات نوین
- ◆ فعالیت و تمرکز ذهن
- ◆ سازماندهی ادراکات
- ◆ وصلت با عین
- ◆ ره یافت نو

بنابراین او در این مسیر تلاقی و ازدواج ذهن و عین را از عوامل ایجابی "ره یافت نو" می‌دانست بدین ترتیب از آفت "ذهن‌گرایی و مجازیت" دوری می‌کرد. صابر در کنار "جوهر

در روابط بین‌المللی و فشار جان‌اف. کندی بر حکومت محمدرضا شاه بر خیزش سالهای ۴۵-۳۹ در ایران تأثیر گذار بوده است ولی اصل خیزش سال ۳۹ امتداد راه مصدق و حرکتی برای احیای مطالبات دولت ملی مصدق بود.

خطای دیگری که در کژنگریستن اکنونین ما موثر است غلو در تأثیر گذاری "ابزار" است اکنون محور این ابزارها "رسانه" است. صابر در تحلیل انقلاب مشروطه به نقش ورود "تلگراف" به ایران توسط ملکم خان اشاره می‌کند و یا در باره جنگ جهانی دوم به اختراع "سیستم رادار هواپیما" توسط انگلیسیها و یا به تأثیر استفاده فراوان از "نوار کاست" در انقلاب ۵۷ نیز اشاره دارد اما از فهم این تأثیر این اغراق نتیجه نمی‌شود که به طور مثال انقلاب مصر "فیس بوکی" بود، در نظرگاه صابر رسانه، ابزار انتقال "ملات محتوا" بود، مقدم بر ابزار، دینامیزم درونی و انباشت است که تعیین کننده است این هشدار صابر که "وزن مخصوص" دوران را مقدم و مرجع می‌دانست ما را از هضم شدن در رسانه و روزمرگی و غلو در تأثیر آن بر حذر می‌دارد البته او تأثیر ابزار بر دوران را بر جایگاه خود می‌نشانند و شان انتشار مفاهیم را بس مهم می‌داند، در باره فهم رسانه و نقش و جایگاه آن هم در جنبش اصلاحات هم در جنبش سبز خطا صورت گرفت و به ادبیات صابر جامعه را به سمت خطای اندازه‌گیری در باب "بود و نمود" برد.

آنچه که از متن باب بگشا و نیز هشت فراز - هزار نیاز صابر در می‌آید توجه به یک خطای دیگر است و آن این است که صابر ضمن فهم



تحول“ به ”عناصر دست اندر کار تحول“ نیز نظر افکند و صرف موضع اپوزیسیون داشتن و ”نظریه پردازی“ را سبب تحول نمی دانست، او ”عوامل دست اندر کار تحول“ را چنین بر شمرد:

- ◆ اندیشه ورزی
- ◆ انباشت فکری
- ◆ تولید ایده
- ◆ تولید نظریه
- ◆ کاربست روش
- ◆ سازماندهی
- ◆ نهاد سازی
- ◆ پیش برد

است و به عبارتی از ديلتای ”درک درونی و درون فهمی“ کار سختی است و زاویه نگرش بسیط و همه جانبه نگر می طلبد بنابراین جامعه کاوی وهم زیست شدن با دنیای مردمان هر دوره جایی که به نظر ویل دورانت تاریخ را باید از آنجا نوشت“ جایی که مردم گمنام خانه می سازند، عشق می ورزند، کودک می پرورند، آواز می خوانند، شعر می خوانند و مجسمه می سازند... و در آن هر ملتی دارای فرهنگ، دولت، اقتصاد، لباس و آواز مخصوص خود می باشد“ جهت درک دنیای آن مردمان و توان کشش تاریخیشان این نگاه اهمیت دارد، صابر خود نیز به استناد جمله ای از امام علی(ع) بر این انگاره بود آنجا که امام علی(ع) می گوید ”آنچنان تاریخ گذشتگان را می خواندم که گویی با آنان می زیستم“.

صابر در این باره طرح واره ای ارائه داد که عبارت است از:

صابر در این بحث نیز اندیشه را به پیشبرد و حل مساله پیوند داد، زیرا تحول الزامات خاص خود را دارد و صرف آرزو و ای کاش و سخنرانی نیست. مدلی که صابر در طرح چگونگی رخداد تحول و عوامل اثر آفرین پیش می کشد ”اندیشه معطوف به عمل“ است نه تورم منجر به توهم ذهن.

اکنون بعد از چگونگی رخ دادن تحول از منظر صابر به مکانیزم فهم تحول واقع از نظر او می پردازیم، صابر به شیوه ای روشمند به شیوه فهم رخداد و جمع بندی از آن می پردازد.

همیشه شکافی میان عینیت رخداد تاریخی و فهم ما از آن وجود دارد پس شناخت یقینی نامحتمل

زنی فراز به فراز تاریخ معاصر به یک ورزش ذهنی-تجربی جهت "دستیابی به درک استراتژیک مبتنی بر تجهیز تاریخی" پردازیم و تجهیز به توان جمع بندی گردیم.

جمع بندی تاریخ معاصر پادزهر نگرش "درک تصادفی" و از هم گسیخته‌ی از تاریخ است با جمع بندی تاریخ معاصر دیگر نه بن بست تاریخی وجود دارد و نه آینده تونل وحشت است

و نه زودخواهی و رادیکالیسم بی بنیاد مارا به نا امیدی پس از نا کامیابی می کشاند. صابر در انتهای کار فکری-راهبردی خود در باب تاریخ معاصر ضمن پردازش رشدها و پیشرفتها به طور مفصل که مهمترین آن را "افزایش ضریب مشارکت اجتماعی" می دانست که اهم آن محصول تلاشهای نهضت ملی مصدق و همچنین انقلاب ۵۷ بود، کاستیها و دلایل ناکامیها را نیز در ۱۰ تیتربرمی شمرد و توضیح می دهد که تیتربرم آنها عبارت است از: ۱- حسی گری ۲- فقدان آموزش و نهاد آموزشی ۳- فقدان چشم انداز هندسی ۴- نبود برنامه برای ظرفیتها ۵- ناآمادگیهای عمومی ۶- میل هژمونیک روحانیت ۷- غیبت ایثولوژی بومی متضمن راهبرد هم زیستی مسالمت آمیز ملی ۸- متعین نشدن دستاوردها ۹- کم بهایی صنف ۱۰- دست دوم دیدن مساله اقتصاد

کار تاریخی "هشت فراز، هزار نیاز" گامی کیفی از سوی هدی صابر جهت فهم چراییهای وضعیت کنونی و راههای برون رفت از آن است که در یک کلام می توان آنرا "تلقی اجتماعی از سیاست" دانست. ♦

♦ سعی هم زمانی-فهم دورانی:

- ♦ شناخت شرایط
- ♦ بذل توجه به فرهنگ و عرف غالب
- ♦ درک ظرفیت شرایط
- ♦ فهم کشش نیروها
- ♦ شناسایی نیاز زمانه
- ♦ تنظیم انتظار

با لحاظ نمودن نکات بالا دیگر نمی توان همه گذشتگان را غیر فهم و بیسواد دانست و همه آگاهیهها را مختص خود دانست، با این نگاه، آن وقت می توان هم سیر رشد گام به گام اجتماع را دید و هم دریافت که اکنون در کجا ایستاده ایم؟ یکی از مهمترین کارکردهای این نوع نگاه نزدیک نمودن روشنفکران به اجتماع جهت دستگیری آنان و رشد سطح به سطح جامعه است و البته اینکه راهکار و دستور کار روشنفکری را نیز تصحیح می کند که "این تدهبون".

۶. ضرورت درنگ در تاریخ و دست یابی به جمع بندی استراتژیک

از منظر صابر "تبدیل شدن دور باطل و سیکل معیوب به ایدئولوژی دورانی" و در نتیجه یاس تاریخی، ضرورت درنگ بر تاریخ را واجب می سازد دیگر دلیل خوانش تاریخ این بود که چنان در تاریخ نگریسته شود که نقصانها و کاستیهای جنبشهای قبلی فهم شود به جهت آنکه از تکرار آن آسیبها جلوگیری شود.

صابر دوران کنونی را "موسم جمع بندی" از تاریخ معاصر محشون از ایده، عشقهای سترگ و پیشبرد و عرق و خون می دانست تا بتوان در پرتو برگ

“هشت فراز، هزار نیاز” و تجهیر کنشگران ایرانی به بینش تاریخی

پیشینه‌ی پژوهش‌های تاریخ معاصر چنانکه می‌دانیم تاریخ در مقایسه با بسیاری دیگر از شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی (اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ...) یکی از حوزه‌های فکری مورد علاقه‌ی بسیاری از مردم هست و به اصطلاح از عمومیت و برد مخاطب قابل توجهی برخوردار است؛ این جذابیت و گرایش عمومی در تالیف و نشر آثار تاریخی متعدد موثر بوده و شاید بتوان بعد از کتاب‌های مذهبی و رمان (اعم از رمان‌های عامه‌پسند و رمان‌های وزین و دارای مخاطب خاص)، کتاب‌های تاریخی را در زمره‌ی پرفروش‌ترین کتاب‌ها تلقی کرد. به رغم این گرایش نسبی عمومی به مطالعه‌ی تاریخ، آگاهی تاریخی در جوامع امروز پایین است و این کم‌عمق بودن آگاهی تاریخی است که در بروز مشکلات و انتخاب‌های سیاسی نادرست در جوامع امروزین، بسیار موثر بوده و هست. از این لحاظ، تمایز ویژه‌ای میان جامعه‌ی ایران و کشورهای پیشرفته وجود ندارد. سطح پایین آگاهی‌های تاریخی در انتخاب‌های مردم جوامع پیشرفته و دموکراتیک نیز کاملاً قابل ملاحظه

مباحث “هشت فراز، هزار نیاز” شهید هدی صابر یک دوره‌ی کامل بررسی و تحلیل تاریخ معاصر ایران در قالب هشت فراز مبارزاتی مردم از جنبش تنباکو تا جنبش دوم خرداد (اصلاحات) را در بر می‌گیرد. این مباحث در طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ در حسینیه‌ی ارشاد به صورت سخنرانی و پرسش و پاسخ حاضران ارائه گردید. در آغاز بررسی هر فراز، یکی از چهره‌هایی که در آن فراز حضور داشته یا تحقیقاتی در زمینه‌ی آن فراز انجام داده است، به عنوان سخنران آغازین در مباحث حضور می‌یافت. مرحوم مهندس سبحانی نیز در غالب فرازها، بحثی را در آغاز و به عنوان مدخل کار ارائه می‌نمود.

در این نوشتار درصدد هستیم که به بحث و بررسی پیرامون روش ارائه‌ی مباحث “هشت فراز، هزار نیاز” از سوی شهید صابر و تمایزی که الگوی تحلیل تاریخی ایشان از سایر کارهای پژوهشی صورت گرفته در خصوص تاریخ معاصر ایران دارد، بپردازیم و به این پرسش پاسخ دهیم که مزایا و نوآوری‌های مباحث “هشت فراز، هزار نیاز” شهید صابر در قیاس با کارهای هم‌سنخ آن چیست؟

خصوص تاریخ معاصر ایران نوشته و منتشر می‌شود.

اگر در یک تقسیم بندی کلی بخواهیم آثار تاریخی منتشرشده در ایران به دو طبقه تقسیم کنیم، می‌توان این دو طبقه را آثار وقایع‌نگارانه و آثار تاریخی - تحلیلی عنوان کرد. شمار زیادی از آثار تاریخی مربوط به دوران معاصر صرفاً جنبه‌ی نقل وقایع و حواث تاریخی را دارند و جز نظم زمانی مستتر در نگارش آنها، انتظام تئوریک و پرسش پژوهشی‌ای را دنبال نمی‌کنند. این آثار البته مواد خام مناسبی هستند برای کسانی که قصد دارند رویکرد تاریخ تحلیلی در پیش بگیرند. شاید چند نمونه‌ی بارز از این کتاب‌ها، آثار سرهنگ غلامرضا نجاتی در خصوص تاریخ معاصر ایران به ویژه از نهضت ملی تا انقلاب، یا مجموعه‌هایی باشد که توسط داوود علی بابایی گردآوری و نشر می‌گردند. این کتاب‌ها رویکرد وقایع‌نگارانه دارند و خط سیر حوادث را از یک نقطه‌ی معین تا نقطه‌ی دیگر پی می‌گیرند، بی‌آنکه مشتمل بر تئوری و پرسش پژوهشی مشخصی باشند. چنانکه اشاره شد، این آثار در جایگاه خود بسیار مفید و راهگشایند و هنوز، در تالیف و نشر همین تاریخ وقایع‌نگارانه نیز محدودیت‌های جدی در ایران وجود دارد؛ به گونه‌ای که بسیاری از حوزه‌ها همچنان فاقد تاریخ وقایع‌نگارانه‌ی مدون هستند.

دسته‌ی دوم - آثار تاریخ تحلیلی - کتاب‌هایی هستند که عمدتاً با اتکای به روش‌های علم تاریخ، پژوهشی تاریخی را حول یک برهه‌ی تاریخی مشخص سامان می‌دهند و چندان در پی

هست.^۱ علت روشن این امر این است که گرایش عمومی مردم به تاریخ، عمدتاً معطوف به آثار وقایع‌نگارانه - با چاشنی حماسی و ملی - است و "تاریخ تحلیلی" که جنبه‌ی آگاهی‌بخشی و تعمیق به مراتب بیشتری دارد، کمتر مورد علاقه و اقبال عموم مردم می‌باشد. در ایران، به سبب عمق نیافتن پژوهش تاریخی، این مشکل به شکل بارزتری رخ می‌نماید. در حالی که در کشورهای اروپایی و امریکا شمار متعددی از نهادهای دانشگاهی و پژوهشی نسبتاً مستقل وجود دارند که به تحقیق و پژوهش در خصوص تاریخ آن کشور و حتی سایر کشورهای جهان مشغولند، در ایران همچنان جای خالی نهادهای علمی - پژوهشی موثر و مستقل که واجد آزادی عمل حداقلی برای سامان بخشیدن به تحقیقات تاریخی باشد، کاملاً حس می‌شود. نهادهای پژوهشی تاریخ معاصر در ایران کم نیستند؛ اما مشکل اکثر قریب به اتفاق این نهادها، وابستگی آنها به یکی از نهادها و سازمان‌های حکومتی است که این امر سبب می‌گردد سوگیری و ارزش‌مداری در نگارش پژوهش تاریخی در بسیار از آثار تولیدی این نهادها و موسسات پژوهشی وابسته موج بزند و نه تنها موجب تعمیق آگاهی تاریخی مردم نگردد، که باعث تیره شدن فضای فکری و پژوهشی و تحریف واقعیت‌ها نیز بشود. به رغم این مسائل و کاستی‌های غیرقابل انکار، در دهه‌های اخیر اقبال پژوهشگران مستقل به کاویدن تاریخ معاصر ایران فزونی یافته و کم نیست آثاری که با کیفیت مطلوب و عالمانه در



استیلائی نوعی نگاه شرق شناسانه در تحلیل تاریخی نویسندگان ایرانی نیز شد و رگه های شرق شناسی را در آثار بسیاری از پژوهشگران ایرانی تاریخ معاصر می توان ملاحظه کرد. به زودی این مساله را بیشتر بسط خواهیم داد که یکی از نقاط قوت مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" شهید صابر، دور ماندن از همین آسیب نگاه شرق شناسانه است.^۲ اما جدای از این اشکال موجود در بسیاری از آثار تاریخی دسته ی دوم (تاریخ تحلیلی)، مساله حل کن نبودن و فقدان سویه ی عملی و تحقیقی است که باعث شده بسیاری از پژوهش های تاریخی مذکور از قفسه ی کتابخانه ها و محافل بحث پژوهشگران و نخبگان، به متن جامعه و کنشگران آن نیاید. کاربردی نبودن پژوهش ها، یکی از معضلات جدی پژوهش های اجتماعی و انسانی ایران است که

وقایع نگاری و توصیف حوادث تاریخی یک دوره بر اساس یک نظم زمانی نیستند، بلکه از نوعی نظم علمی و نظری بهره می جویند و با اتکای به آثار دسته اول و اسناد تاریخی، درصد پاسخ به پرسشی مشخص هستند. این آثار جنبه ی تحلیلی دارند و نه به توصیف، بلکه به سنجش رابطه ی میان وقایع گوناگون، افراد و جریان ها و نیروهای سیاسی - اجتماعی دخیل در وقایع تاریخی می پردازند. از این دست آثار نیز در دهه های اخیر در مورد تاریخ ایران فراوان تدوین و منتشر شده است؛ اما پیشگامان تاریخ تحلیلی در خصوص دوران معاصر ایران را شاید بتوان شرق شناسانی نظیر ادوارد براون، آن لمبتون، نیکی کدی و ... تلقی کرد که شماری از مهمترین آثار تاریخ تحلیلی ایران از دوران قاجار به این سو را نگاشته اند. این پیشگامی، خواسته ناخواسته سبب



می‌گیرند و در همان محافل و حلقه‌های پژوهشگران و نخبگان باقی می‌مانند یا حداکثر، تعمیق بینش و آگاهی تاریخی کارشناسان و نخبگان را پی می‌گیرند نه عموم مردم را. حال آنکه تاریخ می‌تواند در خدمت آگاهی بخشی به عموم افراد جامعه قرار گیرد، به شرطی که با مسائل امروزی پیوند بخورد و واجد کاربرد عملی در زندگی و کنشگری عموم افراد باشد.

بی‌شک تمایز و کامیابی کار "هشت فراز، هزار نیاز" شهید صابر، همین عمومی و کاربردی کردن تاریخ معاصر ایران است. می‌دانیم که فرازهای مورد بررسی شهید صابر، هر یک موضوع تحقیق و پژوهش‌های بسیاری بوده‌اند؛ برخی مانند جنبش تنباکو به سبب اهمیت کمتر، طبعاً پژوهش‌های کمتری را نیز سبب شده‌اند و برخی نظیر انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ موجب پژوهش‌های متعدد و مکرر تاریخی - تحلیلی بوده‌اند. اگر از این زاویه به کار شهید صابر نگاه کنیم، مباحث "هشت فراز، هزار نیاز"

البته مورد تامل و انکار برخی متفکران ما نیز هست. چنانکه می‌دانیم، در یک تقسیم‌بندی کلی، تحقیقات دانشگاهی را به دو دسته‌ی بنیادی یا نظری و کاربردی یا عملی تقسیم می‌کنند. دسته‌ی نخست، تحقیقاتی هستند که به بسط نظریات موجود یا صورت‌بندی نظریات جدید می‌انجامند و وجود آنها برای تداوم پویایی علوم، ضروری تلقی می‌گردد. دسته‌ی دوم، آن دست پژوهش‌هایی هستند که حل یا ارائه‌ی راهکار برای یک مساله‌ی موجود را پی می‌گیرند. حتی اگر این تقسیم‌بندی را نیز مبنا قرار دهیم، باز هم تناسب میان تحقیقات نظری و کاربردی در میان پژوهش‌های تاریخ معاصر ما وجود ندارد و غالب پژوهش‌های تاریخی‌ای که صورت می‌پذیرند، در دسته‌ی تحقیقات بنیادی و نظری می‌گنجد که قرار نیست کاربرد بلافاصله و فوری‌ای برای عموم افراد جامعه داشته باشند و گره از مشکلی عملی بگشایند؛ به همین جهت، این تحقیقات حول کنجکاوای‌های نظری پژوهشگران شان شکل

به بحث قبلی بازگردیم، چنانچه کار تاریخ هدی صابر را هم‌ارز بسیاری از کارهای پژوهشی منفرد دیگر بدانیم، مزیت بزرگ کار صابر فراگیری و گسترده‌ی وسیع مورد بررسی آن است؛ اما واقعیت این است که به لحاظ روشمندی و کاربردی بودن، کار هدی صابر در مقایسه با بسیاری پژوهش‌های تاریخی نمی‌تواند هم‌ارز تلقی گردد و از بخش وسیعی از آنها یک سر و گردن بالاتر است و این نکته‌ای است که در ادامه با توضیح چارچوب موضوعی و ارسای فرازاها در مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" روشن‌تر خواهد شد.

روش ارائه‌ی مباحث

یکی از مهم‌ترین مزایای مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" نظم تکرارپذیر و روشمندی مباحث است. در توضیح این مطلب باید گفت که هشت فراز مورد بررسی بر اساس چارچوب موضوعی زیر مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گرفتند: فضای بین‌المللی؛ شرایط داخلی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی)؛ زمینه‌های بروز حرکت؛ روایت فراز؛ مطالبات؛ شعارها؛ رهبری؛ نیروی آغازگر؛ نیروهای دست‌اندرکار؛ مردم؛ تشکیلات؛ استراتژی؛ مشی؛ ایدئولوژی؛ برد اجتماعی - برد جغرافیایی؛ جهت‌گیری طبقاتی؛ دستاوردها؛ ناکامی‌ها؛ جمع‌بندی نهایی؛ آموزش‌های فراز. ۲۰ مولفه‌ی مذکور برای یکایک فرازاها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند (هر جلسه به بررسی یک یا چند مولفه‌ی فوق در خصوص یک فراز می‌پرداخت). وجود عناصر و مولفه‌های فوق، علاوه بر آنکه به بحث شاکله و نظم معینی

نیز حداکثر یکی از همین پژوهش‌های تاریخی پرشمار است. اما، حتی اگر زاویه ورود ما به بحث، تنها همین رویکرد باشد، مزیت بزرگ کار شهید صابر این است که یک دوره پژوهش تاریخی ۱۲۰ ساله‌ی ایران را در بر می‌گیرد که امری بی‌نظیر است. بسیاری از پژوهشگران ما، متخصص یک دوره‌ی تاریخی هستند؛ برای مثال تنها انقلاب مشروطه موضوع پژوهش تخصصی آنها بوده و نسبت به دیگر فرازهای تاریخی علاقمندی پژوهشی و تخصص ویژه‌ای ندارند؛ یا اینکه یک پژوهشگر ممکن است متخصص تاریخ انقلاب اسلامی باشد، اما چندان در تحلیل انقلاب مشروطه و ماقبل آن، تبحر نداشته باشد. البته تخصصی بودن در پژوهشگری امری پسندیده است و موجب تعمیق و استحکام یک کار علمی می‌گردد؛ اما چنانچه بتوان میان استحکام و تعمیق و فراگیری و تطبیق جمع ایجاد کرد، کار مهم‌تری صورت گرفته است و این نکته‌ای است که در مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" شهید صابر کاملاً عیان است. در این مباحث، هشت خیزش مردمی ۱۲۰ سال اخیر ایران از تنباکو تا دوم خرداد مورد بحث و بررسی تطبیقی و تحلیلی قرار گرفته؛ این بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای به شکل قابل توجهی، ارزش پژوهشی و کاربردی مباحث را افزایش داده است؛ هر فراز که مورد بحث قرار می‌گیرد، به گونه‌ای روشمند با فراز(های) قبلی مورد مقایسه و تطبیق قرار می‌گیرد و این امر سبب می‌شود شناخت مخاطب از جنبش‌ها و خیزش‌های تاریخی معاصر عمق بسیار بیشتری بیابد.

علل این نقاط ضعف و قوت را توضیح داد، تبیین کرد و همین قوت تبیین‌گری و تحلیل‌علی بر ارزش و قدر و منزلت چارچوب واریسی مذکور می‌افزاید. افزون بر این، وقتی روابط علی میان مولفه‌های مذکور تشریح می‌شد، ذهن مخاطب به سادگی متوجه کشف قاعده‌ی نهفته در پس این رابطه می‌گردید و بدین ترتیب، بحث سویه‌ی کاربردی می‌یافت؛ چون قاعده، در شرایط کنونی نیز می‌تواند کمابیش تکرار گردد و شناخت قواعد برآمده از فرازهای مبارزاتی قبلی، در تصمیم‌گیری صحیح امروزین به غایت مفید و کمک‌کار است.

محور بعدی در توضیح روشمندی مباحث هشت فراز، قوت منابع و اسناد تاریخی مورد ارجاع در بحث است. تقریباً در تمام فرازها، برخی از مهم‌ترین آثار دست اول و قابل‌اعتنای آن فراز تاریخی (که تا دهه‌ی هشتاد منتشر شده و در دسترس شهید صابر بود) مورد بررسی و ارجاع شهید صابر قرار می‌گرفت و از حیث منابع و ماخذ نیز کار هشت فراز با نقصان قابل توجهی مواجه نیست. علی‌رغم اینکه شهید صابر مورخ یا متخصص منع‌شناسی و تاریخ معاصر نبود، اشراف قابل توجهی بر منابع اصلی و دست اول تاریخی داشت و می‌دانیم که قوت و استحکام منابع یک کار پژوهشی چه میزان در کیفیت و اهمیت آن کار موثر است.

اما شاید مهم‌ترین نوآوری کار شهید صابر به لحاظ متدبیک، اختصاص انرژی و وقت قابل‌اعتنایی به مساله‌ی «جمع‌بندی» بود. چنانکه شهید صابر در انتهای نشست ششم فراز جنبش تنباکو

می‌دهد، سبب می‌شود که بتوان میان فرازها، مقایسه‌های تطبیقی انجام داد، نقاط ضعف و قوت هر فراز را نسبت به دیگری سنجد و نتایج روشن عملی از این مقایسه و تطبیق بدست آورد. مساله‌ی بعدی در اهمیت مولفه‌های بیست‌گانه‌ی فوق، فراگیری و پوشش بسیار مناسبی است که این مولفه‌ها بر ابعاد و وجوه گوناگون تغییرات اجتماعی داشتند؛ به سختی می‌توان به مولفه‌های مذکور، بعد قابل بررسی دیگری افزود. نکته‌ی بعدی، سویه‌ی کاملاً تحلیلی مولفه‌های فوق می‌باشد؛ تنها یک مولفه به روایت فراز تعلق دارد و طی آن توصیفی سریع از مراحل تاریخ و وقایع‌نگاری فراز به مخاطب داده می‌شد؛ از میان مولفه‌های باقی‌مانده دو مولفه‌ی نخست نیز گاه جنبه‌ی توصیفی می‌گرفت، اما سایر مولفه‌ها سویه‌ی کاملاً تحلیلی داشته و سبب می‌شد مباحث «هشت فراز، هزار نیاز» فراتر از توصیف وقایع تاریخی، در مدار تحلیل روشمند قرار گیرد. نکته‌ی بعد در خصوص مولفه‌های مذکور، جهت‌گیری عملی و کاربردی مولفه‌هاست. با بررسی مولفه‌هایی نظیر تحلیل نیروهای موجود، استراتژی، مشی، جهت‌گیری طبقاتی، برد اجتماعی - برد جغرافیایی، دستاوردها، ناکامی‌ها و آموزش‌های فراز، به واقع حق مطلب در خصوص کاربردی، تحلیلی و عینی بودن مباحث ادا می‌گردد و عمق تحلیل افزایش می‌یابد. مولفه‌های عینی مذکور اجازه می‌دهد که وقتی نقاط ضعف و قوت یک فراز مبارزاتی مردم ایران طرح می‌شد، با اتکای به مولفه‌هایی نظیر استراتژی، مشی، جهت‌گیری طبقاتی و ... بتوان

چارچوب مجاهدین اولیه و چه غیرمذهبی در چارچوب فداییان، وقتی به عرصه پا گذاشتند، واژه‌ی جمع‌بندی را با خودشان حمل کردند. می‌توان گفت که اولین جمع‌بندی‌های جدی‌ای که در تاریخ مبارزاتی ایران صورت گرفت، متعلق به ابتدای دهه‌ی ۴۰ است که نسل جوانی با استعانت به دستمایه‌های خودش و تجارب پیشینیان، دست به جمع‌بندی زدند و بعد از جمع‌بندی حرکت خود را شروع کردند. در ۸-۷ سال گذشته که باب اصلاحات باز شد، واژه‌ی جمع‌بندی به ذهن‌ها متبادر شد. به خصوص بعد از شکست اصلاح‌طلبان در سال ۸۴ و کنار رفتنشان و روی کار آمدن این جریان جدید که در نوع خود پدیده‌ی تاریخ سیاسی

که در واقع اولین جلسه‌ی بود که جمع‌بندی صورت می‌گرفت، در توضیح تاریخچه و اهمیت "جمع‌بندی" می‌گوید:

"کلمه‌ی جمع‌بندی در دهه‌های ۷۰-۶۰ میلادی، که مقارن با دهه‌های ۵۰-۴۰ خودمان است، وارد فرهنگ مبارزاتی شد. قبل از آن در انقلاب شوروی این واژه را لنین به کار برد. می‌شود گفت که در فرهنگ‌سازی مبارزاتی بخشی از کلیدواژه‌ها مرهون فرهنگ‌سازی‌های لنین است مانند چه باید کرد، دوگام به پیش، یک گام به پس و بحث جمع‌بندی. این کلیدواژه‌ها تا الان بدیلی پیدا نکرده و سر جایش هست. در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰، نسل جوان برخاسته از جنبش سال‌های ۴۲-۳۹، چه مذهبی در



بدست می آید که به نسبت ۷۵ نشست، حدود ۲۴٪ حجم مباحث را به خود اختصاص داده است که نشان می دهد وزن این مولفه در مقایسه با ۱۹ مولفه ی دیگر چارچوب موضوعی واری فرایزها، بسیار سنگین تر است.

جمع بندی در نظر شهید صابر از چهار اصل اساسی پیروی می کرد: مبنا و شرط را لحاظ کردن؛ رو به جلو بودن؛ آینده ترسیم کردن؛ معطوف به عمل بودن. این چهار اصل بر نحوه ی انجام جمع بندی حاکم بود. اما سه عنصر جمع بندی که برای تمام نشست ها مورد بحث قرار می گرفت عبار بودند از: سعی هم زمانی - فهم دورانی؛ برگیری قاعده؛ کاربست امروزی.

منظور از سعی همزمانی - فهم دورانی این بود که زمینه های اجتماعی و تاریخی شکل گیری فرایز در تحلیل و ارزیابی نهایی آن فرایز مورد توجه قرار گیرد و با افق ناهمزمان، به استقبال بررسی ادوار پیشین تاریخی نرویم. بدین منظور شش مولفه ی فرایز مورد بحث و بررسی قرار می گرفت: شناخت شرایط، بذل توجه به فرهنگ و عرف غالب، درک ظرفیت شرایط، فهم کشش نیروها، شناسایی نیاز زمانه، تنظیم انتظار. از خلال بررسی این شش مولفه تلاش می شد که سعی همزمانی و فهم دورانی تحقق یابد. پس از تحقق این امر، سرفصل بعدی جمع بندی - برگیری قاعده - پی گرفته می شد. این بخش یکی از مهم ترین سرتیترها در بخش جمع بندی بود و طی آن تلاش می شد با اتکای به بررسی های قبلی صورت گرفته در خصوص یک فرایز مشخص، قواعد همه زمانی - همه مکانی قابل برداشت از آن فرایز صورت بندی

ایران حساب می شود، بحث جمع بندی پیش آمده است. ولی در سال های اخیر نوع مواجهه ای که با واژه ی پر بار جمع بندی صورت گرفته است، نسبت به دهه ی ۴۰ و ۵۰ خیلی ساده است. بعضی واژه ها پُر بارند یعنی همیشه باردارند. تصور کنید خانمی در طول مدت حیات همواره باردار باشد، چه وزنی را باید تحمل کند، اصلا شدنی هست؟ بعضی از واژه ها مانند چه باید کرد، جمع بندی و... واژه های بارداری هستند که خیلی نباید با آن ها شوخی کرد. در سال های اخیر با واژه های باردار، قطور و حامل معنا، مقداری شوخی شده است. مثلاً بحث جمع بندی جریان اصلاحات در نهایت منجر به این شد که یک جریان راست سرکوب گری بوده است که نگذاشته جریان اصلاحات پیش برود. این جمع بندی، در حقیقت یک فرافکنی بیش نبود. واژه ی جمع بندی واژه ای جدی است و ما سعی می کنیم که با حرمتی که واژه ی جمع بندی دارد و باری که همیشه در درون و بطن این واژه نهفته است، مسئولانه و جدی با آن برخورد کنیم.

ادعای شهید صابر مبنی بر برخورد مسئولانه با مساله جمع بندی، به واقع دارای مابه ازای عملی بود: علاوه بر جمع بندی های پایانی هر فرایز، ۱۱ نشست از مجموع ۷۵ نشست مباحث هشت فرایز، به جمع بندی های کلان هشت فرایز مورد بررسی اختصاص یافت. اگر حدود هفت نشست دیگری که به جمع بندی فرایزهای هشت گانه اختصاص یافته^۲، به رقم مذکور بیفزاییم، عدد ۱۸



و بدین ترتیب، مباحث هشت فراز، سویه‌ای عملی و اکتونی پیدا می‌کرد. این قواعد عصاره‌ی بررسی‌های هر فراز هستند و تعمیق آگاهی تاریخی در مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" با اتکای به همین قواعد و کاربست امروزین صورت می‌گیرد.

مخاطبی که مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" شهید صابر را با دقت مورد مطالعه و فهم قرار دهد، به بینش تاریخی و استراتژیکی مجهز می‌گردد که این بینش نه تنها در جلوگیری از بسیاری از عدم تعادل‌ها و تدروی‌ها و کندروی‌ها در رفتار و کنش مخاطب در وضعیت‌های اجتماعی - سیاسی آتی و پیش‌روی وی موثر است، بلکه در حالت ایجابی، در انتخاب کنش فردی و جمعی صحیح در یک وضعیت اجتماعی - سیاسی مشخص در امروز و آینده کمکی بی‌بدیل می‌باشد. تجهیز به

و تشریح‌گرده؛ قواعدی که در دوران کنونی نیز قابل تطبیق و کاربست است (هرچند با مختصات خود) و صورت‌بندی‌گزاره‌های قابل کاربست در ذیل تیتیر "کاربست امروزین" آخرین جزء از جمع‌بندی فراز توسط شهید صابر بود. کاربست امروز با مطمح نظر قرار دادن چهار نکته صورت می‌گرفت: رعایت قواعد و قوانین همه‌زمانی - همه‌مکانی؛ ترجمان به روز قواعد؛ کنار نهادن قواعد غیردورانی؛ تغییر، تصحیح، تکمیل قواعد. چنانکه ملاحظه می‌شود، جمع‌بندی مباحث در "هشت فراز، هزار نیاز" مهم‌ترین تجلی‌گاه کاربردی کردن پژوهش تاریخی توسط شهید صابر است. از دل جمع‌بندی فراز، قواعد و گزاره‌های کاربردی و همه‌فهمی استخراج می‌شد که می‌تواند مبنای کنش فردی و جمعی مخاطبان در تمامی تحولات آینده‌ی جامعه قرار گیرد و

شرق‌شناسانه، فرض مفروض این است که دستاوردهایی نظیر دموکراسی، جامعه‌ی مدنی، مشروطیت، قیام برای استیفای حقوق، دستاوردهایی دارای ماهیت و ذات مشخص، مدرن و متعلق به جوامع غربی هستند که کشورهای شرقی و جهان سومی بر مبنای این الگوها تلاش کرده‌اند تاریخ نوین خود را بسازند. انسان شرقی واحد ذهنیت، فرهنگ و توانایی‌های دیگری شمرده می‌شود که تنها با تماس با کشورهای غربی بوده که توانسته بارور گردد و در تاریخ معاصر جوامع شرقی موثر افتد. بر مبنای این نگاه، فرهنگ شرقی مهبای پذیرش بسیاری از تغییرات نیست و انگاره‌های فکری مندرج در بطن جوامع شرقی، مانعی در برابر پذیرش تحولات جدید اجتماعی هستند که با آموزش کامل ریشه‌های نظام فکری و تمدنی غرب است که می‌توان از ذهنیت و فرهنگ سابق گسست و به پیشرفت و توسعه دست یافت. اینها برخی مفروضات پیدا و پنهان در رویکرد شرق‌شناسانه به جوامع شرقی نظیر ایران است. تاثیرپذیری از همین رویکرد در کار محققان برجسته‌ای نظیر عبدالهادی حائری سبب شده که به عنوان نمونه، حائری از "ذات مشروطیت" سخن بگوید و تلاش‌های کسانی نظیر نائینی یا یوسف خان مستشارالدوله یا ملکم‌خان برای تلفیق و آشتی میان مشروطیت و عناصر فرهنگ و اندیشه ایرانی - اسلامی، تلاش نافرجام و بیبوده تلقی گردد. ذات‌انگاری دستاوردهای اجتماعی و فکری بشری، یکی از همان عناصر مندرج در رویکرد شرق‌شناسانه است که وصف آن رفت و مالا به انکار خلاقیت و نوآوری انسان شرقی و امکان رقم زدن تجربه تاریخی نوین و موفق توسط وی می‌انجامد.

۳. به سبب بررسی چندین مولفه در یک نشست در برخی فرازاها نظیر اصلاحات، گاه تنها نیمی از نشست به سرتیتر جمع‌بندی تخصیص یافته که در مجموع حدود هفت نشست به جمع‌بندی هشت فراز تعلق گرفته است.

بینش تاریخی‌ای از این جنس نیازی مبرم و ضروری برای کنشگران امروز جامعه‌ی ایران است. اگر می‌خواهیم که در داوم تندروری‌ها و کندروی‌های بی‌معیار و هزینه‌زانیقتیم، گریزی نداریم جز اینکه تجارب فرازهای تحول‌خواهی پیشین را بدانیم و قواعد برآمده از این تجارب را به شکل شسته رفته‌ای در خود نهادینه سازیم. "هشت فراز، هزار نیاز" جدای از ارزش قابل ملاحظه‌ی پژوهشی، چنین بینشی را برای یک ایرانی به ارمغان می‌آورد و این بینش مهم‌ترین دستاورد و خروجی مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" شهید صابر است. ♦

پی‌نوشت:

۱. به عنوان نمونه در سال‌های اخیر شاهد احیای تمایلات فاشیستی و نژادپرستانه‌ی افراطی در کشورهای اروپایی بوده‌ایم؛ در حالی که با فجاج برآمده از تسلط فاشیسم در اروپا در جریان جنگ جهانی دوم و پس از آن، انتظار می‌رفت که پرونده احزاب فاشیستی برای همیشه به بایگانی تاریخ سپرده شود. گرچه احیا و رشد گرایش‌های مذکور در سال‌های اخیر از عوامل متعددی نظیر مشکلات اقتصادی در کشورهای اروپایی نیز متاثر است، اما روشن است که فقدان آگاهی‌های تاریخی نیز در پیدایش مجدد این پدیده بی‌تاثیر نیست.

۲. منظور از آسیب‌زا بودن نگاه شرق‌شناسانه به تاریخ معاصر ایران، غیریت‌سازی و دیگری‌پروری روشنی است که در آثار شرق‌شناسان مذکور مندرج است و برخی پژوهشگران برجسته‌ی ایران را نیز تحت تاثیر قرار داده و به نگرش آنها جهت داده است. در مطالعات

باب بگشا: طرحی نو در الهیات اجتماعی اسلام

معرفی و ارزیابی اجمالی مباحث قرآنی شهید هدی صابر (باب بگشا)

موردی و پراکنده مورد اشاره و توضیح شهید صابر قرار گرفته‌اند را می‌توان در قالب موارد زیر صورت‌بندی کرد:

- ◆ انسداد تئوریک و بی‌دستاوردی فکری: نیاز جدی به کار ایدئولوژیک
- ◆ تلقی کار ایدئولوژیک به مثابه کار استراتژیک در دوران انسداد تئوریک
- ◆ مخاطره و ناکارآمدی تعریف فعالیت استراتژیک و تشکیلاتی با نسل نو
- ◆ نیاز نسل نو به آموزش
- ◆ نیاز به خدای حداکثری برای عبور از

انسداد و بحران

۱.۱. انسداد تئوریک و بی‌دستاوردی فکری: نیاز جدی به کار ایدئولوژیک
سال‌های پس از دوره‌ی هشت‌ساله‌ی اصلاحات، جامعه‌ی فکری و سیاسی ایران در نوعی خمودگی و بی‌حرکی به سر می‌برد. گویی تمام امیدهای نیروهای سیاسی تحول‌خواه برای تغییر شرایط و وضعیت حاکم، در اثر انسدادها و بن‌بست‌های دوران اصلاحات به ناامیدی گراییده و محصول این فضا نوعی انفعال و بی‌تفاوتی در عرصه‌ی

سلسله مباحث قرآنی شهید صابر که با عنوان "باب بگشا" ارائه می‌گردید، به دلیل نوآورانه بودن، گره‌گشا بودن در شرایط امروز جامعه‌ی ایران و عمق و روش پژوهشگرانه، شایستگی آن را دارد که در محافل فکری و قرآنی ایران مورد مطالعه و بررسی دقیق‌تر و جدی‌تر قرار گیرد. نوشتار پیش رو مروری است اجمالی بر سیر شکل‌گیری و روند این مباحث که با این امید عرضه می‌گردد که گامی کوچک برای شناساندن بهتر اهمیت و جایگاه این مباحث بردارد.

۱. زمینه و زمانه بحث

برای اینکه بتوان به تحلیل و معرفی بهتری از مباحث "باب بگشا" دست یافت، ضروری است که مروری داشته باشیم بر زمینه‌های شکل‌گیری و طرح این مباحث. چنانکه می‌دانیم مباحث "باب بگشا" پس از دوران آزادی شهید هدی صابر از زندان دوم تدوین و ارائه شده و به نوعی محصول آخرین جمع‌بندی‌های ایشان از شرایط اجتماعی، سیاسی و فکری ایران در میانه‌ی دهه‌ی هشتاد است. سرفصل این جمع‌بندی که بعدها در مباحث "هشت فراز، هزار نیاز" و "باب بگشا" به طور

علاقه و ارجاع شهید هدی صابر، در محافل فکری از جمله کسانی بود که خروجی کار دکتر سروش را رانده شدن دین به عرصه‌ی خصوصی و نوعی ذهن‌گرایی فاقد توجه لازم به عینیت تلقی می‌کرد.

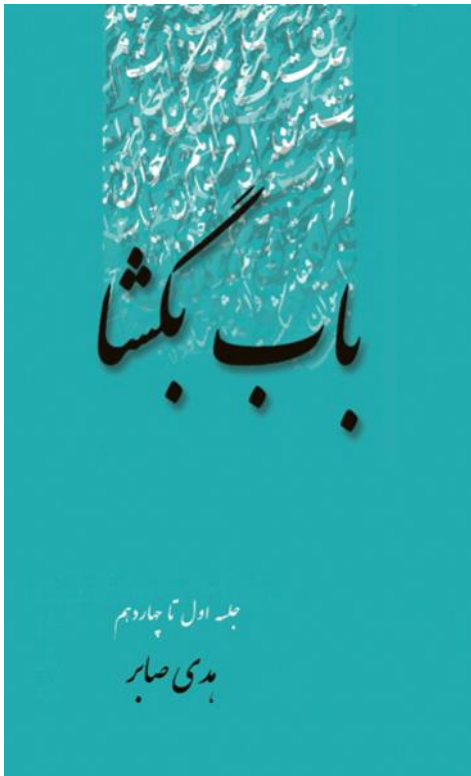
پروژه‌ی فکری دکتر سروش که از دوره‌ی پس از جنگ و آغاز دهه‌ی هفتاد کلید خورده بود، در دوره‌ی اصلاحات جهت‌گیری سیاسی یافت و بسیاری از شاگردان و نیروهای سیاسی متأثر از کار وی در قالب احزاب و نیروهای سیاسی نظیر جبهه‌ی مشارکت، انجمن‌های اسلامی و مطبوعات و روزنامه‌هایی که جناح راست به کنایه، روزنامه‌های زنجیره‌ای می‌خواند (جامعه، توس، عصر آزادگان، نشاط، صبح امروز، مشارکت، نوروز، یاس نو و...) به توزیع و ترویج پروژه‌ی فکری‌ای پرداختند که به درست یا غلط، به دکتر سروش و حلقه‌ی کیان نسبت داده می‌شد. همین امر سبب شد خواسته و ناخواسته، شکست و خمودگی حاصل از دوران اصلاحات نیز به مجموعه دستاوردهای فکری دکتر سروش و جریان روشنفکری دینی نسبت داده شود. هرچند که نمی‌توان پروژه‌ی فکری روشنفکری دینی را علت تامه‌ی انسداد فکری و سیاسی دوران پس از اصلاحات تلقی کرد، اما روشن است که اندیشه‌های تدوین و توزیع‌شده توسط روشنفکری دینی نیز در بروز آن فضا در سپهر اندیشه جامعه‌ی ایرانی در دوران پسااصلاحات، بی‌تأثیر نبود.

فارغ از اینکه علل بروز بی‌دست‌آوردی فکری در جامعه‌ی ایران در دهه‌ی هشتاد را چگونه مورد

اندیشه و عمل بود. چنین فضایی تا حد زیادی هم در میان نیروهای فکری، هم در بین نیروهای سیاسی و هم در دانشگاه و نسل نو محسوس و قابل مشاهده بود. از اوایل دهه‌ی هفتاد و سپس در تمام دوران اصلاحات، جریان روشنفکری دینی با شاخصیت دکتر سروش تأثیر فکری محسوس و قابل ملاحظه‌ای در فضای فکری و دانشگاهی بر جای نهاد. مقارن با همان نخستین امواج فکری منتشرشده توسط حلقه‌ی کیان، شماری از نیروهایی که بعدها عمدتاً با عنوان "ملی - مذهبی" شناخته شدند، انتقادهایی نسبت به طرح دین‌پژوهانه‌ی دکتر سروش داشتند و این انتقادات را به شکل تلویحی و گاه صریح بیان می‌کردند. دکتر سروش در آن دوران با نقد ایدئولوژی (طی مباحثی که بعدها در قالب کتاب "قریه‌تر از ایدئولوژی" منتشر گردید) آغاز کرد و سپس به ترویج و تحلیل آن سنخ دینداری که بعدها خود وی در بحث اصناف دین‌ورزی، دینداری تجربت‌اندیش و دینداری معرفت‌اندیش می‌نامید، پرداخت و اوایل دهه‌ی هشتاد به شارح لیبرالیسم در ایران بدل شد (سخنرانی‌های منتشرشده در کتاب اخلاق خدایان)؛ چندی بعد به تفکیک اقسامی از سکولاریسم پرداخت و ضمن نقد سکولاریسم فلسفی، سکولاریسم سیاسی را امری ضروری و مفید مطرح نمود. چنانکه اشارت رفت، پروژه‌ی فکری دکتر سروش از همان آغازین دوران طرح در قالب کیهان‌فرهنگی و سپس مجله‌ی کیان، مورد نقد جریان روشنفکری مذهبی بود و مرحوم مهندس سبحانی به عنوان یک چهره‌ی شاخص این جریان و شخصیتی مورد

بروز آسیب می‌انجامد. اما علاوه بر این نکته ی کلی، باید به این مساله اشاره کرد که در دورانی که مبنای تئوریک و بستر نظری لازم برای ساختن یا گزینش استراتژی و تحلیل وضعیت جامعه و نیروها و توضیح چرایی روندها وجود ندارد، فراهم آوردن این مبنای نظری - که مرادف با همان کار ایدئولوژیک می‌باشد - خود، به یک ضرورت استراتژیک (به معنای عام آن، یعنی حیاتی و سرنوشت‌ساز) بدل می‌شود. در چارچوب چنین تاکیددی است که اهتمام شهید صابر به مباحث قرآنی و تاریخی که سوبه‌ی ایدئولوژیک

ارزیابی قرار دهیم، واقعیت انکارناپذیری که در آن دوران مشهود بود، عدم اهتمام نیروهای فکری به ارائه‌ی دستاوردهای جدید تئوریک و بی‌انگیزی و بی‌میلی نسل نوبه آموختن و ساختن و کنشگری می‌باشد. اگر به این فضای رخوت فکری، تنزل و افت اخلاق و منش مبارزاتی را نیز بیفزاییم، تا حد زیادی دغدغه‌های آغازین شهید صابر برای طرح و تدوین مباحث "باب بگشا" روشن می‌شود. باب‌بگشا با شناخت بحران آغاز می‌شد و سپس در پی ارائه‌ی مبنایی فکری - ایدئولوژیک برای خرج از بحران حاکم در جامعه و مناسبات افراد آن بود.



۱. ۲. تلقی کار ایدئولوژیک به مثابه کار استراتژیک در دوران انسداد تئوریک
دومین نکته در فهم زمینه و زمانه‌ی مباحث "باب بگشا"، توجه به این گزاره‌ی کلیدی است که در دوران انسداد تئوریک و بی‌دستوردی فکری، کار ایدئولوژیک و تئوریک، جنبه‌ی راهبردی و حیاتی پیدا می‌کند. چنانکه می‌دانیم یکی از انتقادات افرادی نظیر مرحوم مهندس سبحانی و شهید هدی صابر به روشنفکری ایرانی، باقی ماندن این جریان در عرصه‌ی نظر و تولید اندیشه و عدم اهتمام نسبت به فعالیت راهبردی، نهادسازی و کنشگری عملی است. اما این نقد به معنای تعطیل کار فکری و افتادن در دام پراتیک محض نیز نمی‌باشد. باید میان اندیشه و عمل اجتماعی نوعی توازن و همسازی وجود داشته باشد؛ نادیده گرفتن هر یک از دو وجه به

شدت تحت فشار قرار می‌گیرند تا به سناریوی نیروهای دستگیرکننده مبنی بر نقش این گروه در بروز ناآرامی در دانشگاه‌های کشور در اواخر بهار ۱۳۸۲ اعتراف کنند و این فشارها تا حد کمی نیز کارگر می‌افتد و تنی چند از جوانان همراه را به نوشتن نامه‌هایی تحت فشار وامی‌دارد. شهید صابر پس از پایان این دوره، به این قاعده‌ی کلیدی رسید که در شرایطی که فشار امنیتی مانع از هرگونه تشکل‌یابی و کار استراتژیک می‌گردد و ممکن است هزینه‌های سنگینی نظیر آنچه رخ داد را در پی داشته باشد، توان اجتماعی نسل نو ایجاد می‌کند که فعالیت مشترک با این نسل مقدمتاً، در مدار فکری و تئوریک باشد نه در مدار استراتژیک و تشکیلاتی. مدل اداره‌ی جلسات "باب بگشا" که در آن نیمی از زمان جلسه در اختیار نسل نو برای ارائه‌ی مباحث قرار می‌گرفت، موید این نکته است که شهید صابر به مباحث "باب بگشا"، به عنوان فضایی برای مشارکت، همفکری و فعالیت مشترک با نسل نو نگاه می‌کرد و نه سخنرانی یا آموزش کلاسیک. و البته در ضمن این امر، بر باقی ماندن مباحث در مدار ایدئولوژیک تا زمان مقتضی تأکید می‌شد.

۴.۱. نیاز نسل نو به آموزش

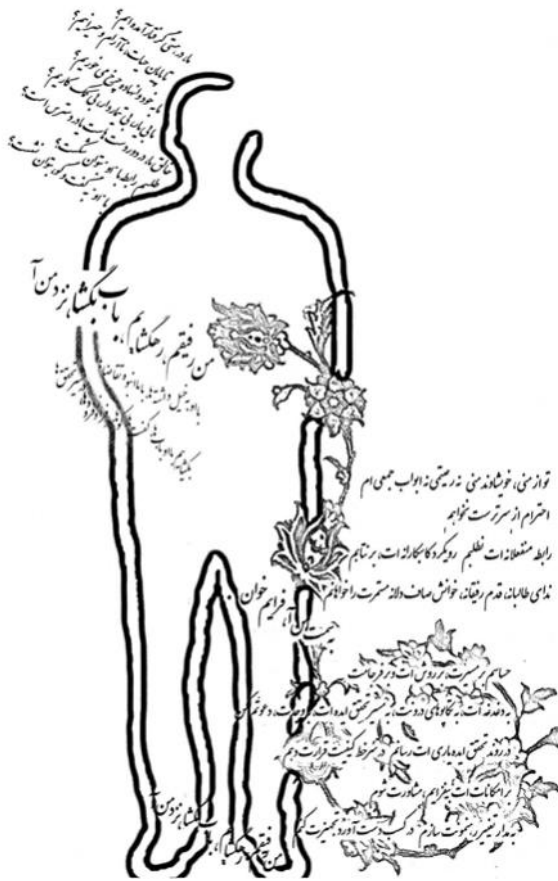
به عنوان نکته‌ای تکمیلی در توضیح محور قبلی به عنوان زمینه‌های شکل‌گیری مباحث "باب بگشا"، باید به تأکید پررنگ شهید صابر بر مساله‌ی "آموزش نسل نو" در دوران پس از سال ۱۳۸۴ اشاره کرد. در توضیح این نکته، عطف نظر به سخنرانی "رفیق رهگشا"ی شهید صابر مفید و

آنها غالب است، را می‌توان توضیح داد. در واقع، فراتر از توضیح، باید توجه کرد که این تلقی، به شکلی آگاهانه در مقدمه‌ی مباحث "باب بگشا"، از سوی شهید صابر طرح و مورد تأکید قرار گرفته است. بدین ترتیب، دومین ضرورت دورانی در آغازیدن مباحث "باب بگشا" توسط شهید صابر، حیاتی بودن فراهم آوردن مبنایی نظری برای تحول در افراد و جامعه بود.

۳.۱. مخاطره و ناکارآمدی تعریف فعالیت

استراتژیک و تشکیلاتی با نسل نو

سومین نکته در سوق یافتن شهید صابر به لزوم آغاز آموزش‌های تاریخ و قرآن (هشت فراز و "باب بگشا")، چالش‌های تعریف فعالیت مشترک تشکیلاتی و استراتژیک با نسل نو و جایگزین کردن این فعالیت‌ها با تولید فکری مشترک بود. برای توضیح این نکته باید به شرایطی که به دستگیری و زندان دوم شهید صابر انجامید به اختصار عطف نظر کرد. در سال ۱۳۸۲ شهید صابر به همراه چند تن دیگر از همفکران و دانشجویانی که با آنها فعالیت‌های فکری و تشکیلاتی مشترکی داشتند، دستگیر می‌شود و این بازداشت تا آغازین روزهای تابستان ۱۳۸۴ ادامه می‌یابد و شرایط سخت و طاقت فرسایی برای هدی صابر (نه فقط به لحاظ فشار فردی بر ایشان، بلکه به لحاظ تحت فشار قرار گرفتن شمار دیگری از همراهان جوان) در این مدت رقم می‌خورد. شماری از دانشجویانی که با هدی صابر در قالب یک NGO مشغول فعالیت بودند نیز طی این روند بازداشت شده و به



روشنگر است. این سخنرانی یکی از درخشان ترین خطابه های ایرادشده توسط معلم شهید در دوران پس از زندان دوم است که در واقع اعلام آغاز مرحله ای جدید در حیات فکری، توسط ایشان می باشد. "رفیق رهگشا" در سالگرد درگذشت مرحوم آیت الله طالقانی (شهریور ۱۳۸۵) در حسینیه ی ارشاد ایراد گردید و علاوه بر آنکه لحنی حماسی و قاطعانه برای رقم زدن یک آغاز داشت، و در کنار نکته سنجی های متعدد و شرایط شناسی اجمالی، حاوی یک تاکید محوری بود: "نسل نو با فقدان آموزش های دوران ساز و تلنگرز و سپهر آفرین مواجه است". این فقدان آموزش های مسئولانه، به بروز بحران و نابسامانی بینشی

و منشی در نسل نو انجامیده و آسیب های زیادی برای دانشگاه و جامعه در پی داشته است. در این سخنرانی اشاره ی شهید صابر به نواقص و مشکلات آموزه های جریان روشنفکری دینی در دوره ی اصلاحات صراحت و بیان عمومی ویژه ای دارد؛ اما نکته ی محوری، لزوم تجهیز نسل نو به آموزش هایی از جنس کار طالقانی است. از چند ماه پس از ایراد این سخنرانی عمومی، شهید صابر

مباحث تاریخ) "هشت فراز، هزار نیاز" (خود را آغاز کرد و مقارن با نشست های پایانی مباحث تاریخ در شهریور ۱۳۸۷ مباحث "باب بگشا" را آغاز کرد که هر دو سلسله نشست مذکور را می توان تلاش عملی شهید صابر برای جامه ی عمل پوشاندن به نکته ی محوری سخنرانی "رفیق رهگشا" در مدار و در حد توان شخص ایشان تلقی کرد.

به عنوان شاخص جریان روشنفکری دینی بود که در کنار سخنرانی دیگری با عنوان "ذاتی و عرضی در ادیان" در کتاب "بسط تجربه‌ی نبوی" ایشان منتشر شد. اصل سخن دکتر سروش در این مباحث این بود که بارهای اضافی باید از دوش دین برداشته شود و دین متکفل و عهده‌دار همان امری شود که برای آن آمده، یعنی ارشاد و هدایت مردم برای اهداف الهی و آباد کردن آخرت افراد نه لزوماً دنیای آنان. بحث دکتر سروش هر چه بود، نتیجه‌ی بلافضلی که در فضای فکری و به ویژه در دانشگاه‌ها از این مباحث پدیدار شد، راندن خدا و مذهب به سه کنج مناسبات فردی و جایگزین کردن اخلاق و مبانی رفتاری "مدنی" به جای اخلاق و سلوک فردی و مبارزاتی برگرفته از متن دین بود. شهید صابر در ادامه‌ی رویکرد استادش مرحوم مهندس سبحانی، بر حداقلی کردن نقش خدا و دین در زندگی اجتماعی نقد داشت و فعالانه برای ارائه‌ی جایگزینی در مقابل این رویکرد و جهت‌گیری فکری جریان روشنفکری دینی می‌کوشید.

به باور صابر، در شرایط بن‌بست و بحران فکری و اجتماعی دهه‌ی هشتاد در جامعه‌ی ایران، تنها به مدد خدای حداکثری - خدا با تمام داشته‌ها و کارکردهایش - است که می‌توان از بن بست خارج شد. البته در نظر شهید صابر، نیاز ویژه به خدای حداکثری در دوران انسداد، به معنای استغنی از خدای حداکثری در دوران گشودگی و فرج نیست. برخورد تاکتیکی، ابزاری، سه‌کنجی و مقطعی با خدا در هر شرایطی مذموم است و این نص صریح و تاکید چندباره‌ی خداوند در



۱. ۵. نیاز ویژه به خدای حداکثری برای عبور از انسداد و بحران
آخرین نکته در خلق زمینه‌ی طرح مباحث "باب بگشا" یک تاکید محوری دیگر از شهید صابر بود که در مقاطع مختلف بیان شده است: نیاز ویژه به خدای حداکثری برای عبور از بحران. خدای حداکثری، در مقابل تلقی حداقلی از خدا و محدود کردن مدار دین به چیزی کمتر از ظرفیت‌ها و جایگاه آن است. حداقلی شدن نقش خدا، اتفاقی بود که به زعم شهید صابر به عنوان خروجی پروژه‌ی فکری روشنفکری دینی در دهه‌ی هفتاد، تسری یافت. "دین اقلی و دین اکثری" عنوان یکی از سخنرانی‌های دکتر سروش

ارشاد آغاز شد و تا تابستان ۱۳۸۹ و دستگیری و زندان آخر شهید صابر ادامه یافت. دستگیری ناگهانی مزبور سبب ناتمام ماندن مباحث "باب بگشا" شد؛ اما هفتاد نشست که در این دوره ی دو ساله برگزار شد، حاوی سرفصل‌های زیر بود:

◆ نشست‌های اول تا هفتم: پیشاتبیین (۷ نشست)

◆ نشست‌های هشتم تا سیزدهم: تبیین ما: رابطه میان دو مبنا: ابراهیم (۶ نشست)

◆ نشست پانزدهم: تبیین: "باب بگشا" با دو پیش فرض

◆ نشست شانزدهم: تبیین: خدای طراح - مهندس

◆ نشست هفدهم: تبیین: خدای خالق

◆ نشست‌های هجدهم تا بیست و هفتم: تبیین: دید استراتژیک (۹ نشست)

◆ نشست‌های بیست و هشتم تا سی‌ام: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۳ نشست)

◆ نشست‌های سی و یکم تا سی و هشتم: تبیین: دید تاریخی تحلیل تاریخی (۸ نشست)

◆ نشست‌های سی و نهم تا چهل و ششم: تبیین: خدای صاحب ایده (۸ نشست)

◆ نشست‌های چهل و هفتم تا پنجاهم: تبیین: خدای منبع الهام (۴ نشست)

◆ نشست‌های پنجاه و یکم تا شصت و چهارم: تبیین: خدای منشاء عشق و امید (۱۳ نشست)

◆ نشست‌های شصت و پنجم تا هفتادم: تبیین: خدای منبع انرژی (۶ نشست)

◆ سخنرانی‌های صاحبان دیدگاه نظری و فعالان اجتماعی (۳ نشست: چهاردهم، بیست و ششم؛ سی‌ام)

کتاب آخر است^۱ که در مباحث مقدماتی "باب بگشا" نیز مورد تصریح شهید صابر بود. در اینجا صحبت از یک "تاکید ویژه" است. یعنی اگر رابطه‌ی انسان با خدا در تمامی شرایط باید از وصف استمرار و صاف دلانه بودن برخوردار باشد، در شرایط بحران و انسداد، تمسک به داشته‌ها و کارکردهای خدا ضرورتی صدچندان می‌یابد و این تاکید ویژه با دینامیسم و پویایی رابطه‌ی انسان با خدا مرتبط است: به نسبتی که انسان در رابطه با خدا جدی باشد و در مسیر عبودیت گام بردارد، به همان نسبت نیز خداوند انسان را محل نزول لطف و رحمت خود قرار می‌دهد؛ رحمت خدا بی‌قاعده نیست؛ درجه‌ی پرسشگری و سوال‌مندی نوع انسان است که نسبت بهره جستن او را از ظرفیت‌ها و داشته‌های خداوند مشخص می‌سازد. بنابراین معنای تاکید ویژه بر خدای حداکثری در دوران بحران این است که به مقتضای بن بست موجود، انسان باید رویکرد مضاعف و جدی تری در رابطه با خدا داشته باشد تا به همان نسبت نیز از داشته‌های خدا بهره مند گردد. مباحث "باب بگشا" نیز چیزی جز تبیین همین رابطه‌ی مستمر و همه‌گامی میان خدا و انسان و امکان بهره‌مندی انسان از داشته‌ها و کارکردهای خدا نبود.

۲. چارچوب مباحث "باب بگشا"

بر مبنای ضرورت‌های برشمرده در محور نخست، مباحث "باب بگشا" همزمان با آخرین نشست‌های "هشت فراز، هزار نیاز" در شهریور ۱۳۸۷ (مقارن با اواخر ماه رمضان) در حسینیه‌ی

چهارده نشست نخست تحت عنوان پیشاتییین، شامل بر دو محور عمده بود: اول، نوعی شرایط شناسی از وضعیت جامعه، نیروهای فکری - سیاسی و نسل نو در آن سال‌ها؛ دوم تحلیل زندگی و بینش و روش ابراهیم (ع) در راستای ارائه‌ی الگویی نمونه و تحقیقی از رابطه‌ی استراتژیک انسان با خدا و امکان تسری و برگیری قاعده از مدل رابطه‌ی ابراهیمی با خدا.

بخش دوم مباحث تحت عنوان "تبیین" مابقی ۵۶ نشست را به خود اختصاص داد و در واقع هر چند نشست (به فراخور اهمیت و نیاز برای باز کردن بحث) به بررسی حول یکی از "داشته‌ها و کارکردهای خدا" اختصاص یافت که البته آنچه در طرح کلی مدنظر شهید صابر بود، بسی بیش از هفتاد نشست بود و می‌توان تخمین زد که تا حدود دویست نشست را در بر می‌گرفت. نمودار زیرین به قلم و طراحی شهید صابر، نمایانگر عناوین "پیشاتییین" و "تبیین" است. چنانکه ملاحظه می‌کنیم، پس از مباحث مقدماتی که مبنای تنوریک بحث و ضرورت‌ها و نیازهای رابطه می‌باشد و در همان هفت نشست آغازین "باب بگشا" مورد طرح قرار گرفت، به الگوی رابطه‌ی ابراهیمی می‌رسیم که در شش نشست بعدی تداوم یافت و بلافاصله پس از آن، بحث "کارکردها، دانایی‌ها و داشته‌های خدا" است که علاوه بر ۹ محور ارائه‌شده در مباحث حسینیه ارشاد (خدای طراح - مهندس، خدای خالق، دید استراتژیک، نگرش روندی، سامان مرحله‌ای، دید تاریخی تحلیل تاریخی، خدای صاحب ایده، خدای منبع الهام، خدای منشاء عشق و امید،

خدای منبع انرژی)، ۸ محور دیگر را نیز در بر دارد که البته چنانکه اشاره شد، با نیمه تمام ماندن نشست‌ها در اثر دستگیری شهید صابر، امکان طرح عمومی نیافت. این ۸ محور عبارتند از: خدای حافظ، خدای هادی (هدایت‌گر)، خدای موید - حامی، خدا ملجاء، خدای واگذارنده، خدای منبع امکان، خدای مسئول، خدای آرمان‌دار.

چنانچه بخش "تبیین" که به توضیح داشته‌ها و کارآیی‌های خدا تعلق داشت، به سرانجام می‌رسید، آن گاه بخش سوم و نهایی مباحث که از سوی شهید صابر "پساتبیین" نام‌گذاری شده و در واقع بر توضیح "چگونگی رابطه‌ی انسان با خدا" و "خروجی‌های رابطه" متمرکز بود، امکان طرح عمومی پیدا می‌کرد. مباحث پساتبیین به طور عمده مشتمل بر محورهای زیر بود:

♦ واکاوی مدل‌ها و الگوهای رابطه با خدا (موسی، یوسف، یونس، زکریا، مادر موسی، مریم و ...)

♦ چگونگی رابطه با خدا (چگونگی استفاده از داشته‌ها و کارآیی‌های خدا)

- شفافیت با خدا و طرح موضوع
- طرح معضل و طرح تحلیل (طرح دیدگاه، انتقاد، وضعیت خود، محدودیت‌های خود)
- تفکیک مدار
- توکل و واگذاری
- عهد و میثاق با خدا و آغاز سیر و حرکت

میانه‌ی مباحث "باب بگشا" برای استفاده و به‌کارگیری حاضران توضیح داده شد: روش مواجهه با متن مکتوب:

- ◆ تدقیق
- ◆ انتخاب نشانه و گزاره
- ◆ میدان موضوعی نشانه و گزاره
- ◆ شان انتشار
- ◆ بارگیری از واژه
- ◆ تحلیل + بهره از منابع کمک‌متن
- ◆ کنه دریافت

این روش پژوهش در قرآن، تا اندازه‌ای شبیه تفسیر موضوعی قرآن است که به جای آنکه به تفسیر ترتیبی آیات پردازد، به تناسب موضوع، تمام آیات مربوط به موضوع را گردآورده و مورد بازبینی و تفسیر قرار می‌دهد. اما در مقایسه با تفسیر موضوعی، روشی خلاقانه‌تر و پویاتر است و امکان بهتری برای فرارفتن از صورت و رسیدن به محتوا را می‌دهد. اگر بخواهیم به زبان ساده روش شهید صابر در برگیری آیات متناسب با بحث از قرآن در مباحث "باب بگشا" را توضیح دهیم، این روش مشتمل بر مراحل زیر است:

◆ دقت و تأمل پیرامون موضوع مورد بررسی، اندیشیدن پیرامون جوانب و وجوه گوناگون آن.

◆ انتخاب کلیدواژه‌هایی مرتبط با جنبه‌ها و وجوه گوناگون مسأله‌ی مورد بررسی برای ورود به قرآن و یافتن مجموعه آیات حاوی و مرتبط با آن کلیدواژه‌ها.

• اخذ رهنمون

• جمع‌بندی

• توبه و مهندسی مجدد

◆ خروجی‌های رابطه‌ی انسان با خدا

ملاحظه می‌گردد که آنچه در حسینیه‌ی ارشاد و به صورت عمومی مطرح گردید، کمتر از نیمی از طرح مورد نظر شهید صابر در مباحث "باب بگشا" بود و افسوس که با شهادت این معلم آزاده، مباحث به سرانجام خود نرسید. تنها نقطه‌ی امید، سنتی است که شهید صابر مانند شماری از بزرگان فکری جریان ملی - مذهبی به آن اعتقاد داشت و عمل می‌کرد: ارائه‌ی اولیه اما کامل مباحث در یک جمع محدود، صیقل خوردن و تنقیح مباحث و سپس ارائه‌ی عمومی برای تمام مخاطبان.

۳. مباحث "باب بگشا": طرح ناتمام، روش جامع

هرچند طرح عمومی مباحث "باب بگشا" ناتمام باقی ماند، اما این مجموعه نشست‌ها علاوه بر محتوای پژوهشگرانه و نظری قابل اعتنا، ارزشمند و کم‌نظیر، به لحاظ روشمندی و ارائه‌ی الگوی کار فکری مشترک نیز واجد اهمیت و تازگی بود.

"باب بگشا" اتکای روشن بر قرآن به عنوان منبع بینش و روش داشت و تمامی مباحث آن درتیده با آیات قرآن بود؛ اما برگیری آیات و به تعبیر شهید صابر "نشانه‌ها" از قرآن، نه صرفاً با اتکا به ذوق و سلیقه‌ی فردی سخنران (شهید صابر) بلکه تابع روشی بود که چند مرتبه توسط ایشان در

اما در وجه روشی، نکته‌ی آموزنده‌ی دیگر مباحث "باب بگشا" نحوه‌ی ارائه‌ی مباحث بود که پیش‌تر نیز بدان اشارت رفت؛ شهید صابر نیمی از جلسه را به ارائه‌ی دستاوردهای مشارکت‌کنندگان در نشست‌ها اختصاص داده بود. این کار، هم تدبیری برای به اشتراک گذاشتن ایده‌ها و یافته‌ها بود و سبب می‌شد مباحث "باب بگشا" از مונولوگ و سخنرانی یک طرفه به دیالوگ و نوعی فعالیت جمعی مشترک بدل شود؛ و هم از سوی دیگر متاثر از وجه منش شهید صابر بود که فروتنی و پایین آوردن خود در سطح سایر حاضران در نشست‌ها و عدم ارتفاع‌گیری شخصیت‌های برجسته را مدنظر داشت.

♦ بررسی آیات قبل و بعد هر آیه /مجموعه آیات گزینش‌شده و مشخص کردن جایگاه آن آیه /آیات خاص در میان آیات هم‌پیوند.
♦ توجه به شان نزول آیه و زمینه‌های اجتماعی و تاریخی‌ای که آیه‌ی خاص در آن نازل شده است.
♦ دقت ورزیدن بر مفاهیم و تعابیر کلیدی آیه و شناخت واژگان سازنده‌ی پیام با اتکای به منابع لغت و ادبیات عربی.
♦ تحلیل معنایی آیه و کمک گرفتن از منابعی نظیر نهج‌البلاغه، صحیفه و ادعیه‌ی معتبر برای رسیدن به درک روشنی از پیام آیه.
تعمق و تأمل و صورت‌بندی نهایی از تحلیل و دریافت معنایی مذکور.

۴. مباحث "باب بگشا" چه گرهی از مشکلات امروز ما باز می‌کند؟

سوال مهمی که باید در پایان به آن پرداخت این است که "باب بگشا" پاسخگوی چه مسأله‌ای از مسائل امروز ماست؟ آنچه مسلم است، "باب بگشا" نظیر بسیاری از پژوهش‌ها و تأملات قرآنی رایج، یک کنجکاوی نظری یا تأمل ورزی ذهنی پیرامون قرآن نبود، بلکه نوعی رویکرد به قرآن برای پاسخ به مسائل بود. از طرف دیگر، فراتر از رویکرد پژوهشگرانه به قرآن و تلاش برای قرار دادن کتاب آخر در جایگاه راهنمای عمل، "باب بگشا" موضوع "توحید اجتماعی" را مدنظر داشت که عام‌تر از رویکرد به قرآن است. قرآن مخلوق خدا و در واقع محصولی عالی از رابطه‌ی انسان با خدا در یک دوره‌ی بیست و سه



بلکه به مثابه‌ی
منبع امکان
واجد داشته و کار آیی
صاحب نقش فعال در زندگی فرد و جامعه
اهل مشارکت و مصاحبت با انسان
و رفیق رهگشاست.

تلقی اول از خدا که مباحث "باب بگشا" با آن
مرزبندی دارد، تلقی سنتی - مدرسی است که
همچنان در آموزه‌های سنتی حوزوی غلبه دارد.
خدای مدرسی توسط ذهن بشر اثبات می‌شود و
پس از اثبات، جای خود را به استنباط
اثبات‌کنندگان می‌دهد. دستورات و احکام فقهی
خدا که توسط اثبات‌کنندگان، استنباط و
صورت‌بندی می‌گردد است که در این تلقی به
عنوان روش تقرب به "او" و به عنوان یگانه
گزینه برای رابطه با خدا معرفی می‌گردد. از منظر
رویکرد فقهی و حوزوی، نوع انسان برای اینکه
بتواند با خدا ارتباط برقرار کند، کافیست به
تکالیف شرعی عمل کند و نماز و ادعیه و توسل
را جدی بگیرد. در این رویکرد، خلاقیت و پویایی
رابطه‌ی انسان با خدا، کم‌رنگ می‌شود؛ خدا
ثابت، احکام و دستوراتش نیز ثابت و لایتغیر و
انسان نیز ملزم به تطبیق خود با این احکام و
تکالیف شرعی ثابت است. در چنین رویکردی،
"خدا" و "خداپرستی" دستمایه‌ی هویت‌بخشی و
ایجاد نوعی دوگانه‌ی "باخدا - بی خدا" نیز
می‌گردد و بنابراین، خدا یک منبع هویت‌بخش
نیز هست. نگرش حوزوی سنتی (به ویژه آن
نگرش فقهی - کلامی خشک که با آموزه‌های
عرفانی و دستگاه‌هایی نظیر حکمت متعالیه

ساله است؛ اما رابطه‌ی انسان با خدا، پس از آن
۲۳ سال، نه منقطع شده و نه تعطیل خواهد شد.
"با بگشا" به احیا و تقویت این رابطه می‌اندیشید
و در این راستا، "کتاب آخر" (تعبیری که شهید
صابر در مورد "قرآن" به کار می‌برد) منبع اصلی
کار و حاوی بینش و روش برای نیل به هدفی
عام‌تر بود و این هدف عام‌تر همان زیرتیتتر
مباحث "باب بگشا" بود: رابطه‌ی مستمر،
همه‌گامی، استراتژیک و صاف دلانه با خدا.
بنابراین، گرچه از یک وجه، "باب بگشا" نوعی
رویکرد سوال‌مندان و پژوهشگرانه به قرآن به
عنوان عالی‌ترین محصول رابطه‌ی انسان با خدا
بود، اما از وجه دیگر، کندوکاوی عام‌تر، پیرامون
توحید با رویکرد اجتماعی - راهبردی (نه کلامی
- الهیاتی) بود و هدفی عینی و عملی را پی
می‌گرفت: وارد کردن "خدا" در زندگی روزمره،
سیرهای جمعی و عمل اجتماعی. "خدا" در اینجا،
نه به مثابه‌ی

خدای ذهنی

یک مفهوم

یک منبع صرفاً هویت‌بخش

و نه به مثابه‌ی

گرزبندست چهارراه تاریخ

ابزاری برای حذف صدای مخالف

نافی مشارکت و نقش‌آفرینی فعال انسان

و نه به مثابه‌ی

خدای کوچک مدار

محدود به حوزه‌ی خصوصی

غیرفعال در عرصه‌ی جامعه

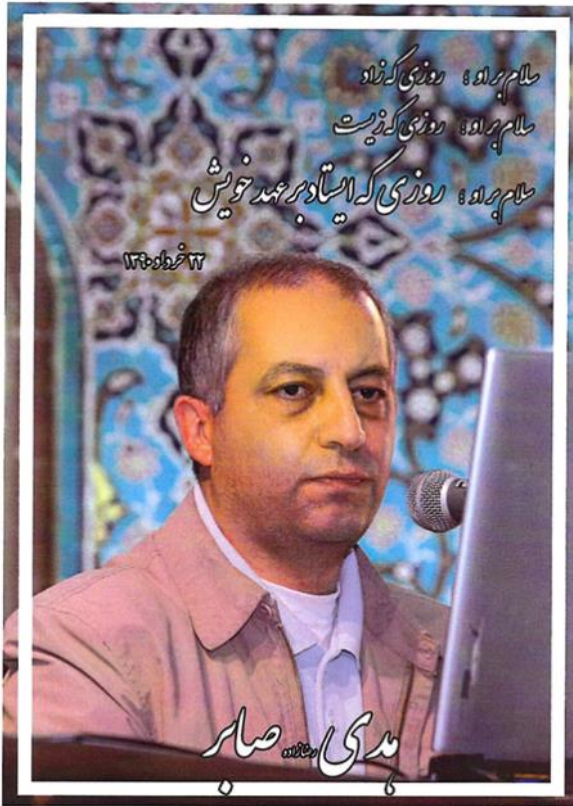
انسان در ارتباط است. عالی ترین صنف دین‌ورزی، دین‌ورزی تجربت‌اندیش تلقی می‌گردد که در پی "تجربه‌ی دینی" است و البته روشن است که این تجربه صورت اجتماعی به خود نمی‌گیرد؛ بلکه امری است قابل لمس در رابطه‌ی معنوی فرد با خدا. نتیجه‌ی روشن این رویکرد به خدا، غیرفعال شدن "او" در حیات جمعی و عمل اجتماعی است. اگر قرار باشد "تجربه‌ی دینی" در رابطه‌ی فرد با خدا و در بستوی خانه شکل بگیرد، جز نتایج غیرمستقیم مترتب بر این رابطه، چه وجه بلافصل اجتماعی‌ای از رابطه‌ی انسان با خدا می‌توان متصور بود؟ شهید صابر در مباحث "باب بگشا" با این نوع کوچک مدار کردن خدا در عرصه‌ی جامعه نیز بر سر مهر نبود و درصدد بود که تلقی‌ای از خدا که "او" را به عرصه‌ی زندگی خصوصی خوانده بود را به تلقی دیگری از خدا بدل کند که در آن خدا تنها، منبع امکان بزنگاه و حیطة فردی نباشد؛ بلکه آموزگار و منبع امکان تمام سیرها و روندهای فردی و جمعی باشد.

شهید صابر در مباحث "باب بگشا" در پی صورت‌بندی نوین تلقی‌ای از خدا بود که خدا را به عنوان منبع امکان و داشته و کارآیی در تمامی سیرهای فردی و جمعی معرفی می‌کرد؛ خدایی که اهل تغییر و مشارکت با انسان است و انسان با اتکای به او می‌تواند ساخت‌وساز کند و خود، پیرامون و جامعه‌اش را به پیش ببرد. از منظر شهید صابر، این تلقی از خدا به آنچه از اوصاف و افعال خدا در کتاب آخر (قرآن) و کتاب تاریخ مشاهده می‌کنیم، بسی نزدیک‌تر از تلقی‌های

آمیخته نشده) کمابیش چنین خدایی را پیش روی یک انسان مومن قرار می‌دهد.

تلقی دوم از خدا که مورد نقد جدی‌تر شهید صابر در مباحث "باب بگشا" بود، تلقی حاکمیت و قدرت مستقر از خدا بود. در این تلقی، خدا، جبار و منتقم و سرکوب‌گر تصویر می‌گردد؛ خدایی که "گرزبندست چهارراه تاریخ" است و جز قلع و قمع اقوام غیرفرمان‌بردار در طی تاریخ و فرو فرستادن عذاب بر سر منکران، کارویژه‌ی تاریخی دیگری ندارد؛ خدایی که با تمسک به آن می‌توان مخالفان و معاندان را با برچسب الحاد و بی‌خدایی، حذف کرد و در نهایت، خدایی که مشارکت فعال انسان در ساخت و ساز را برنمی‌تابد و حافظ وضع موجود است. در این تلقی، انسان مدار تغییر، ملحد، بی‌خدا و فریب‌خورده‌ی شیطان - دشمن خدا - معرفی می‌گردد و کاملاً روشن است که مشارکت چنین انسانی برتابیده نمی‌گردد. رابطه‌ی انسان با خدا، به رابطه‌ی انسان با نایب نماینده‌ی خدا بر روی زمین تحویل می‌گردد و خروجی این رابطه، اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر نماینده‌ی خداست؛ وقتی جایی برای چون و چرا وجود ندارد، مشارکت انسان با خدا چه معنایی دارد؟ این تلقی از خدا، پیوند وثیقی با همان تلقی اول دارد و در واقع نتیجه‌ی عینی تحقق همان تلقی نخست از خدا، در سازوکار قدرت و حاکمیت است.

تلقی سوم از خدا که مباحث "باب بگشا"ی شهید صابر درصدد تحول در آن است، تلقی عارفانه و روشنفکری از خداست؛ در این تلقی، خدا در مداری محدود و در حوزه‌ی خصوصی است که با



سه گانه‌ی فوق است. اگر اتکای یک جانبه و تنگ نظرانه‌ی تلقی حاکمیتی از خدا، تنها به چند وصف محدود از "او" در قرآن نظیر جباریت و منتقم بودن خداست، و اگر تلقی مدرسی - حوزوی از خدا، "او" را تنها از دریچه‌ی آیات الاحکام" می‌نگرد و اگر تلقی عارفانه - روشنفکری از خدا، تنها به تجربه‌ی معنوی‌ای می‌نگرد که به پیدایش قرآن انجامیده و آیات متن قرآنی را داخل پرانتز و مسکوت می‌گذارد، خدای "رفیق رهگشا" در تمام قرآن موج می‌زند و گستره‌ی وسیعی از نشانه‌های (آیات) قرآن موید این تلقی از خداست که "او" اهل مشارکت و همکاری با انسان است؛ اهل برقراری رابطه‌ی مستمر است و

به چه ادبیات، مفاهیم و جهد و تلاش نظری‌ای صورت گرفته است. اوصافی نظیر خدای طراح - مهندس، خدای خالق، دید استراتژیک، نگرش روندی - سامان مرحله‌ای، دید تاریخی - تحلیل تاریخی، خدای صاحب ایده، خدای منبع الهام، خدای منشاء عشق و امید، خدای منبع انرژی، خدای حافظ، خدای هادی (هدایت‌گر)، خدای موید - حامی، خدا ملجاء، خدای واگذارنده، خدای منبع امکان، خدای مسئول و خدای آرمان‌دار، جملگی مفاهیمی هستند که شهید صابر

انسان را نه به به عنوان غلام حلقه‌به‌گوش اوامر و دستورات، بلکه صاحب کرامت و خلیفه‌ی زمین برای ساخت‌وساز و مشارکت و همکاری با خود می‌داند و معنای عبد بودن برای خدا نیز از همین رابطه‌ی همه‌گامی و مستمر انسان با خدا برگرفته شده است.^۲

اگر نگاهی دوباره به سرفصل مباحث و عناوین شهید صابر در بخش "تیین" و "پساتبیین" سلسله‌نشست‌های "باب بگشا" بیندازیم، ملاحظه می‌کنیم که صورت‌بندی این تلقی از خدا با اتکا

در سال ۱۳۸۸ شهید صابر برای سخنرانی در مراسم رونمایی از جلد ۱۶ مجموعه آثار مهندس بازرگان دعوت شد. در این جلد از مجموعه آثار مرحوم بازرگان، مقاله‌ای قرار داشت با عنوان "همکاری خدا و انسان" (مربوط به سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۶۳) که بسیار مورد توجه و علاقه‌ی شهید صابر قرار گرفته بود و بحث خود در مراسم رونمایی را به همین مقاله از مجموعه آثار ۱۶ مهندس بازرگان اختصاص داد. قرآن به مثابه‌ی راهنمای عمل نیز پیشتر در سیر فکری و عملی مجاهدین بنیانگذار که مورد ارجاع و علاقه‌ی شهید صابر بودند، مطرح شده بود؛ ایده‌هایی نظیر بازگشت به قرآن و وارد کردن بینش و روش قرآنی در سیرهای اجتماعی در اندیشه‌ی احیاگران و مصلحانی نظیر سیدجمال و شریعتی دارای سابقه و نقطه‌چین بود. بنابراین کلیت و ماهیت بحث "باب بگشا"ی شهید صابر که بر دو محور "خدا در سیرهای فردی و جمعی" و "قرآن به مثابه‌ی منبع بینش و روش" استوار بود، در نحله‌ی روشنفکری مذهبی، زمینه‌مند و دارای سابقه بوده است. اما صورت‌بندی همه‌جانبه و روشمند شهید صابر از این موضوع و ادبیات و محتوای بحث شهید صابر کاملاً نوآورانه و بی‌نظیر است. داشته‌ها و کارکردهایی که صابر برای خدا برشمرده و با اتکالی به قرآن و منابع کمک کار مورد مستندسازی قرار می‌دهد، پیشتر جز به شکل پراکنده و موردی در آثار دیگر نواندیشان و روشنفکران مذهبی نیامده است. به علاوه تمرکز بر مسأله‌ی رابطه‌ی انسان با خدا و ترسیم چگونگی برقراری و تداوم این رابطه نیز به شکل

با کاربست آنها در پی احیای رابطه‌ی انسان با خدا بود؛ رابطه‌ای که در طی تاریخ وجود داشته و مسیر رشد و تکامل بشر را رقم زده است، اما در جامعه‌ی ایران دیربست که مغفول نهاده شده است. کارکردها و داشته‌های خدا در این فار (تیین) جهت‌گیری کاملاً اجتماعی - راهبردی دارد. "خدا" صاحب دید استراتژیک تلقی می‌شود؛ یعنی از برخورد خدا با انسان‌ها که در کتاب آخر توصیف شده، می‌توان قواعدی برای طراحی استراتژیک و دید راهبردی، استخراج کرد؛ خدا صاحب ایده تلقی می‌شود به این معنا که می‌توان برای درانداختن طراحی‌های فردی و اجتماعی، از مدل ایده‌پردازی خدا بهره جست؛ خدا در پروژه‌هایی که با انسان‌های مدار تغییر پیش برده، صاحب نگرش روندی و سامان مرحله‌ای می‌باشد و به این اعتبار می‌توان در طراحی روندهای اجتماعی نو، نگرش روندی خدا را وارد کرد و قسّ علی هذا. بنابراین شهید صابر برای درافکندن مباحث "باب بگشا" مفاهیم و ادبیاتی به کلی "دیگر" به کار بست و این کار در نهایت وفاداری به متن قرآن و روشمندی صورت گرفت نه صرفاً بر اساس ذوق و سلیقه‌ی شخصی. مباحث "باب بگشا" نشان می‌دهد که خدا به چه اعتباری می‌تواند وارد پرونده‌ها و پروژه‌های فردی و اجتماعی زندگی انسان شود و این وجه تمایز و کاملاً کم‌سابقه در محصولات نحله‌ی روشنفکری مذهبی و دینی در دوران معاصر است. باید تاکید کرد که این رویکرد به خدا، در پروژه‌ی روشنفکری مذهبی بی‌سابقه نبوده است.

مستند و همه‌جانبه‌ای که در مباحث "باب بگشا" طرح گردیده، مورد اهتمام دیگر متفکران مذهبی ما نبوده است. اگر مباحث "باب بگشا" تنها در گشودن مسیر این مباحث در نظام فکری جریان نواندیشی دینی توفیقی حاصل کرده باشد، کامیابی بس بزرگی به شمار می‌رود؛ هرچند که "باب بگشا" چیزی بیش از گشودن مسیر بوده و از آن دست مباحثی است که اگر از سوی نسل نو جدی گرفته شود، می‌تواند در فضای فکری ایران سپهری نو بیافریند و برای بنای فکری نواندیشی دینی "طاق ضربی" بزند. بحث "باب بگشا"ی شهید صابر پراقتضی گشوده دارد و جای کار در پیرامون و در تداوم آن بسیار هست؛ به علاوه، روش ارائه‌شده از سوی شهید صابر در برداشت از قرآن که در مباحث "باب بگشا" سوبه‌ی کاملاً تحقیقی و الگودهنده پیدا کرده نیز شایان توجه و قابل‌کاربست در تمام پروژه‌ها و برداشتهای قرآنی دیگری است که "کتاب آخر" را به عنوان راهنمای زندگی مبنا می‌گیرد.

در پایان باید اظهار امیدواری کرد که این دعای زکریا که "پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی"^۳ در حق دستاورد فکری و جهد و تلاش خالصانه‌ی شهید صابر تحقق یابد و این دستاورد به واسطه‌ی کوشش و برخورد فعال در عرصه‌ی فکری ایران بسط و گسترش یابد. ♦

پی‌نوشت:

۱. "فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ": "و هنگامی که بر

کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند." (عنکبوت: ۶۵)؛ "هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَّتْ بِكُمْ بِرِيحٌ طَيِّبَةٌ وَفَرَحْتُمْ بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ غَاصِيفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنَّا نُنَجِّيَنَّاهُمْ مِنْ هَٰذَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمَّا أُنجَيْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يُشْكُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ": او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: "اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد". پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین بناحق شرکشی می‌کنند" (یونس، ۲۳-۲۲).

۲. ریشه‌ی طبیعی‌ای که در ادبیات عرب در خصوص "عبد" و "عبودیت" و دیگر مشتقات این واژه ذکر شده، "طریق المعبود" به مفهوم مسیر کوبیده‌شده و نرمی است که در اثر گذر مستمر افراد در صحرا شکل می‌گیرد. بر مبنای همین ریشه‌یابی واژگانی، شهید صابر معتقد بود "عبد" در قرآن کسی است که اهل طی مسیر نرم و مستمر رابطه با خدا باشد و عبودیت به معنای طی چنین مسیر و حفظ چنین رابطه‌ایست نه له شدن انسان در ذیل سیطره‌ی خدای جبار و نمایندگانش بر روی زمین. این تلقی، با مفهوم "مذهب" که برگرفته از تعبیر ابراهیمی "أنتی ذاهب الی ربی سیه‌دین" است نیز تایید می‌شود؛ انسان مذهبی، انسان اهل رفتن و گام زدن در مسیر رابطه‌ی همیشگی با خداست.

۳. وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (انبیاء: ۸۹)

هدی صابر و جنبش دانشجویی

سال های آغازین (۱۳۷۸-۱۳۷۶) و تسلط آموزه‌های جریان روشنفکری دینی به پیش‌قراولی دکتر سروش بر دانشگاه.

چندی بعد، با رخداد ۱۸ تیر ۱۳۷۸، فضای شور و پرتحرکی دانشگاه‌ها فروکش کرد و تا پایان دولت اصلاحات، روندی نزولی را طی کرد و بخشی از دانشجویان با اصلاح طلبان به لحاظ سیاسی مرزبندی کردند و همراهی و همدلی به انتقاد متقابل بدل شد. مقارن با این فاصله‌گیری سیاسی، از اوایل دهه ی هشتاد، بسیاری از دانشجویان از دستاوردهای فکری روشنفکری دینی نیز عبور کردند و بخش قابل توجهی از دفتر تحکیم وحدت و فعالان انجمن‌های اسلامی، به عنوان نماد جریان دانشجویی تحول خواه، به آموزه های دیگر روشنفکران ایرانی که در تقسیم بندی رایج آن روز روشنفکران عرفی خوانده می‌شدند، روی خوش نشان دادند. تا اینکه با برآمدن دولت نهم، محدودیت‌ها تشدید و تحرک و مسئولیت‌پذیری دانشجویان نیز بیش از پیش تضعیف شد. از این پس، تقریباً جریان‌های فکری - سیاسی، تعامل خود را با دانشگاه و جنبش دانشجویی کناری نهادند و دانشجویان در نوعی تعلیق فکری و سیاسی رها شدند.

سخنرانی شهید صابر در سالگرد درگذشت مرحوم طالقانی که جملات آغازین این نوشته به نقل از

”نسل کنونی که الان در دانشگاه‌های ایران است، نسل یتیمی است. آموزگاری به سان طالقانی، به سان بزرگان ندارد. ایفای نقش جوانان در تغییر وضع موجود و به زیستن و به بودن بس مغتنم است. اما ما در همین جا، با تک امکانات خودمان، با حلقوم و پنجه‌ی خودمان سعی می‌کنیم که راه باز کنیم در ذیل یک مبارزه‌ی ملی و مستقل و مردم‌گرا؛ رفتن و از دیگری استمداد کردن افت بود. این افت الان کمتر به نظر می‌رسد، چون آموزشی نیست“.

اگر بخواهیم نوع رابطه ی هدی صابر با دانشجویان و دانشگاه و به طور کلی، نسل نو، را در چند عبارت کوتاه توصیف کنیم، با تقریب خوبی می‌توانیم ”برخورد روشنگرانه و نقادانه“ و ”برقراری رابطه‌ی آموزشی“ را دو کلید اصلی در این رابطه در نظر بگیریم.

صابر در دورانی با نسل نو و جنبش دانشجویی از میانه ی دهه ی هفتاد تا اواخر دهه ی هشتاد خورشیدی، پیوند خورد که به زعم او آموزش‌های روشنفکران، نسل نو را به سمت و سوی تفرد، بی‌مسئولیتی و عدم تقید فردی و اجتماعی کشانده بود. این دوران مقارن بود با بر سر کار آمدن دولت اصلاحات و گشایش سیاسی نسبی در



آن می باشد، درست در همین سرفصل رقم خورد؛ در دورانی که دانشجویان و نسل نو، سرخورده از همراهی و تخصیص سال های اول اصلاحات، و زخم خورده از سرکوب و فشارهای حاکمیت، سرگردان و بدون ملجائی برای آموزش و ترمیم و احیا رها شده بودند. با عطف نظر به چنین شرایطی است که می توان عمق درد نهفته در کلام شهید صابر در آن سخنرانی و سخنرانی های مشابه را دریافت.

صابر عضوی از خانواده ی ملی - مذهبی بود؛ خانواده ای که در شکل گیری انجمن های اسلامی دانشجویان، نقش بانی و بنیانگذار داشته است. بدون حمایت و تلاش های کسانی نظیر مهندس بازرگان و نسل های نوی پس از آن - مجاهدین

در چنین شرایطی روشن بود که شهید صابر چه حسی نسبت به تطور سیر هویتی، فکری، سیاسی و اجتماعی جنبش دانشجویی داشت؛ حس کسی که میراث ارزشمند گذشته که با خون و عرق حاصل شده را بر باد رفته می بیند و نسل نو را سرگردان و بدون آموزگار.

از دل چنین زمینه ای طبیعی بود که دو مولفه ی پیش گفته در برخورد شهید صابر با دانشجویان شکل بگیرد: ”برخورد روشنگرانه و نقادانه“ و ”برقراری رابطه ی آموزشی“.

شهید صابر بر آن بود که در عصری که آموزگار تشرزن و تلنگرزی چون طالقانی در میان نیست، در مدار خود، خلاء را جبران کند. به همین سبب بود که در نشست هایی که به مناسبت های

بنیانگذار، شهید حنیف نژاد و دیگران - انجمن های اسلامی دانشجویان نمی توانستند سیر قوام و توسعه ی تشکیلاتی را طی کنند. این میراث تشکیلاتی، در دوران پس از انقلاب، به واسطه ی پیوند خوردن دانشجویان پیرو خط امام و دفتر تحکیم وحدت با حاکمیت، با آن مولود آغازین و پدیده ی دهه های سی و چهل و نیمه ی دهه ی پنجاه، تفاوت ها و گاه تعارض های بنیادین یافت و درگیر نوعی بی حافظگی تاریخی شده بود. با شروع دوره ی اصلاحات نیز، انجمن های اسلامی بیش از هر چیز تحت تاثیر گفتمان روشنفکری دینی بودند و سیر فاصله گرفتن از مولفه های هویتی و تاریخی انجمن های اسلامی در این برهه نیز با فرازونشیب ادامه داشت.

به گفته ی خود نسل نو، آموزگاری به سان طالبانی و بازرگان ندارد، در مدار و در حد توان خود، بخشی از خلاء را جبران کند؛ با مباحث “هشت فراز، هزار نیاز” خلاء بی حافظگی و عدم تجهیز تاریخی نسل نو و با مباحث “باب بگشا”، خلاء عدم تجهیز به بن مایه ی تئوریک و ایدئولوژیک و بحران رابطه با “خدا” و “کتاب آخر” - قرآن.

شهید صابر در این نشست‌ها (و به ویژه در “باب بگشا” (تلاش کرد که عادت دانشجویان برای “کاشتن تریبون در مقابل سخنرانان” را از میان بردارد و به جای آن، تریبون را در اختیار نسل نو قرار دهد. به همین سبب نیمی از جلسه به ارائه ی دستاوردها و طرح مسائل و دغدغه ها توسط مشارکت کنندگان و نسل نو اختصاص داشت. تمامی این تلاش‌ها برای آن بود که نسل را از بی دستاوردی و مصرف گرایی محض به سمت تولید، نوآوری و خلاقیت دهه های اوج جنبش دانشجویی در ایران سوق دهد.

صابر همزمان، در تدارک دست مایه ای برای احیای “منش از کف رفته” در بین جوانان و دانشجویان بود. اگر اهتمامی برای نوشتن “سه هم پیمان عشق” داشت و چنانچه برای تدوین یادنامه ی جهان پهلوان تختی به این سو و آن سو می رفت، در پی پر کردن همین خلاء بود. به رغم شهادت نابهنگام او، اکنون نسل نو با محصول و دستاورد خالصانه ی آن معلم شهید روبروست و امید است که به مصداق “خذ الكتاب بقوه”، آموزش را جدی بگیرد و این محصول‌ها مهجور نمانند. ♦

گونگون - از ۱۶ آذر و ۱۸ تیر گرفته تا اردوهای تشکیلاتی تحکیم وحدت - برگزار می شد و از شهید صابر نیز به عنوان سخنران دعوت به عمل می آمد، فرصت را برای نقد همدلانه و منصفانه ی دانشجویان که مخاطب بحث بودند، غنیمت می شمارد. به این امید که مسئولیت، هویت، منش و نوآوری گردگرفته و فراموش شده را احیا کند.

هرچند محتوای کلی این نقدها همدلانه و مبتنی بر درک مشترک بود، اما کاملاً طبیعی بود که گاه با “نشر” و تندی همراه می شد و واکنش دانشجویان را نیز در پی داشت. جهت گیری غالب مقالات و سخنرانی های به جامانده از شهید صابر در مواجهه با جنبش دانشجویی، به همین سبب نقادانه است. این نقد، صد البته بی مبنا و ذهنی نبود. نقد بر بازخوانی دقیق تاریخی جنبش دانشجویی ایران استوار بود و همین رویکرد تاریخی، بر استحکام و قوت و اثرگذاری نقدهای شهید صابر بر جنبش دانشجویی می افزود و البته با شرایط شناسی دقیق اکنون جنبش دانشجویی و ارائه ی راهکار برون رفت از وضعیت جاری نیز همراه بود (که مصداق آن، سخنرانی/مقاله ی “هویت فرار” است) و به همین سبب، سویه ای کاملاً عینی و ایجابی می یافت نه صرفاً ذهنی و سلیبی.

اهتمام پنج سال پایانی حیات هدی صابر به برگزاری سلسله نشست های آموزشی “هشت فراز، هزار نیاز” و “باب بگشا” که بارها در آنها تصریح کرده بود که مخاطبش نسل نو هستند، ما به ازای عینی مولفه ی دوم (برقراری رابطه ی آموزشی) بود. شهید صابر کوشید در دورانی که

آخرین آثار منتشرشده از هدی صابر

شعارها؛ رهبری؛ نیروی آغازگر؛ نیروهای دست اندرکار؛ مردم؛ تشکیلات؛ استراتژی؛ مشی؛ ایدئولوژی؛ برد اجتماعی - برد جغرافیایی؛ جهت گیری طبقاتی؛ دستاوردها؛ ناکامی ها؛ جمع بندی نهایی؛ آموزش های فراز) در خصوص نهضت تنباکو طرح گردیده است.

این کتاب توسط درگاه "در فیروزه‌ای" به صورت الکترونیکی انتشار یافته و در دسترس علاقه مندان و پژوهشگران می‌باشد.

۲. انتشار نخستین دفتر از

دلنوشته‌های شهید هدی صابر

دومین کتابی که در در آستانه ۲۳ اسفندماه ۱۳۹۱، سالروز تولد شهید هدی صابر منتشر شد،

دفتر اول از مجموعه دل نوشته های وی تحت نام پر یادگار (۱۳۸۰-۱۳۸۳: بازداشتگاه ۵۹ عشرت آباد و زندان اوین) می باشد. این کتاب مشتمل بر ۲۶ نثر شعرگونه و متن ادبی - اجتماعی کوتاه از شهید صابر است که به مناسبت های مختلف در دوران زندان نگارش یافته اند. تصویر دست نوشته برخی قطعات نیز در انتهای کتاب آمده است.



در یک سال گذشته (از خرداد ۱۳۹۱ تا خرداد ۱۳۹۲) شمار دیگری از آثار شهید هدی صابر گردآوری و تنظیم گردیده و انتشار یافته است که در این گزارش به این موارد می‌پردازیم.

۱. انتشار دومین مجلد از

مجموعه‌ی "هشت فراز هزار نیاز"

در آستانه سالروز تولد شهید هدی صابر (اسفندماه ۱۳۹۱) مجلد دوم از مجموعه هشت فراز هزار نیاز (دفتر اول: فراز جنبش تنباکو) منتشر شد.

پیش از این دفتر دیگری از این مجموعه با عنوان "پیش از آغاز" منتشر شده بود که روش تحلیل بررسی هشت فراز را نشان می‌داد. مجلد اخیر که به فراز نهضت تنباکو اختصاص دارد مشتمل بر

شش نشست است که علاوه بر بحث آغازین مرحوم مهندس سحابی پیرامون اهمیت تاریخی فراز تنباکو، مباحث شهید هدی صابر در ۲۰ محور معرفی شده در چارچوب موضوعی واریسی فرازها (فضای بین المللی؛ شرایط داخلی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی)؛ زمینه های بروز حرکت؛ روایت فراز؛ مطالبات؛

نشست مندرج در این مجموعه نیز به بحث دید استراتژیک اختصاص دارد.

در این مجموعه همچنین آورده های مشارکت کنندگان در مباحث "باب بگشا" (در سیزده نشست مربوط به این دفتر) نیز با ویرایش مختصر ادبی - نگارشی گنجانده شده تا تاکید محورین شهید صابر مبنی بر اشتراک گذاری ایده های نسل نو در امر انتشار آثار ایشان نیز تحقق یابد.

پیش از این نیز دفتر نخست از سلسله مباحث "باب بگشا" با عنوان "پیشاتیین" در نخستین سالگرد شهادت هدی صابر انتشار یافته بود که مشتمل بر چهارده نشست آغازین این مجموعه مباحث بود. بدین ترتیب با انتشار دفتر دوم از مباحث فوق، ۲۷ نشست از ۷۰ نشست "باب بگشا" در دسترس علاقمندان قرار گرفته است. این کتاب نیز توسط درگاه "در فیروزه ای" به صورت الکترونیکی انتشار یافته و در دسترس می باشد.

۴. انتشار دو مجلد دیگر از

مجموعه "هشت فراز هزار نیاز"

در دومین سالگرد شهادت هدی صابر، دو مجلد دیگر از مجموعه "هشت فراز، هزار نیاز" نیز منتشر خواهد شد. این دو مجلد مربوط به فرازهای جنبش مبارزاتی دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ می باشد.



شعر "پر یادگار" یکی از به یادماندنی ترین قطعات نگاشته شده توسط شهید صابر در تشریح چگونگی پیوند خوردن با شخصیت شهید محمد حنیف نژاد در سیر زندگی شهید صابر است که پیش از این نیز در نشریه چشم انداز ایران منتشر شده بود. عنوان همین شعر وزین برای این مجموعه انتخاب شده است. مطالعه ای این اشعار، خواننده را علاوه بر مسیر زندگی شخصی و اجتماعی شهید صابر، با تاریخ بخشی از زندان ها و عناصر فکری شهید صابر که در قالب قطعات ادبی بیان شده نیز آشنا می سازد. این کتاب توسط درگاه "در فیروزه ای" به صورت الکترونیکی انتشار یافته و در دسترس علاقه مندان می باشد.

۳. انتشار دومین دفتر از

مجموعه "باب بگشا"

مقارن با دومین سالگرد شهادت هدی صابر (خرداد ۱۳۹۲)، دومین دفتر از مجموعه نشست های قرآنی "باب بگشا" نیز انتشار یافت. دفتر دوم با عنوان "تیین - ۱" در واقع بخش نخست از سرفصل "تیین" مباحث باب بگشا می باشد که مشتمل بر مباحث مربوط به کارکردها و داشته های خدا است. "تیین - ۱" در بردارنده ی سیزده نشست و سه داشته و کارکرد نخستین مورد بحث قرار گرفته در "باب بگشا" می باشد که عبارتند از: خدای طراح - مهندس؛ خدای خالق؛ خدای صاحب دید استراتژیک. در این دفتر همچنین سخنرانی بانی موسسه ی محک که در نشست بیست و ششم "باب بگشا" انجام گرفته نیز گنجانده شده است. ۹ نشست از ۱۳



زندگی را دریاب

زندگی چیست؟

در مطلع کار

بابِ صحبت با یار

بی هراس از اغیار

به تمنای جرعه طهوری شهوار

همان اکسیر حیاتِ خوش گوار

زندگی را دریاب

در پسِ پیشانی مردان کبیر

در شطِ خونِ رگِ نرانِ چو شیر

همانان که در گنجِ سینه دارند هم آرمان، هم سازمان و هم تدبیر

زندگی را دریاب

در پیچِ پیچِ جاریِ دو لب، آنگونه که درواقع هست

در گرمایشِ چفت، دو دست

بهرِ عقدِ میثاقی به نیتِ شکست بن بست

زندگی را دریاب

حتی در بطنِ شبِ تار

روی بامی بری از گرد و غبار

چشمِ دوخته بر اخترکانِ رازدار

نقره قندیل‌های کهکشانِ دادار

کز ازل از امید بوده اند باردار

گر لبی باز کنی، سفره دلی بگشایی، سرّ تو نیک نگهدارند ز گوش اغیار...

تک، تیزتک! سرخوش باش زین همه مجرای حیات

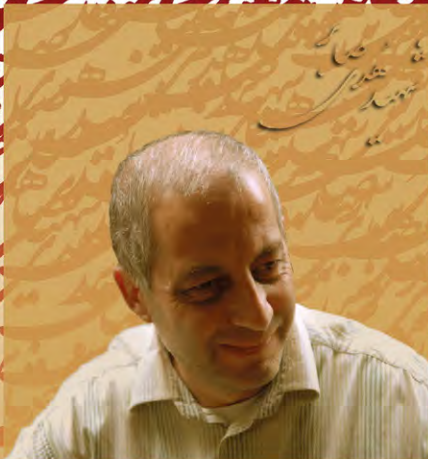
که بسی فاصله دارند زین ماتمکده و نوحه و مرگ و ممات

با این همه، تردید مدار، گردن افراشته دار، بشتاب یلُ برنا

که عروسِ فطرتِ حجله آراسته است از معنا

حجلهٔ معنا را محترم دار رشید، ای رعنا

(بخشی از شعر «زندگی را دریاب» شهید هدی صابر مندرج در مجموعه‌ی «پر یادگار»)



گفتن از کسی که از شهرت بیزار بود و بارها شاهد دعایش بوده‌ایم که خدایا به من شهرتی نده، بسیار سخت است و سخت‌تر آنکه ما در زمانه‌ای قرار داریم که عشق به چهره شدن مصیبتی متعفن شده است. اما خدا نام او را به عشق بلستد گردانید و بی‌هیچ تردید بر کرامت و بزرگی این مرد بی‌شهوته شهرت به شایستگی خواهد دمید و عشق و اخلاص را به نام او گل افشان خواهد کرد و رسانه‌ی او خدایش خواهد شد «و رفعا لک ذکرک»: او بی‌ی که به ننگِ خودبزرگ‌نمایی خود را نیالود و این هنر او در زمانه‌ی غلبه‌ی رسانه‌ای شدن بر وزن کار و اندیشه است، اما بگذارید امثال این افراد را شاهد و نمونه بگیریم بر تاریخ و خدا که مردانی در این سرزمین چون سربازانی برای آزادی زیستند و شهید گشتند بی‌دغدغه‌ی نام و نان و بی چشمداشت پاداشی و تقدیری، این صرفاً ایده‌آلیسم و از سر حسی نوستالوژیک نیست بلکه مهر به خلوص و از خود گذشتن است و پاسداشت حقیقت.

(از متن «خطابه اشک» مندرج در یادنامه)